



تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال یازدهم، شماره بیست و دو، تابستان ۱۳۹۹

- نقش ابریشم گیلان در روابط خارجی ایران عصر قاجار
عباس پناهی
- ریشه‌های چینی وزارت توأمان در عصر ایلخانی
بشری دلریش؛ اصغر ذوقی؛ سلیمه افراسیابی
- تبیین و تحلیل نقش شوروی در حوادث مناطق کردنشین ایران ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م-
۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م.
مرتضی دهقان نژاد؛ مرتضی نورانی؛ کیومرث میرزائی
- بررسی، تبیین و تحلیل مضامین پایان‌جهانی در متون پساساسانی (سده نخست تا
چهارم هجری)
اسماعیل سنگاری؛ محسن یعقوبی ۱۰۴
- بررسی و تحلیلی بر آداب و اخلاق شکار حیوانات در عصر صفویه
شهاب شهیدانی؛ مهشید سادات اصلاحی؛ متین سادات اصلاحی
- نقش جغتائیان در شکل‌گیری و استقرار حکومت تیمور گورکانی
جمشید نوروزی؛ هوشنگ خسروبیگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه علمی

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

بهار ۱۳۹۹

سال یازدهم - شماره بیست و دو

تبریز - ایران

دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)
به موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سر دبیر: دکتر علیرضا کریمی

اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اروچی:	دانشیار دانشگاه تبریز	ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز
فریدون الهیاری:	دانشیار دانشگاه اصفهان	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	ژانت آفاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
حمید حاجیان پور:	دانشیار دانشگاه تهران	تورج اتابکی:	استاد دانشگاه لیدن هلند
اسماعیل حسن زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	ویلم فلور:	دانشمند و نخبه در حوزه تاریخ ایران
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
ولی دین پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنر:	استاد دانشگاه ماربورگ آلمان
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وووز:	استاد دانشگاه شیکاگو
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا

همکاران علمی این شماره:

دکتر فریدون الهیاری، دکتر مسعود بیات، دکتر حمید حاجیان پور، دکتر سیروان خسروزاده، دکتر ولی دین‌پرست، دکتر اسمعیل شمس، دکتر اکبر صیوری، دکتر ناصر صدقی، دکتر حجت فلاح توتکار، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر لیدا مودت

0 ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	0 قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
0 مدیر اجرایی: عباس یگانه	0 شمارگان: ۳۰۰ نسخه
0 صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	0 چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
0 نوبت انتشار: فصلنامه	0 تاریخ چاپ: بهار ۹۹

Email: tabrizu.history2011@gmail.com

نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱-۰۴۱-۳۳۳۵۶۰۱۳-۰۴۱

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.

این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیجانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام‌خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

- ۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.
- ۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام‌خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:
- ۱۳-۱- کتاب: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام‌خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.
- ۱۳-۲- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، سال، شماره، صص.
- ۱۳-۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام‌خانوادگی گردآورنده(گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.
- ۱۳-۴- در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.
- ۱۳-۵- رساله یا پایان‌نامه: نام‌خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.
- ۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
نقش ابریشم گیلان در روابط خارجی ایران عصر قاجار	
عباس پناهی.....	۲۶-۱
ریشه‌های چینی وزارت توأمان در عصر ایلخانی	
بشری دل‌ریش؛ اصغر ذوقی؛ سلیمه افراسیابی.....	۵۲-۲۷
تبیین و تحلیل نقش شوروی در حوادث مناطق کردنشین ایران ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م - ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م.	
مرتضی دهقان نژاد؛ مرتضی نورائی؛ کیومرث میرزائی.....	۷۸-۵۳
بررسی، تبیین و تحلیل مضامین پایان‌جهانی در متون پساساسانی (سده نخست تا چهارم هجری)	
اسماعیل سنگاری؛ محسن یعقوبی.....	۱۰۴-۷۹
بررسی و تحلیلی بر آداب و اخلاق شکار حیوانات در عصر صفویه	
شهاب شهیدانی؛ مهشید سادات اصلاحی؛ متین سادات اصلاحی.....	۱۲۸-۱۰۵
نقش جغتائیان در شکل‌گیری و استقرار حکومت تیمور گورکانی	
جمشید نوروزی؛ هوشنگ خسروبیگی.....	۱۵۵-۱۲۹

نقش ابریشم گیلان در روابط خارجی ایران عصر قاجار

عباس پناهی^۱

چکیده

با وجود آنکه گیلان از توانایی اقتصادی و تولیدی در سایر محصولات اقتصادی نیز برخوردار است، اما به جهت اهمیت ابریشم در اقتصاد گیلان و ایران، به‌ویژه صادرات این محصول به کشورهای خارجی، سبب توجه حکومت‌های مرکزی ایران و سایر کشورها به ابریشم گیلان شد. دوران اوج تجارت ابریشم ایران و گیلان، عصر صفویه بود؛ با این حال، در دوره قاجاریه نیز هنوز ابریشم بخش عمده‌ای از کالاهای صادراتی ایران را تشکیل می‌داد. مهم‌ترین عاملی که موجب توجه بیشتر اروپاییان در این دوره به ابریشم گیلان شده بود، رواج بیماری کرم ابریشم در اروپا و کمبود این محصول در آنجا بود. اما به جهت تسلط روسیه بر مناطق ابریشم‌خیز شمال ایران، انحصار تجارت این کالا عملاً در اختیار روس‌ها بود. انگلیسی‌ها نیز تلاش داشتند با واسطه بر این کالای ارزشمند دست یابند؛ از این رو، سایر کشورهای اروپایی قادر به تجارت ابریشم ایران در این دوره نبودند. انحصار تجارت ابریشم توسط روس‌ها و انگلیسی‌ها موجب شد تا معیشت بازرگانان و تولیدکنندگان ابریشم ایران عصر قاجار به نوعی وابسته به تجارتخانه‌ها و سیاست‌های این دو دولت شود. هدف از پژوهش پیش رو، تحلیل نقش صنعت ابریشم گیلان و تأثیر آن بر روابط انگلستان و روسیه با ایران عصر قاجار، با تکیه بر مطالعات اسنادی و تاریخی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، با توجه به اهمیت ابریشم، برخی از کشمکش‌های سیاسی دولت‌های روسیه و انگلستان در ایران، جهت کنترل بر اقتصاد و تجارت این محصول بوده است. این تجارت انحصاری موجب شد تا سایر کشورها قادر به رقابت با این دو قدرت جهانی در زمینه تجارت ابریشم نباشند. در نهایت سیاست‌های دو کشور یاد شده زمینه‌های ضعف ابریشم گیلان را فراهم نمود.

واژه‌های کلیدی: ابریشم، ایران، انگلستان، روابط خارجی، روسیه، گیلان، قاجار.

The Role of Silk of Guilan in the Foreign Affairs of Iran during the Qajar Era

A. Panahi¹

Abstract

Although Gilan had economic and production potentials in other economic products, due to the importance of silk in the economy of Gilan and Iran, especially the export of this product to the foreign countries, the central governments of Iran and other countries paid attention to Gilan silk. The peak period of the silk trade in Iran and Gilan was the Safavid era. However, in the Qajar period, silk was still a major part of the Iran's goods exports. The most important factor that caused the Europeans to pay more attention to Gilan silk during this period was the prevalence of silkworm disease in Europe and the shortages of this product there. But due to the dominance of Russia over silk-producing areas of northern Iran, the monopoly of trade in this commodity was practically in the hands of the Russians. The British also tried to obtain this valuable commodity through intermediaries. Hence, other European countries were not able to trade in Iranian silk during this period. The monopoly of the silk trade by the Russians and the British caused the livelihood of the silk merchants and producers of Qajar Iran to become somewhat dependent on the trading houses and the policies of these two governments. The purpose of this study is to analyze the role of Gilan silk industry and its impact on British-Russian relations with Iran in the Qajar era relying on documentary and historical studies. Findings show that, due to the importance of silk, some of the political conflicts between the Russian and British governments in Iran have been to control the economy and trade of this product. This monopoly trade made it impossible for the other countries to compete with these two world powers in the field of silk trade. Finally, the policies of the two countries provided the grounds for the weaknesses of Gilan silk.

Keywords: Silk, Persia, England, Foreign Affairs, Russia, Guilan, Qajar

1. Associate Professor, University of Gilan, Gilan-Iran

ab.panahi76@gmail.com



مقدمه

ابریشم با اقتصاد و فرهنگ مردم برخی از کشورهای آسیایی به ویژه ایران، چین، ژاپن و هند پیوند زیادی دارد. از سوی دیگر، ابریشم در طول تاریخ شرق، به عنوان یک کالای اقتصادی ارزشمند مورد توجه شهریاران و طبقات مرفه اجتماعی بوده است. در حقیقت حاکمان از بهره‌کشی مردم جهت تولید ابریشم برای تثبیت سطح استبدادی خود سود می‌جستند. به همین سبب، پرورش و تولید پارچه‌های فاخر ابریشمی بسیار مورد توجه امپراطوری‌های ملت‌های شرقی قرار گرفت. هرچند براساس اسناد مکتوب، مبلغان مذهبی و ماجراجویان، نخستین گروه‌های غربی بودند که به مشرق‌زمین سفر کردند، اما دیری نپایید که زیبایی نقوش پارچه‌های زربفت شرقی که حاصل کار هنروران شرق به ویژه ایران بود، انگیزه اصلی سفرهای تجاری به مشرق شد. در زمان کوتاهی، مشهورترین مسیر تجارت بین‌المللی تاریخ موسوم به جاده ابریشم^۱، شرق را به غرب متصل کرد و ایران، مهم‌ترین بازار ترانزیت اقتصادی ابریشم شد. اهمیت اقتصادی ابریشم به ویژه در دو دوره صفویه و حتی عصر قاجار، به دلیل افزایش تقاضای بازار جهانی رونق ویژه‌ای یافت؛ تا جایی که در اتخاذ سیاست‌ها و روابط قدرت‌های جهانی آن روز در رابطه با ایران نیز نقش مهمی ایفا نمود. از این رو، پژوهش پیش رو در پی پاسخ به این پرسش است که صنعت ابریشم در روابط اقتصادی و سیاسی ایران عصر قاجار با دولت‌های روسیه و انگلستان تا چه میزان تأثیرگذار بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش، مبنای بحث با توجه به مراودات ایران با روسیه و انگلستان مورد مطالعه قرار خواهد گرفت؛ زیرا به نظر می‌رسد روسیه به دلیل همجواری با جغرافیای ابریشم‌خیز ایران - گیلان - به این کالا توجه ویژه نشان داده است و انگلستان نیز به جهت اینکه تجارت دریایی خلیج فارس را در اختیار خود داشت و علاوه بر صادرات بخشی از ابریشم از بنادر جنوبی ایران، در بخش‌های مرکزی ایران نیز در تولید پيله ابریشم در صنایع ابریشمی فعال بود. در نتیجه، عوامل فوق موجب شد تا انگلیسی‌ها و روس‌ها علاوه بر دعوای استراتژیک درباره ایران، برای تسلط بر تجارت ابریشم نیز رقابت گسترده‌ای با یکدیگر در این دوره داشته باشند. روش پژوهش حاضر با رویکرد تاریخی به شیوه توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسناد آرشیوی انجام گرفته است.

1. Silk road

پیشینه پژوهش

درباره پیشینه پژوهش می‌توان به تحقیقات متعددی در زمینه ابریشم گیلان در دوره‌های مختلف تاریخی به‌ویژه عصر صفوی اشاره کرد. داده‌های تاریخی و اقتصادی درباره ابریشم گیلان عصر قاجار به دو دسته تقسیم می‌شود. نخست اسناد تاریخی، گزارش‌های سفرنامه‌ها و متون تاریخی و دوم، مقاله‌هایی که در این زمینه نگارش شده است. جمال‌زاده در کتاب *گنج شایگان* بر مبنای گزارش‌های مالی، به بررسی تولید و تجارت ابریشم گیلان در این دوره پرداخته است. همچنین، لافون و رابینو در کتاب *صنعت نوغان در ایران*، رابینو در *ولایات دارالمرز گیلان* و *حوچکو* در کتاب *نامه‌های گیلان*، درباره تجارت ابریشم گیلان و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران گزارش‌های مفیدی ارائه کرده‌اند. چارلز عیسوی نیز در کتاب *تاریخ اقتصادی ایران* به تأثیر ابریشم بر اقتصاد ایران پرداخته است. سفرنامه‌های اروپاییان عصر قاجار به ویژه گزارش‌های روس‌ها و انگلیسی‌ها مخصوصاً لرد کرزن در کتاب *ایران و قضیه ایران* هم مطالب مفصلی از ابریشم گیلان ارائه داده است. اما مهم‌ترین مجموعه اسناد مربوط به تجارت ابریشم گیلان، مجموعه مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه و مجلس شورای ملی است که گنجینه‌های ارزشمندی از اسناد ابریشم در این زمینه در اختیار دارند. در زمینه نگارش مقالات علمی - پژوهشی نیز رحمان حسنی با دو مقاله «تجارت ابریشم دوره قاجار» و مقاله «تحقیقات تاریخی: ابریشم در عصر قاجار و تجارت آن از طریق دریای خزر با تکیه بر اسناد آرشیوی (۱۳۴۳-۱۳۲۷ ق. ۱۸۲۸-۱۹۰۹ م)» به بررسی و تجزیه و تحلیل ابریشم در سراسر ایران و نتایج حاصل از آن پرداخته است.

با وجود گزارش‌های تاریخی، اسناد و مقاله‌های یاد شده، پژوهش مستقلی در زمینه ابریشم گیلان و تأثیر آن بر سیاست‌های خارجی به‌ویژه سوگیری‌های سیاسی و تجاری روسیه در ایران و بازتاب آن بر سیاست‌های انگلستان، انجام نشده است. تنها مقاله‌ای که در ارتباط با ابریشم گیلان به صورت مستقل پژوهش شده است، مقاله «ابریشم گیلان عصر صفویه» توسط جهانبخش ثواقب است. البته مقالات دیگری نیز در این مورد درباره عصر صفویه نگارش شده است، اما درباره ابریشم گیلان در عصر قاجار و تولید و تجارت آن



پژوهشی مستقل انجام نگرفته است. نگارنده با مطالعه پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، علاوه بر استفاده از اسناد، از داده‌های منابع تاریخی و سفرنامه‌ها به تأکید نقش ابریشم گیلان در مناسبات خارجی عصر قاجار پرداخته است. هرچند در یکی دو مورد از مقالات پژوهشی در زمینه ابریشم مانند مقاله‌های آقای رحمان حسینی به این مورد به صورت جزئی و گذرا پرداخته شده است، اما تأکید پژوهش ایشان بر اسناد آرشیوی مرکز اسناد دیپلماسی و قلمرو جغرافیایی مورد بررسی‌شان، سراسر ایران و منابع محدودی در این زمینه بوده است. در حالی که پژوهش حاضر، ضمن تأکید بر نقش ابریشم گیلان در روابط خارجی ایران و همچنین تأثیر آن بر فراز و فرود این صنعت در گیلان، از زوایه نقش دولت‌های بزرگ در تجارت ابریشم گیلان به این موضوع پرداخته است.

نقش و تأثیر ابریشم ایران در تجارت جهانی

به دلیل موقعیت جغرافیایی و آب هوایی کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین و زمینه‌های مناسب رشد و پرورش درخت توت از دیرباز، بخشی از مناطق شمالی و نیز مرکزی ایران در زمینه پرورش کرم ابریشم و ایجاد توتستان‌ها مطلوبیت ویژه‌ای داشت. در نتیجه با پرورش و تولید ابریشم، بافندگان گیلانی توانستند ابریشم خام را تبدیل به کالایی ارزشمند نمایند و به بازارهای جهانی عرضه کنند. دیری نپایید که ابریشم، مهم‌ترین کالای تجاری ایران‌زمین، مورد توجه حاکمان مرکزی ایران قرار گرفت. این نکته در همه سفرنامه‌ها و متون جغرافیایی که درباره رشت و گیلان اشاره داشته‌اند، به چشم می‌خورد (ناصرالسلطنه، ۱۳۹۰: ۶۶). اوج رونق و شکوفایی ابریشم به عنوان کالایی استراتژیک، به عصر صفوی باز می‌گردد. شاردن، ابریشم را کالای عمده تجاری ایران می‌داند و پارچه‌های متنوعی که در کارگاه‌های ایران تولید می‌شود را به عنوان کالایی ارزشمند یاد می‌کند (شاردن، ۱۳۵۰/ ۱: ۸۶ و ۸۸). بوهلر انگلیسی نیز در عصر قاجار، ضمن شرح مشاهداتش از اقتصاد گیلان، از ابریشم به عنوان یکی از مهم‌ترین تولیدات اقتصادی این سرزمین یاد می‌کند (بوهلر، ۱۳۹۰: ۲۸). هولمز نیز گزارش مفصلی درباره تولید و تجارت ابریشم و اهمیت آن در نظام اقتصادی این ایالت و همچنین توجه کشورهای خارجی نسبت به ابریشم در سفرنامه‌اش ارائه می‌دهد (هولمز، ۱۳۹۰: ۸۵-۹۵).

کسب منافع از بازار تجاری ابریشم ایران، نخستین انگیزه ایجاد رقابت سیاسی دولت‌های غربی بود و همین انگیزه سبب شد تا کمپانی هند شرقی انگلستان از آغاز سال ۱۶۶۴م. در اصفهان، شیراز و بندرعباس، نمایندگی‌هایی دایر کند (شیبانی، ۱۳۹۳: ۲۳). در شمال ایران، روسیه به دلیل همجواری با ایران و تسلط بر راه تجاری پراهمیت دریای کاسپین به اروپا، توانست انحصار این مسیر تجاری و تسلط بر تجارت ابریشم شمال ایران را در اختیار خود قرار دهد (panahi&Hassan Kohansal, 2012 , Vol. 10 , pp. 123-125). روس‌ها با ایجاد کارخانه ابریشم بافی در اوایل سده هجدهم م، به اهمیت اقتصادی ابریشم خام گیلان واقف شدند. در فرمانی از پتر اول به آوراموف و باسکاکوف درباره خرید ابریشم در ژوئن ۱۷۲۱، تأکید شده است که نمایندگان پتر تلاش می‌کردند زمینه تجارت پيله خام گیلان و انتقال آن برای تأمین صنایع ابریشم‌بافی روسیه را فراهم کنند (مسلمانیان قبادیانی، ۱۳۷۸: ۱۷ و ۱۸).

در دوره قاجار، وضعیت صنعت ابریشم تحت تأثیر تحولات صنعتی غرب قرار گرفت. بنابراین با صنعتی شدن اروپا، شرق به عنوان تولید کننده مواد خام بار دیگر مورد توجه بازرگانان اروپایی قرار گرفت. در این رقابت، که توسعه اقتصادی توأم با سیاست استعماری بود، انگلستان با مستعمره قرار دادن هندوستان توانست قدرت اول اقتصادی جهان شود. در نتیجه، بریتانیا به عنوان یکی از قدرت‌های برتر اروپا، به روسیه به عنوان همسایه شمالی ایران و رقیب نیرومندی در سیاست و تجارت ایران می‌نگریست.

با وجود کاهش تولید ابریشم گیلان در این دوره در مقایسه با دوره صفوی، گزارش‌ها نشان می‌دهد که همچنان ابریشم از مهم‌ترین تولیدات اقتصادی این سرزمین در عصر قاجار بوده است (عزالدوله - ملگونف، ۱۳۶۳: ۸۶ و ۱۹۵).

وضعیت ابریشم در اقتصاد عصر قاجار

با وجود اینکه علاوه بر گیلان، در برخی دیگر از ایالات و ولایات ایران عصر قاجار نظیر مازندران، استرآباد، کاشان، اصفهان، خراسان و مناطق دیگر ابریشم تولید می‌شد، اما بنا بر گزارش‌ها و اسناد برجای مانده، گیلان به تنهایی بیش از هشتاد درصد از سهم ابریشم خام ایران را بر عهده داشت (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند شماره ۶-۳-



۱۲۵۲ق.) با وجود اهمیت گیلان در تولید ابریشم خام، تولید و تجارت ابریشم گیلان دستخوش حوادث سیاسی و بین‌المللی شد.

با شروع سده نوزدهم میلادی و با وجود تداوم تولید مواد خام به ویژه در زمینه تولید پيله ابریشم، صنایع خانگی و کوچک ایران به جهت عدم توانایی در رقابت با کالاهای صنعتی غرب، در بیشتر عرصه‌ها در خطر نابودی قرار گرفت. به گزارش پولاک که در سال‌های ۱۸۵۱م تا ۱۸۶۰م. یعنی دو سده بعد از ورود شاردن به ایران سفر نمود، تا این زمان تحولی اساسی در زمینه صنایع ایران صورت نگرفته بود. وی دلایل این رکود صنعتی را فقدان امنیت و جنگ‌های مدام خانگی در دوره‌های تاریخی عنوان می‌کند (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۷۸). با وجود ضعف روزافزون در حوزه صنایع ایران، اما تولید و تجارت ابریشم همچنان وضعیت مطلوب‌تری داشت و در اروپا با افزایش تقاضا روبه‌رو بود. به همین سبب، بهای ابریشم در این دوره افزایش یافت. این مسأله موجب رونق تجارت ابریشم ایران شد. به عقیده عیسوی: «تولید ابریشم در نیمه اول قرن نوزدهم رشد زیادی داشت. در سال ۱۸۴۰م. ۱۲۵۶ق. مقدار محصول ابریشم گیلان پنج ششم کل محصول ایران (یک میلیون پوند) بود که ارزش آن نزدیک به ۵۰۰ هزار لیره تخمین زده شد» (عیسوی، ۱۳۶۹: ۳۵۵). بنا بر گزارش کرزن، میزان تولید محصول ابریشم در سال ۱۸۶۴م. به بالاترین مقدار خود رسید، اما به یک‌باره در نیمه دوم سده نوزدهم تولید ابریشم ایران کاهش یافت. علت این مسأله به روایت کرزن، وارد نمودن تخم‌های نوغان آلوده به ایران بوده است (کرزن، ۱۳۸۰: ۴۸۵). رکود ابریشم خسارت‌های اقتصادی بسیاری به بار آورد. به همین دلیل، به نقل از بسیاری از سیاحان و گزارش‌نویسان این دوره، این مسأله سبب تغییر کاربری توتستان‌ها به نفع گسترش کشتزارهای برنج، زیتون و توتون شد. کرزن به رواج کشت زیتون، خشخاش و توتون در گیلان اشاره دارد (همان). علاوه بر عوامل یاد شده، یکی از دلایلی که بر رونق ابریشم و نوغانداری در گیلان ضربه وارد کرد، بیماری‌های واگیردار همانند وبا و طاعون در گیلان بود که جان هزاران نفر را می‌گرفت. خیلی از افراد، خانه و کسب و کار خود را رها کرده بودند و دیگر در آن منطقه زندگی نمی‌کردند. این بیماری‌ها بر کسب و کار و تجارت در گیلان نیز ضربه‌های جبران‌ناپذیری وارد نمود. به گزارش فریزر، این مسأله بر تولید و تجارت ابریشم در گیلان صدمات جبران‌ناپذیری وارد کرد (فریزر، ۱۳۶۴: ۵۴۳ و ۵۷۴).

هرچند صنعت ابریشم در دوره قاجار با فراز و نشیب‌های بسیاری مواجه شد، اما تا پایان این دوره ابریشم همچنان ارزش خود را حفظ نمود و با وجود نوسانات ناشی از موقعیت سیاسی و اجتماعی آن زمان به فعالیت خود ادامه داد. در این زمان محمودخان ناصرالملک، گام‌هایی در جهت رونق ابریشم برداشت (جمالزاده، ۱۳۹۲: ۸۳). با ورود جعبه‌های تخم نوغان و توزیع آن‌ها، پرورش کرم‌ها در تلمبارها و تهیه پيله و ابریشم به روال گذشته دنبال شد. کارخانه‌های موجود در رشت و سایر شهرستان‌ها همچنان پيله‌ها را از نوغاندارها خریداری می‌کردند و در دستگاه‌های خفه‌کن و خشک‌کن برای ابریشم‌کشی آماده می‌ساختند. با شروع جنگ جهانی اول و حوادثی که در ایران و گیلان روی داد، روند تولید و تجارت ابریشم تحت تأثیر آن قرار گرفت و با چالش روبه‌رو شد.

نقش عوامل خارجی بر صنعت ابریشم در عصر قاجار

با آغاز سلطنت قاجار، همان‌گونه که از نظر سیاسی، ایران دستخوش تحولات سیاسی مهمی شد، در حوزه اقتصادی نیز بنیان‌های اقتصادی این کشور دستخوش تغییرات عمده گشت. در نتیجه، هر دو عامل سیاسی و اقتصادی بر قوت و ضعف صنعت ابریشم گیلان تأثیرگذار شد.

مهم‌ترین چالش صنعت ابریشم در عصر قاجار، بروز آفت توتستان‌ها و بیماری‌های کرم ابریشم موسوم به پبرین^۱ و موسکاردین^۲ در ابتدای قرن نوزدهم بود. اورسل به بیماری کرم ابریشم گیلان و شباهت آن با بیماری ابریشم اروپا اشاره می‌کند و می‌نویسد: «بیماری کرم ابریشم در گیلان نظیر آفتی بود که در چند منطقه تاک‌خیز فرانسه به جان تاکستان‌ها افتاد» (اورسل، ۱۳۷۹: ۷۲). تولیدکنندگان و فروشندگان بسیاری جان خود را از دست دادند و این مسأله بر تولید و تجارت ابریشم لطماتی جبران‌ناپذیر وارد کرد.

گسترش بیماری ابریشم در اروپا موجب افزایش تقاضای ابریشم ایران در بازار جهانی و رشد آن در این زمان گشت. بر اساس گزارش‌های به دست آمده، اوج تولید ابریشم خام ایران در این زمان بوده است و مقدار آن دویست و هشتاد هزار کیلوگرم بوده است (آدمیت،

1. pebrin

2. moskardin

۱۳۶۵: ۲۸۰). گزارش آماری لافون و رایینو نشان‌دهنده اهمیت تولید ابریشم خام در گیلان عصر قاجار بوده است. به گفته آنان، در سال ۱۸۶۵ م./ ۱۲۸۲ ق. میزان ابریشم تولیدی ۲۲۰ تن بوده است. دوازده سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۷ م./ ۱۳۰۵ ق. این میزان، ۱۵۲ تن کاهش پیدا کرد، اما به جهت تدابیری که اتخاذ شد، دوباره در سال ۱۸۹۰ م./ ۱۳۰۸ به ۲۱۰ تن افزایش یافت و سرانجام در اوایل سده بیستم یعنی سال ۱۹۰۰ م./ ۱۳۱۸ ق. تولید ابریشم به ۴۵۰ تن رسید (لافون و ه. رایینو، ۱۳۷۱: ۱۰۱). با وجود این، دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۲ م./ ۱۳۲۰ ق، به گزارش سفارت ایران در واشنگتن، میزان تولید ابریشم خام به نهصد و یازده هزار و سیصد کیلوگرم ترقی یافت و همچنین در سال‌های بعد مقادیر ارزشمندی پارچه بافته شده ابریشم از ایران صادر شد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سند شماره ۲۲-۵-۲۵-۱۳۲۳). کوچک‌و درخصوص نحوه تعیین قیمت ابریشم در یکی از اسناد خود در سال ۱۲۷۴ هـ.ق، گزارش مبسوطی ارائه داده است که به امضای برخی از تجار ابریشم درآمده است^۱ (نوزاد و علی امیری، ۱۳۹۱: ۲۱۸). تاجر معروفی نظیر آقامحمد تاجر شیروانی، محمدعلی تاجر شیروانی، غلامعلی رشتی و حاجی میرزا اسمعیل تاجر قزوینی نیز این سند را مهر کرده‌اند (نوزاد و علی امیری، همان: ۲۶۸).

یکی از مهم‌ترین دلایل افزایش تولید ابریشم خام در اوایل سده بیستم، انحصار تجارت آن توسط روس‌ها، به جهت حمایت‌های مالی‌ای بود که بانک استقراضی روس از ابریشم جهت توسعه تجارت آن به عمل آورد. با توجه به گسترش تجارت ابریشم در این دوره، به نظر می‌رسد دو عامل مهم در دوره قاجار انگیزه بازرگانان اروپایی را جهت تجارت ابریشم در ایران افزایش داد. نخست اینکه جهت بازسازی توتستان‌ها، مقادیر بسیاری نهال وارد ایران شد و دیگر اینکه، ورود تخم نوغان به ایران به یک تجارت پرسود تبدیل شد. این مسأله موجب رقابت شدید بین تاجر اروپایی شد. شرکت‌های انگلیسی رالی و برادران در این عرصه پیشگام بودند و از سال ۱۸۶۹ م./ ۱۲۸۶ ق. کوشیدند تا از ژاپن نوغان وارد کنند (جمالزاده، ۱۳۹۲: ۲۷). اما رقابت ابریشم ژاپن و دیگر کشورها قیمت‌ها را در ایران پایین آورد؛ به

۱. مشهدی خداوردی، تاجر شیروانی که در تاریخ مسطور متن ابریشم وسط و اعلا از قرار یک من به وزن شاه مبلغ ده تومان سه هزار و چهار هزار بود. عبده خداوردی (نوزاد و علی امیری، همان: ۲۱۸).

گونه‌ای که صادرات آن از ۴۰۰ هزار لیره بالاتر نرفت. مؤسسه بازرگانی رالی و انگلستو در سال ۱۸۱۸م، نخست در تبریز با حمایت روسیه مبادرت به تجارت ابریشم نمودند، سپس در سال ۱۸۶۰م، با تغییر تابعیت دو برادر از شرکای پنج نفره رالی [هرچند یونانی بود] به تابعیت انگلستان، مؤسسه آن‌ها تحت حمایت انگلیس درآمد. به نقل از دنیس رایت، رالی و انگلستو کمپانی مرکزی پرورونی در رشت مرکز گیلان به راه انداختند و ضمن واردات قماش از منچستر به ایران، ابریشم مناطق کرانه‌های دریای کاسپین را به خارج صادر می‌کردند. با وجود رونق تجارت ابریشم، موفقیت آن‌ها دیری نپایید و کمپانی پس از شکست‌های پی-درپی در زمینه تجارت ابریشم، در سال ۱۸۷۱م. ورشکسته شد. کمپانی زیگلر نیز در ابتدا به توصیه دفتر مرکزی خود، فعالیت‌هایش را منحصر به صدور ابریشم گیلان و واردات منسوجات نخی از منچستر نمود، اما مشکلات ارزی سبب شد تا شرکت فعالیت‌هایش را متوجه خرید فرش ایرانی نماید.

در این سال‌ها، با وجود فرازونشیب‌هایی که وجود داشت، تجارت تخم نوغان بیش از تجارت محصول نهایی ابریشم سود نصیب تجار ابریشم نمود. از طرفی، رکود و بیماری درحالی در صنعت نوغان رخ داد که معیشت بسیاری از مردم وابسته به ابریشم بود. بیماری نوغان در گیلان توأم با رکود اقتصادی و تحولات سیاسی بود و سبب فقر شدید مردم و ضرر بازرگانان گردید؛ تا جایی که ناصرالدین شاه برای رفع این مشکل دستور برکناری حاکم گیلان را داد. به موجب حکم وی، مجدالدوله از حکومت گیلان برکنار و میرزا سعیدخان، وزیر امور خارجه که تجربه زیادی در زمینه تجارت ابریشم داشت، جانشین وی گشت (رابینو، ۱۳۹۱: ۲۷). اما حکومت سعیدخان نیز نتایج مطلوبی به همراه نداشت و در دوره او نه تنها در معیشت مردم تغییری ایجاد نشد، بلکه طمع‌ورزی و منفعت‌طلبی تجارت تخم نوغان سبب ایجاد رقابت بیشتر در بین تجار وابسته به حکومت شد. در عصر مظفرالدین شاه (۱۳۱۲ - ۱۳۲۴ق.)، انحصار تهیه تخم نوغان از جانب این پادشاه برای مدت پنجاه سال در اختیار محتشم‌السلطنه اسفندیاری قرار گرفت و او نخستین کسی بود که به تأسیس مؤسسه نوغان اقدام کرد (لافون و رابینو، همان: ۲۷). هرچند این قرارداد یک-سویه دوام چندانی نداشت، اما رویکرد سیاست‌های اقتصادی کشورهای صاحب منافع به ویژه روسیه را جهت رقابت در این زمینه را تحت تأثیر قرار داد. بی‌کفایتی حاکمان محلی و

عدم راهکارهای مناسب جهت احیا صنعت رو به زوال ابریشم، تجارت ابریشم را از دست تجار داخلی خارج و فرصت را برای حضور بازرگانان خارجی فراهم ساخت و به زودی بازار ابریشم در اختیار آنان قرار گرفت. هرچند تولیدکنندگان و تجار داخلی سعی داشتند تعیین قیمت ابریشم گیلان را در دست داشته باشند، اما به دلیل وابستگی‌ها و وام‌های مکرری که تجار داخلی از نمایندگان روس دریافت کرده بودند، این فرصت را برای آن‌ها ایجاد کرد تا ارباب بلامنازع در بازار تجارت گیلان شوند. در نامه‌ها و اسناد کوچکو مکاتبات بسیاری درخصوص پرداخت تنخواه به مالکان گیلان دیده می‌شود و بیشتر مکاتبات مذکور حول تأدیه مطالبات از ملاکین و رعایای بومی است. در یکی از این نامه‌ها آمده است: «امسال مبلغ ده دوازده هزار تومان بنده و حاجی میرزا رفیع قرض به عمل آمده، برنج و ابریشم هم مضنه ندارد...» (نوزاد و علی امیری، همان: ۱۲۹). این نامه بازگوکننده تأثیر مرادوات مالی ملاکین و کنسولگری روسیه بر محصولات بومی از جمله ابریشم است؛ بازپرداخت استقراض از کنسول روسیه توأم با سود پول مذکور عمدتاً با تحویل کالا صورت می‌گرفت و در واقع ملاکین گیلان به نوعی خدمتگزار کنسولگری روسیه بودند و جزیی از مستعمره آن‌ها محسوب می‌شدند (یاوری، ۱۳۵۹: ۲۱). کلیه امورات مربوط به صنایع کشاورزی به-تدریج وابسته شد و بازار آن توسط کنسولگری‌های مستقر در گیلان هدایت می‌شد. در یکی از اسناد مربوط به ابریشم، وزیر مختار روسیه از وزیر امور خارجه این کشور تقاضا می‌کند که بر اساس قراردادهای تجاری ایران، روسیه از دولت ایران تقاضای کاهش گمرک ابریشم نموده و همچنین همین مبلغ اندک نیز اجباری به پرداخت در رشت نباشد (قاضیها، ۱۳۸۰: ۱۱۹ و ۱۲۰). این سند نشان می‌دهد که دولت روسیه خواهان انحصار کامل این کشور بر تجارت ابریشم گیلان بوده است. انتنر معتقد است یکی از مهم‌ترین دلایل خروج یونانی‌ها و فرانسوی‌ها از تجارت ابریشم گیلان، سرمایه‌گذاری عظیم بانک استقراضی روس در خرید ابریشم خام گیلان بود. بانک استقراضی با اعطای پیش‌پرداخت و وام‌های متعدد سعی نمود ابریشم خام را در کوتاه‌مدت با بهترین قیمت خریده، سپس انحصار این کالا را از تجار یونانی و فرانسوی خارج نموده و در اختیار تجار روس و ارمنی‌ها قرار دهد (انتنر، ۱۳۶۹: ۸۵). معروف‌ترین کمپانی روسی-ارمنی، تجارتخانه تومانیانس بود که شبکه قدرتمندی از بنگاه‌های اقتصادی در گیلان و آذربایجان را با حمایت روسیه مدیریت می‌نمود و ابریشم

گیلان را به روسیه و اروپا صادر می‌کرد (شاهدی، ۱۳۸۱: ۲۲۲-۲۲۵). این تجارتخانه در واردات تخم نوغان در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۹ ق. / ۱۹۰۷-۱۹۱۱ م. نقش اساسی داشته است (حسنی، ۱۳۸۶: ۱۴). با آن که تجارتخانه تومانیانس مرکز خود را نخست در تبریز قرار داده بود، اما بخشی از فعالیت‌های خود را در نوار ساحلی جنوبی کاسپین قرار داد و علاوه بر انحصار بانکداری این پهنه، تجارت ابریشم نیز به عنوان بخشی از تجارت سودآور آنان مورد توجه قرار گرفت (املشی و آدینه‌وند، ۱۳۹۶: ۱۰۷). تجارتخانه تومانیانس در عرصه نظام بانکداری و تجارت ابریشم شمال ایران از حمایت‌های همه‌جانبه برخوردار بود و این مسأله یکی از دلایل رشد این کمپانی در ایران شد (فشاهی، ۱۳۶۰: ۲۲۶ و ۲۲۷).

روس‌ها در اواخر عصر قاجار ایران را دارای دولتی مستقل به‌شمار نمی‌آوردند. از این رو، گیلان را به عنوان سرزمینی بیگانه تلقی نکرده و بخشی از قلمرو خود می‌دانستند (کاظم-زاده، ۱۳۷۱: ۶۴۸).

علاوه بر عوامل یاد شده که سبب رکود صنعت ابریشم و نفوذ بازرگانان خارجی در تجارت ابریشم ایران گردید، بحران‌های داخلی دوره قاجار که در نتیجه نارضایتی مردم شکل گرفت، عاملی دیگر بر بی‌ثباتی صنعت و تجارت در ایران بود. برخی از مناطق مانند گیلان، آذربایجان، سیستان و غیره در مخالفت با بیگانگان به مبارزه برخاستند که در نهایت به بروز جنبش‌هایی چون مشروطه و جنگل منجر گشت. با توجه به آنچه که گفته شد، مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار بر روند تجارت و کشاورزی گیلان در عصر قاجار را می‌توان در دو محور مورد بررسی قرار داد.

(۱) بروز ناامنی و بی‌ثباتی اجتماعی و اقتصادی در اواخر عصر قاجار

فعالیت‌های نظامی و سیاسی انگلستان و بلشویک‌ها در گیلان و کشمکش‌های آنان با جنگلی‌ها سبب تشدید ناامنی اوضاع اقتصادی و اجتماعی گیلان شد؛ به‌گونه‌ای که به استناد بسیاری از اسناد تاریخی، بارها تجار گیلان مورد غارت قرار گرفته‌اند. در گزارش یکی از تجار گیلان درباره اوضاع آشفته این دوره آمده است: «قریب یک هزار و چهارصد تومان جنس [ابریشم] داشتیم همه را بردند» (سازمان اسناد ملی، سند ش ۴۷، ک ۱۶۹۲). در نتیجه آشوب و هرج و مرج، مراودات تجاری داخلی دچار اخلاص شده بود و اغلب مطالبات تجار

غیرقابل وصول و تأدیه بود؛ به گونه‌ای که تجار، نگرانی و ناراحتی خود را به دولت مرکزی بارها اعلام کرده و نوشته‌اند: «قریب هفت‌هزار تومان مطالبات از سندی و بیع شرطی در کسما و اطراف آن دارم؛ جرأت ندارم بروم کسما وصول نمایم» (همان). در سند دیگری از اداره نظمیه رشت اشاره به ولد حاج محمد صراف شده است. وی می‌نویسد: «پدرم اداره پيله به مشارکت سقالیدیس در چک‌وور^۱ داشت. من با میرزا علی، آدم او قرار شد برویم اداره آنجا را برچینیم، مجاهدین مانع شدند» (سازمان اسناد ملی، سند ۵۴ ش، ک ۱۶۹۲). در نهایت کارخانه مذکور در غیاب میرزا امان‌الله، مباشر حاج معین‌الممالک شبانه برچیده و با کرجی به رشت منتقل شد. با گسترش جنبش جنگل و تسلط جنگلی‌ها بر گیلان، تجار بسیاری جهت حفظ منافع خود همراه جنگلی‌ها شدند. «در شهر رشت و اطراف صدی نودوپنج از افکار عامه طرفدار جنگلی‌ها شده و کم‌کم متنفذین و ملاکین معتبر که عدم موفقیت اردوی دولتی را یقین می‌نمودند محرمانه در صدد پیدا کردن روابط با جنگلی‌ها بوده و با این ترتیب می‌خواستند آتیه خود را تأمین و املاک خود را در تحت حمایت وارد آورند» (سازمان اسناد ملی، سند ش ۱۳۲، ک ۱۶۹۶). در این زمان، تجارتخانه استیونس^۲ نیز که کالاهای تجاری خود را از طریق تجارتخانه تومانیانس^۳ از گمرک انزلی خارج می‌کرد، به دلیل نفوذ بلشویکی-ها در انزلی دچار اخلال شد. «بلشویک‌ها انزلی را بمباران کردند بعد وارد انزلی شده کلیه انبارها و بارها را توقیف کردند... بعد از چند روز دیگر میرزا کوچک خان وارد رشت شد و بارها را به رشت خواست در همان وقت چهار عدل^۴ آن را بلشویک‌ها سرقت کردند» (سازمان اسناد ملی، سند ۱۶۳، ت ۳۲۸/۵۱). بعدها در دوره سلطنت رضاشاه با سیاست‌های اقتصادی دولت، بهبودی نسبی در تولید و تجارت ابریشم ایجاد شد.

۱. چک‌وور یکی از روستاهای ناحیه گسکرات و از توابع شهرستان صومعه‌سرا است.

۲. هیلد براند استیونس، پسر فرانسیس استیونس تاجر ابریشم بود که در سال ۱۸۷۵ م. از عثمانی به ایران آمد. او یکی از معدود انگلیسی‌هایی بود که در کمپانی زیگلر خدمت می‌کرد. استیونس پس از مدت کوتاهی تجارتخانه‌ای در تبریز تأسیس نمود و به انجام مبادلات تجاری پرداخت.

۳. هاراتون تومانیانس در ۱۲۵۷ ه.ش تجارتخانه خود را در تبریز تأسیس نمود. این تجارتخانه نخستین مرکزی است که در ایران به کار صرافیه و صادرات و واردات با روسیه پرداخت و در سال ۱۳۰۹ به‌طور رسمی وارد کار صرافیه و بانکداری شد. این خاندان علاوه بر این مشاغل، در زمینه تجارت ابریشم نیز فعال بودند (واهانیان، ۱۳۷۸: ۶۲).

۴. ابریشم به شکل کلاف تولید می‌شود. به مجموعه چند کلاف معادل ۴ کیلوگرم یک بقچه گفته می‌شد و به مجموعه چند بقچه که در داخل یک سبد حصیری (ظرف مخصوص حمل ابریشم) قرار می‌گرفت، یک عدل گفته می‌شد.

۲) تأثیر نظام تولید و توزیع در عرصه اقتصادی و کشاورزی

نظام تولید و توزیع، یکی از عوامل مؤثر در تجارت ابریشم در ایران و گیلان بوده است. یکی از عوامل ناکارآمدی انقلاب مشروطه، عدم تغییر در نظام زمین‌داری بود. این مسأله در دوره جنبش جنگل یکی از دلایل همکاری دهقانان با جنگلی‌ها بود. در برابر این جریان‌ها همواره حکومت مرکزی سیاست‌های سرکوب در پیش گرفت. در دوره سوم جنبش جنگل یعنی از اردیبهشت ۱۲۹۸ خ، آن‌ها با غلبه بر ملاکین، املاک وسیعی به تصرف درآوردند و میان رعایا تقسیم کردند. همچنین عوارض زمین‌داری و بیگاری منسوخ و کمیته‌هایی برای شکایات رعایا تشکیل شد (از کیا، ۱۳۶۶: ۶۶). سیاست‌های بلشویک‌ها ضربه بزرگی بر کاهش تولید ابریشم در این دوره بود. هرچند رویکرد جنبش جنگل در سال‌های آغازین در تضاد با منافع مالکان بزرگ نبود؛ با این وجود، تحولات جنبش جنگل پس از اردیبهشت ۱۲۹۸ خ. در راستای تفکر بلشویکی قرار گرفت و آن‌ها آرمان‌های جنبش را در مسیر اهداف خود قرار دادند. این مسأله نقش مؤثری در نارضایتی دهقانان گیلانی داشت.

تأثیر تجارت ابریشم بر تعامل و تقابل ایران با روسیه و بریتانیا

مسیر دریایی کاسپین، با توجه به پیشینه تاریخی، مهم‌ترین مسیر تجاری ایران با اروپا به‌شمار می‌رفت و از دیرباز دولت‌های اروپایی جهت کسب منافع تجاری در ساحل این دریا به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. این کشمکش‌ها به‌ویژه در دوره صفویه و هم‌زمان با رونق گرفتن تجارت ابریشم به اوج خود رسید. روس‌ها به دلیل همجواری با ایران، همیشه یک گام پیش‌روتر از رقبای اروپایی خود بودند. در این دوره، ادواردز که مأمور خرید ابریشم و نماینده روسیه در ایران بود، در رشت اقدام به تأسیس تجارتخانه کرد (رابینو، ۱۳۷۲: ۲۳). اسناد و مدارک بسیاری وجود دارد که نشان‌دهنده توجه بازرگانان روسیه به تجارت ابریشم در مناطق شمال ایران به ویژه در گیلان است. در سال ۱۸۳۶ م. / ۱۲۵۲ ق، روس‌ها نسبت به عوارض گمرکی در مورد صادرات ابریشم اعتراض کردند. گویا در این زمان افزون بر عوارض پنج درصد، عوارض دیگری نظیر راهداری از بازرگانان روس دریافت می‌شد و این مسأله سبب نارضایتی آن‌ها شده بود؛ در نتیجه خواستار حذف عوارض اضافی شدند (مرکز اسناد دیپلماتی سند ش ۲۸/۴۸ شوال ۱۲۵۲). بازرگانان روس، ابریشم گیلان را از مسیر

انزلی و دریای کاسپین و از راه خشکی تبریز- تفلیس به روسیه حمل می‌کردند. کنت دوسرسی درباره اهمیت ابریشم گیلان در سیاست خارجی روسیه و نگاه این کشور درباره این سرزمین بر این عقیده بود که اهمیت دستیابی بر ابریشم باعث می‌شد تا روسیه اندک- اندک این ناحیه را از آن خود کند؛ زیرا میلیون‌ها روبل درآمد از این مسیر کسب می‌کرد (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۰۴).

میرزا مسعودخان، وزیر امور خارجه ایران، در تاریخ سوم ذی‌قعدة ۱۲۵۳، در پاسخ و شرحی که درباره تجارت ابریشم گیلان و پرداخت عوارض گمرکی نوشت، تأکید کرد که جز عوارض پنج درصد، مبلغ دیگری دریافت نشود (حسنی، ۱۳۹۶: ۱۰). به گزارش نماینده تجاری فرانسه که در نیمه قرن ۱۹م. در تفلیس به‌سر می‌برد، درباره نیاز روسیه به ابریشم و صادرات می‌نویسد: «در روسیه سالیانه بالغ بر ۴۲۰۰۰۰۰۰ فرانک ابریشم‌جات تهیه می‌شود که تقریباً قسمت اعظم آن در خود روسیه مورد استعمال دارد. برای تهیه پارچه‌های ابریشمی، دولت روسیه از ابریشم گرجستان و گیلان و ایتالیا استفاده می‌نماید» (تاجبخش، ۱۳۶۲: ۱۱). با وجود تمهیدات و امتیازاتی که دولت ایران در زمینه تجارت ابریشم به روس‌ها داده بود، انگلیسی‌ها نیز متمایل به تجارت ابریشم گیلان و برخورداری از این امتیاز بودند. اتخاذ سیاست‌های روسیه و انگلستان برای تصاحب منافع اقتصادی سواحل جنوبی دریای کاسپین همواره موجب ایجاد تنش‌های گوناگون بوده است. تحولات سیاسی حوزه کاسپین، از جمله قرارداد ترکمانچای و تصاحب حق کشتیرانی روس‌ها در آن، مهم‌ترین مسأله سیاسی مؤثر در تحولات قرن معاصر به‌شمار می‌رود. گیلان به دو دلیل همجواری با روسیه و ابریشم‌خیز بودن، نخستین مقصد هژمونی روسیه به ایران محسوب می‌شد و به همین جهت بارها به اشغال روسیه درآمد. اما با همه تلاطم‌ها، رونق تجاری گیلان تحت تأثیر منافع روسیه و انگلستان در این جغرافیا نیز می‌باشد؛ به نحوی که از راه‌های ارتباطی به گیلان به عنوان راه‌های تجاری مهم ایران نام برده می‌شود. در نتیجه، راه ارتباطی بین تهران به انزلی از طریق قزوین و رشت منجر به افزایش عبور مسافری به اروپا از خط انزلی باکو شد (لنگرودی، ۲۰۱۲: ۱۱). این مسأله موجب افزایش تجارت داخلی و خارجی و به تبع آن رونق اقتصادی ابریشم گیلان نسبت به گذشته گشت. در نتیجه، هرچند همسایگی گیلان با روسیه زمینه نفوذ آن کشور را در گیلان فراهم کرد، اما گیلانیان از این مجاورت بهره‌مندی‌های زیادی عایدشان شد.

اهمیت تجارت ابریشم گیلان سبب شده بود تا مستشاران خارجی که به ایران مسافرت می‌کردند، به طمع کسب منافع اقتصادی، وارد این میدان رقابتی شوند. روس‌ها پس از انعقاد قرارداد ترکمانچای، نه تنها از منافع تجاری بازار ایران دست برنداشتند (محمود، ۱۳۴۴/۱: ۲۹۴)، بلکه به موجب آن، بهانه مختلفی را جهت حضور سیاسی و اقتصادی در ایران یافتند. حضور کوچکو در نیمه نخست سده نوزدهم م. پس از انعقاد معاهده ترکمانچای و اقدامات او در گیلان، نشان‌دهنده نفوذ روسیه در گیلان است. کوچکو در گزارشی درباره وضعیت ابریشم گیلان در اوایل سده نوزدهم م. نوشته است: «چون سر نوغان است و کرمی ابریشم هم خیلی دیر شده است، اگر زودتر نرم، ضرر کلی به بنده خواهد خورد. یقین می‌دانم امیدگاهی‌ام صاحب، راضی به ضرر بنده نخواهد شد، خیلی بد اتفاق افتاده، امیدگاهی‌ام صاحب این سمت‌ها تشریف بیاورند، بنده نتوانم خدمت برسم و ...» (نوزاد و علی امیری، ۱۳۹۱: ۳۸). این گزارش نشان می‌دهد که یکی از مأموریت‌های کوچکو، سرمایه‌گذاری دولت روسیه در تجارت ابریشم گیلان بوده است. وی حتی از برخی تجار ابریشم گیلان در اسناد خود نام برده است و درباره نحوه تعامل خود با آن‌ها شرح مبسوطی ارائه می‌دهد (نوزاد و علی امیری، همان: ۵۴). در اسناد کوچکو گزارش‌هایی مبنی بر پرداخت تنخواه توسط کنسولگری روسیه به صورت وام با وثیقه ابریشم به تولیدکنندگان و تاجر وجود دارد و این مسئله نشان می‌دهد که روس‌ها با این سیاست‌ها قصد داشتند تا تجارت ابریشم گیلان را در انحصار خود قرار دهند. در یکی از این گزارش‌ها آمده است: «بنای چاره امر ایشان را در نظر داشتیم که ساموئل بک آمد، و ابریشم هم به دست آمد، قرار دادیم هفتاد هزار برات داران، وجه ایشان برسد، پس از آن تنخواه سایر برات داران را بدهند و ابریشم را هم در حجره علیجاه خیر الحاج حاجی آقا به دستیاری گرگین تاجر سپردم، ابریشم را که به حمدالله ضابطه نموده و در حجره گذاشته، نخواهم گذاشت که کسی دست به ابریشم بزند، در این صورت مهلت یک ماهه زائد بر اصل است» (همان: ۷۰). مهم‌ترین مسأله‌ای که در این سند مورد توجه قرار می‌گیرد، تلاش روس‌ها در جذب منافع تجارت ابریشم گیلان است و به همین دلیل با بدهکار نمودن تاجر گیلانی، محصولات آینده آن‌ها را پیش‌خرید کرده و بدین ترتیب فرصت کسب منافع تجارت خارجی را از ایران سلب نمودند. به گزارش کرزن، در دوره قاجار، محصولات ابریشم گیلان عمدتاً به روسیه و مقداری نیز به مارسی فرانسه صادر می‌شد (کرزن، همان: ۴۸۶).

در یکی از اسناد موجود در وزارت امور خارجه ایران، به تلاش روس‌ها که تأییدکننده دیدگاه‌های کوچک‌درباره انحصار تجارت ابریشم توسط آن‌ها است، اشاره مستقیم شده است: «وزارت امور خارجه به ریاست نصرالله مشیرالدوله، طی یادداشتی به منظم‌الملک، کارگزار گیلان تأکید کرد که رعایای گیلان و تجاری که در تجارت و فروش تخم نوغان با اتباع روسی، قرارداد می‌بندند باید به مهر دولتی ممهور شود تا معتبر گردد. در ضمن سند معاملات آنها در کارگزاری مهام خارجه، به امضا و مهر دولتی برسد تا مشکلاتی بر اتباع آن منطقه به وجود نیابد» (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ش سند ۱۸-۲۹-۱۳۷۱ق). این سند نشان می‌دهد که کارگزاران دولتی گیلان سیاست مشترکی جهت انحصار تجارت ابریشم داشتند.

تغییر مسیر تجارت ایران از شمال به جنوب و تأثیر آن بر تجارت ابریشم

با آغاز سده نوزدهم میلادی، انگلیسی‌ها تلاش داشتند با انعقاد تفاهم‌نامه‌های اقتصادی، جایگاه ویژه‌ای در تجارت خارجی حکومت قاجاریه به دست آورند. به همین منظور، جان مالکوم^۱ افسر کمپانی هند شرقی برای عقد قرارداد بازرگانی و سیاسی به ایران آمد (رایت، ۱۳۶۴: ۱۹۰). این قرارداد نقش مهمی در آینده سیاسی و اقتصادی ایران و انگلستان در دوره‌های بعد داشت. به موجب این پیمان بازرگانی، تجار دو کشور می‌توانستند آزادانه در خاک یکدیگر رفت‌وآمد کنند و به بازرگانان انگلیسی و هندی اجازه اقامت در کلیه نقاط ایران داده شد و از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض معاف شدند (مهدوی، ۱۳۹۳: ۲۰۵). این قرارداد به دو دلیل هیچ‌گاه به طور رسمی عملی نشد. نخست اینکه ایران در سال ۱۸۰۷م، پس از برقراری رابطه با فرانسه آن را لغو کرد. و دوم آنکه قتل ناگهانی پل اول تزار روسیه در ۲۳ مارس ۱۸۰۱م، سبب شد تا نقشه حمله روس‌ها به هندوستان منتفی شود و انگلیسی‌ها که جهت حفاظت از مستعمره هند، پیمان‌نامه مذکور را با ایران به امضا رسانده بودند، آن را ملغی اعلام کنند و از تصویب آن خودداری نمودند. اما این رابطه به ظاهر دوستانه، در آینده ره‌آوردی جز عهدنامه‌های پی‌درپی برای تاریخ ایران دربر نداشت و افرادی چون سرگور ازلی، فریزر و موریر نگاهی بدبینانه به ایران داشتند. پس از فروپاشی

1. John Malcom

امپراطوری ناپلئون و برقراری آرامش نسبی در اروپا، نگرانی انگلیسی‌ها از تهدید هندوستان برطرف شد و دیگر نیازی به ارتباط دوستانه با ایران نبود. از طرفی، بُعد مسافت ایران با اروپا نیز مزید علت شد تا بازارهای دیگر چون استانبول رونق یابند و تجارت میان ایران و اروپا کمرنگ‌تر شود. در این زمان، تنها تاجر انگلیسی در ایران، نماینده کمپانی هند شرقی بود که در بوشهر به سر می‌برد و پس از لغو انحصار تجارت کمپانی در خلیج فارس در سال ۱۸۱۱م. تا مدت‌ها شرکت‌ها و مؤسسات انگلیسی در بوشهر و نقاط دیگر مستقر نگردیدند (رایت، همان: ۱۸۹). راه تجاری متداول دوره صفویه یعنی دریای کاسپین نیز بر اثر جنگ‌های ایران و روس مورد استقبال بازرگانان نبود و از طرفی، انگلیسی‌ها در پی تضعیف مسیر تجاری کهن خاورمیانه بودند؛ به همین سبب بازرگانان اروپایی به‌ویژه انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند از طریق مسیر دماغه نیک کالای خود را به آسیا منتقل کنند. در ابتدا، اروپاییان برای تجارت با هند و آسیا می‌بایست راه‌های خاورمیانه را بپیمایند، اما با کشف راه دریایی [دماغه نیک]، آن‌ها می‌توانستند به‌طور مستقیم و در زمان کمتری به هند و آسیا برسند. این سفر هرچند باعث ترقی شبکه تجاری کشورهای نزدیک به اقیانوس اطلس و پس از قرن‌ها سبب کاهش رونق شبکه تجاری خاورمیانه و کشورهای مدیترانه‌ای شد، اما برای تجار اروپایی هزینه زیادی به همراه داشت؛ زیرا کالاهای تجار برای رسیدن به ایران می‌بایست راه طولانی دماغه امیدنیک تا بمبئی را پیموده و از آنجا به ایران فرستاده شوند. کالاهای انگلیسی به صورت محدود توسط تجار یونانی و انگلیسی ساکن استانبول به شمال ایران فرستاده می‌شدند که پس از تخلیه در بنادر دریای سیاه از طریق تفلیس - تبریز و یا دریای کاسپین به بندرانزلی، به ایران می‌رسیدند (رایت، همان: ۱۹۰). بنابراین این مسیر نیز منافع تجاری انگلیسی‌ها را تأمین نمی‌کرد و آن‌ها به دنبال راه‌حل بهتری برآمدند تا دسترسی به آبراه شمال را نزدیک‌تر کند و از حیث اقتصادی هم کم‌هزینه‌تر باشد. این مسیر مطلوب، راه دریایی مدیترانه و دریای سیاه و راه خشکی عثمانی، گرجستان بود. هارفورد جونز در سال ۱۸۰۹م. به وزارت امور خارجه توصیه نمود تا راه قدیمی و کاروان‌رو طرابوزان و ارزروم تبریز را مورد توجه قرار دهد که حداقل سیصد کیلومتر از راه گرجستان که در قلمرو روسیه قرار داشت، کوتاه‌تر بود (همان: ۱۹۱). دولت مرکزی ایران نیز از این سیاست انگلیسی‌ها استقبال نمود و عباس میرزا ولیعهد تجارت از راه طرابوزان را مورد توجه قرار داد؛ زیرا از این راه

قدیمی می‌توانستند برای حمل‌ونقل مهم‌ترین کالای تجاری آن روزگار یعنی ابریشم و سایر محصولات ایران بهره‌برداری کنند (همان: ۱۹۲). اما این مسأله تا سال ۱۸۳۰م، به دلیل عدم تمایل عثمانی جهت گشودن بنادر خود بر روی کشتی‌های خارجی تحقق نیافت و پس از قرارداد «ادرنه» مرتفع گردید. در آن زمان، استانبول عمده‌ترین پایگاه پخش کالاهای اروپا در خاورمیانه بود و هنگامی که در سال ۱۸۳۶م. کشتی‌های بخار کار خود را آغاز کردند، پیمودن این راه دو هفته به طول می‌انجامید (همان). عمده‌ترین کالای وارداتی به تبریز، منسوجات بافت منچستر بود که پس از انقلاب صنعتی در اروپا رشد چشمگیری داشت و در مقایسه با کالاهای سنتی موجود در بازار ایران، به دلیل مرقون‌به‌صرفه‌بودن و ظرافت در بافت مورد توجه قرار می‌گرفت و با افزایش تقاضا روبه‌رو می‌شد. با وجود اینکه مسیر ترابوزان - تبریز رونق چشمگیری پیدا کرده بود، اما انگلیسی‌ها در صدد برآمدن تا در مسیر توسعه منافع تجاری خود، مستعمرات هندوستان را وارد عرصه تجارت جهانی نمایند؛ در نتیجه، در سال ۱۲۳۸ ه.ق. / ۱۸۲۳م. روابط سیاسی خود را با ایران قطع و به‌طور مستقیم با هندوستان ارتباط برقرار نمودند (محمود، ۱۳۴۴ / ۱: ۲۵۵). تلاش‌های تجار مستقر در هند برای ایجاد رابطه تجاری با ایران سبب شد تا سیاست انگلستان در سال ۱۸۴۱م. تغییر جهت یابد؛ به طوری که حتی در خط سیر کلی تجارت ایران خاصه تجارت ابریشم تأثیر مستقیم گذاشت. در این زمان، دولت انگلستان ادامه روابط سیاسی خود را مشروط به انعقاد یک قرارداد تجاری نمود. انگلستان بدون نیل این قرارداد در مقابل روسیه وضع نگران‌کننده‌ای داشت؛ چرا که دولت روسیه طبق عهدنامه ترکمانچای موفقیت‌های تجاری مهمی به‌دست آورده بود که نمونه آن حقوق گمرکی صادراتی بود (رایت، همان: ۱۹۰). براساس عهدنامه ترکمانچای که در سال ۱۸۲۸م. بین ایران و روسیه بسته شد و در واقع قرارداد تحمیلی بود که نظام سرمایه‌داری و تجاری ایران را تحت شعاع قرار داد، دو دولت موظف شدند: «اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می‌شود، بهره‌مند دارند» و از هر مال‌التجاره اتباع دو دولت «در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو، یک دفعه پنج از صد گمرک گرفته می‌شود» این قانون به صورت الگوی قرارنامه‌های بازرگانی درآمد و انگلیس به زحمت و تکاپوی زیاد توانست همان امتیاز را بگیرد» (آدمیت، ۱۳۴۸: ۳۹۶). بر اساس شواهد تاریخی، تا زمانی که قائم مقام بر مسند صدارت بود، هیچ‌گاه تن به

این پیمان نداد و معتقد بود این تجارت «وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر ناتوان می‌شود»؛ زیرا پس از انعقاد قرارداد ترکمانچای، منافع تجاری دریای کاسپین به روس‌ها رسید. انگلیسی‌ها این شرایط که ظاهراً به زیان‌شان بود، فرصت شمردند و تصمیمی که به موجب آن اتخاذ نمودند، در عرصه تجاری و سیاسی ایران بسیار تأثیرگذار شد. «انگلستان به موجب عهدنامه ۱۲۵۷ ه.ش. و اصل «دولت‌های کامله‌الوداد» حق آزادی تجارت را به زور گرفت» (آدمیت، همان). در وهله بعد نیز جهت تضعیف راه تجاری دریای کاسپین، در صدد رونق بخشیدن به راه تجاری جنوب یعنی بوشهر به هندوستان شدند. بدین ترتیب، معاهده ترکمانچای به دلیل اینکه مانع کسب منافع انگلیسی‌ها شده بود، به‌طور غیر مستقیم بهانه‌ای شد تا انگلیسی‌ها مسیر تجاری ایران را از شمال به سمت جنوب معطوف سازند و همین تقسیم منافع جغرافیایی مقدمه بروز قرارداد ۱۹۰۷ م. بین ایران و انگلیس و روسیه شد.

انگلیسی‌ها از توجه به تجارت جنوب ایران، دو هدف را دنبال می‌کردند:

(۱) مستعمره کردن هندوستان و تبدیل آن به مقصد اصلی تجارت ایران.

(۲) تغییر خط سیر تجارت ابریشم ایران از مرکز ایران کرمان، یزد و اصفهان به بوشهر و بندعباس و در نهایت هندوستان.

به دلیل امتیازات انحصاری روس‌ها در شمال ایران که از پیامدهای عهدنامه ترکمانچای بوده است، انگلیسی‌ها نیز مایل به انعقاد قراردادی تجاری همچون قرارداد ترکمانچای با ایران بودند که این طرح با مخالفت میرزا ابوالقاسم قائم مقام در عهد محمدشاه ناکام ماند (محمود، همان: ۵۱۴) با وجود این، در این رقابت انگلیسی‌ها گوی سبقت را در مرکز ایران و روس‌ها در شمال از یکدیگر ربودند. کرزن به نقل از سرجان شیل، وزیر مختار بریتانیا در سال ۱۸۵۰ م. نوشته است: «ابریشم کالای عمده تجارت ایران است بخصوص در تجارت خارجی که در نتیجه او را قادر می‌سازد بهای قسمتی از واردات خود را پرداخت کند. وی اشاره به اقداماتی نمود که تجار انگلیسی برای بهبود این محصول کرده بودند، اما به واسطه سستی ایرانیان و اکراه آن‌ها در تغییر دادن طرز کار کهنه خود زحمات ایشان بی‌نتیجه ماند» (کرزن، همان: ۱/۴۸۵). توسعه راه‌های ایران توسط روس‌ها و انگلیسی‌ها عامل اصلی توسعه صادرات ایران در قرن نوزدهم شد و عاملی در گسترش مناسبات تجاری ایران بود.

«روس‌ها تمام توجه خود را بر راه‌سازی در کشور متمرکز کردند. آن‌ها میان سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۴م./ ۱۳۷۳ - ۱۳۹۳ش.) نزدیک به ۵۰۰ مایل راه ساختند (آوری، ۱۳۸۷: ۲/ ۴۹۴). با گسترش راه‌ها، سرمایه‌داران بریتانیایی، روسی و آلمانی به سرمایه‌گذاری در ایران روی آوردند. مهم‌ترین این سرمایه‌گذاری‌ها متمرکز در صنعت فرش و ابریشم و منسوجات ایران بود و بازارهای رشت و تبریز و اصفهان رونق خود را مدیون آن‌ها بودند؛ تا جایی که تجار داخلی به شدت وامدار آنان شدند. اما توسعه صنعت ابریشم به صورت کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ سبب دگرگونی در مراکز سنتی ابریشم شد. یکی از نتایج سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی بر صنعت ابریشم گیلان و ایران، عدم توانایی رقابت تجار داخلی در برابر آنان بود؛ به گونه‌ای که تلاش‌های امین‌الضرب جهت راه‌اندازی کارخانه ابریشم‌کشی رشت، با وجود اینکه مدتی به فعالیت خود ادامه داد، منجر به ناکامی اقتصادی و ورشکستی وی شد (تراپی‌فارسانی، ۱۳۹۲: ۴۸).



نتیجه‌گیری

با وجود اینکه ایران در عصر قاجار، به دلیل شکست‌های متعدد در برابر روس‌ها و حتی انگلیسی‌ها، عملاً از نظر اقتصادی نیز تحت تسلط این دولت‌ها قرار گرفت، اما در زمینه ابریشم، با وجود کم‌کاری‌های حکومت و حاکمان داخلی، به جهت گسترش بیماری‌های مختلف در زمینه کرم ابریشم در اروپا و از بین رفتن محصولات آن‌ها به مدت چند دهه، سبب توجه قدرت‌های جهانی به ذخایر ارزشمند ابریشم گیلان شد. در نتیجه افزایش تقاضا در بازار ابریشم جهانی معطوف به ابریشم گیلان و ایران گردید. همین امر سبب شد تا صنعت ابریشم جدا از دیگر صنایع ایران مورد توجه قرار گیرد. این کامیابی چندان به درازا نکشید؛ زیرا در نتیجه واردات تخم نوغان آلوده و شیوع بیماری در نوغان و توتستان‌های گیلان، این سرزمین با وجود بستر مناسب تولید ابریشم، با مشکلات جدی مواجه گشت. با این حال، بازرگانان خارجی جهت حفظ منافع تجاری خود در ایران، مبادرت به واردات تخم نوغان از سرزمین‌های شرقی نمودند. تجارت تخم نوغان فرصت جدیدی برای نفوذ در بازار سرمایه ایران و کسب منافع آن شد. روس‌ها به دلیل همجواری با ایران و انگلیسی‌ها جهت حفظ منافع مستعمرات خود در کسب این منافع پیشتاز بودند. حضور روسیه و انگلستان در بازار رقابتی ابریشم، پیامدهای گوناگونی را به همراه داشت. توسعه راه‌های ایران مهم‌ترین پیامد مثبت روابط ایران با روسیه و انگلستان محسوب می‌شود. از طرفی، نزاع‌های داخلی ایران به ویژه جنبش جنگل که در جغرافیای ابریشم‌خیز ایران رخ داد، سبب رکود بیش از پیش صنعت ابریشم در سطح کلان جغرافیای ایران و در سطح خرد جغرافیای گیلان شد؛ تا جایی که خسارات ناشی از بین رفتن توتستان‌ها، صدمه جبران‌ناپذیری به عموم مردم گیلان که معیشتی وابسته به ابریشم داشتند، وارد کرد. تجار داخلی وامدار سرمایه‌گذاران خارجی به ویژه کنسولگری روسیه شدند و صنعت ابریشم در اواخر قاجار با تغییر کاربری توتستان‌ها و شیوه تولید کشاورزی که اینک کاملاً وابسته بود، رو به زوال کامل رفت.

منابع

الف) کتاب‌ها

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸)، *امیرکبیر و ایران*، تهران، خوارزمی.
- _____ و ناطق، هما (۱۳۶۵)، *افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی منتشر نشده دوره قاجار*، تهران، آگاه.
- آوری، پیتز (۱۳۸۷)، *دفتر اول از جلد هفتم از مجموعه تاریخ ایران کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار)*، ترجمه ثاقب‌فر، تهران، نشر جامع.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۶۶)، *نقدی بر مطالعات توسعه روستایی در ایران*، مجموعه مقالات کتاب توس، به اهتمام محسن باقرزاده، مشهد، نشر توس.
- انتنر، مروین. ل، (۱۳۶۹)، *روابط بازرگانی روس و ایران*، ترجمه احمد توکلی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی.
- اورسل، ارنست (۱۳۷۹)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بوهلر (۱۳۹۰)، *سفرنامه و جغرافیای گیلان و مازندران*، به کوشش م. پ جکتاجی، رشت، فرهنگ ایلیا.
- پورمحمدی املشی؛ نصراله، آدینه‌وند، مسعود (۱۳۹۶)، «واکاوی نقش و جایگاه کمپانی برادران تومانیان در وضعیت اقتصادی تجاری ایران عصر قاجار»، *مجمینه اسناد*، سال ۲۷، ش ۳، صص ۶-۲۹.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران، خوارزمی.
- تاجبخش، احمد (۱۳۶۲)، *سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران (در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی)*، تهران، نشر اقبال.
- ترابی‌فارسانی، سهیلا (۱۳۹۲)، *از مجلس وکلای تجار تا اتاق ایران*، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز امور فرهنگی و نشر.
- جمالزاده، سید محمدعلی (۱۳۹۲)، *گنج‌شنایگان اوضاع اقتصادی ایران*، تهران، نشر سخن.
- حسنی، سید رحمان، «تجارت ابریشم دوره قاجار»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ش ۳۰۸۳، تاریخ چاپ، ۹۲/۰۹/۱۷، کد خبر: DEN-771434.

- _____ (۱۳۸۶)، «تحقیقات تاریخی: ابریشم در عصر قاجار و تجارت آن از طریق دریای خزر با تکیه بر اسناد آرشیوی (۱۳۴۳-۱۳۲۷ ق. ۱۸۲۸-۱۹۰۹ م)»، *گنجینه اسناد*، ج ۱۷، ش ۳، صص ۷-۲۴.
- دوسرسی (۱۳۶۲)، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ (سفارت فوق‌العاده کنت دوسرسی)*، ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- رابینو، ه. ل (۱۳۹۱)، *ولایات دالمرز ایران: گیلان*، ترجمه جعفر خمami زاده، چ ششم، رشت، انتشارات طاعتی.
- رایت، سردنيس (۱۳۶۴)، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ترجمه اسکندر دلد، تهران، نشر نهال.
- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، *سیاحت‌نامه شاردن*، ترجمه رضا عباسی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۱)، *تاریخ بانک استقراضی روس در ایران*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- طباطبایی دیبا، میرزا نصرالله (ناصرالسلطنه) (۱۳۹۰)، *سفرنامه ناصری*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عزالدوله - ملگونف (۱۳۶۳)، *سفرنامه ایران و روسیه (نواحی شمال ایران)*، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی، تهران، دنیای کتاب.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹)، *تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار (از ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ م)*، ترجمه یعقوب آژند، چ دوم، تهران، نشر گستره.
- فرانسواز شیبانی، ژن‌رز (۱۳۹۳)، *سفر اروپاییان به ایران*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فریزر، جیمزبیلی (۱۳۶۴)، *سفرنامه فریزر*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات توس.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۰)، *تکوین سرمایه‌داری در ایران*، تهران، گوتنبرگ.
- قاضیها، فاطمه (۱۳۸۰)، *اسناد روابط ایران و روسیه در دوران فتحعلی‌شاه و محمد شاه قاجار*، تهران، انتشارات مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱)، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرزن، ناتانیل جورج (۱۳۴۹)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج اول، چ پنجم، ۱۳۸۰، تهران، شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه.
- لافون؛ رابینو، هل. (۱۳۷۲)، *صنعت نوغان در ایران*، ترجمه جعفر خمami زاده، چ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- محمود، محمود (۱۳۴۴)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج دوم، تهران، اقبال.
- مسلمانیان قبادیانی (رحیمی)، بهروز (۱۳۷۸)، *اسنادی از روابط ایران و روسیه از صفویه تا قاجار*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، نشر امور خارجه.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۹۳)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی*، تهران، امیرکبیر.
- نوزاد، فریدون و امیری، علی (۱۳۹۱)، *نامه‌های گیلان مکاتبات پراکنده از مجموعه‌ی الکساندر خودزکو کنسول روسیه در گیلان در دهه‌ی ۱۸۳۰ میلادی*، رشت، نشر فرهنگ ایلیا.
- واهانیان، روبرت (۱۳۷۸)، *تاریخچه خاندان و تجارتخانه تومانیان*، *فصلنامه راه‌آورد گیل*، ش ۲، رشت.
- هولمز، ویلیام ریچارد (۱۳۹۰)، *سفرنامه ساحل خزر*، ترجمه شب‌نم جتیی سعیدی، رشت، فرهنگ ایلیا
- یآوری، احمد رضا (۱۳۵۹)، *شناخت کشاورزی سنتی ایران*، تهران، کتاب.

ب) اسناد

- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، شماره سند ۱۷-۱۰-۱۲۷۹-۱۲۸۰ ق. (سند مربوط به خواجه گریگور، تبعه عثمانی در مورد کارخانه ابریشم‌کشی ۱۲۷۷ ق.).
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سند شماره ۲۲-۵-۲۵-۱۳۲۳ (گزارش سفارت ایران در واشنگتن مبنی بر تولید و صادرات نوغان و ابریشم ایران).
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سند ۴۷، *نظمیه رشت به نظمیه گیلان*، سواد راپرت دائره تامینات، ۱۹ ربیع‌الثانی [ک ۱۶۹۲].
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سند ۵۴، *نظمیه رشت به نظمیه گیلان*، ۲۰ ربیع‌الثانی [ک ۱۶۹۲].
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سند ۱۳۲، *حکومت گیلان و طوالش به وزارت داخله*، ۲ ربیع‌الثانی، نمره ۹۲۳۴ [ک ۱۶۹۵].
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، سند ۱۶۳، *محاکمات وزارت امور خارجه*، ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۹ ق، ۹۱۰۴/۵۴، *احاله پرونده رضازاده (متهم به تصرف اموال تجارتخانه استیونس)*.

ج) لاتین

- Panahi & Kohansal (2012), *The importance of guilan silk and its economic significance at Safavid period in Caspian region*, CJES(ISI), June & . Vol. 10 No. 1 pp. 122-129.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و دو، بهار ۹۹، صفحات ۵۲-۲۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۱/۰۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

ریشه‌های چینی وزارت توأمان در عصر ایلخانی

سلیمه افراسیابی^۱

بشری دلریش^۲

علی اصغر ذوقی^۳

چکیده

لازمه هر حکومتی بعد از شکل‌گیری و تثبیت، برپایی تشکیلات دیوانی است. مغولان پیش از تشکیل حکومتی متمرکز و گسترده، اقوامی صحراگرد بودند و آموخته‌هایشان متأثر از تمدن‌های پیرامون خود بود. آنان در آسیای مرکزی و در همسایگی اقوام متمدن از جمله اویغورها و ختاییان بودند. این نزدیکی و همسایگی، رشته‌های ارتباطی بین آن‌ها را در قالب‌های مختلف به‌وجود آورد. علاوه بر این اقوام، مغولان در همسایگی تمدن بزرگ چین قرار داشتند و با حضور در ایران مختصات از تمدن چینی را با خود به ایران آوردند از جمله این‌ها می‌توان به شیوه وزارت توأمان در ساختار حکومتی ایلخانی را نام برد اگرچه وزارت توأمان در ایران دارای ریشه تاریخی بومی است اما این هماهنگی در وزرات، با فرهنگ چین پیوستگی بیشتری داشت.

این مقاله برآن است تا به شیوه توصیفی-تحلیلی ریشه‌های وزارت توأمان در چین و کانال‌های ارتباط تمدنی ایران و چین شامل قوم ختا، اویغور و جاده ابریشم که در انتقال پروسه وزارت توأمان از چین به ایران سهیم بودند را مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه: وزارت توأمان، مغولان، ایلخانان، اقوام ختا، اویغورها، جاده ابریشم، چین.

salimehafrasiabi@gmail.com

bidelrish453@gmail.com

zoghi@ferdousi.um.ac.ir

۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد- ایران

۲. استادیار دانشگاه اراک، اراک- ایران (نویسنده مسئول)

۳. مربی- دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد- ایران

The Chinese Roots of the Common Ministry in the Ilkhanid Era

S. Afrasiabi¹

B. Delrish²

A. A. Zoghi³

Abstract

The requirement of any government after its formation and consolidation is the establishment of a judicial organization. The Mongols were nomadic tribes before the formation of a centralized and extensive government, and what they learned was influenced by the civilizations around them. They were in Central Asia and in the vicinity of the civilized tribes, including the Uyghurs and the Khitais. This closeness and neighborhood created the threads of communication between them in different forms. In addition to these tribes, the Mongols were in the neighborhood of the great Chinese civilization and with their presence in Iran brought with them to Iran some elements of the Chinese civilization. Among these, one could name the method of the common Ministry in the Ilkhanid government structure. Although the common Ministry in Iran has indigenous historical roots, this coordination in the ministry was more closely linked to the Chinese culture. This article uses a descriptive-analytical method to describe the roots of the common Ministry in China and the channels of Iranian-Chinese civilization, including the Khitai, Uyghur and Silk Roads, which contributed to the transfer of the common Ministry from China to Iran.

Keywords: Common Ministry, Mongols, Ilkhans, Khitai tribes, Uyghurs, Silk Road, China

1 . Master of History in Iranian history, Islamic course, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad-Iran
salimehafrasiabi@gmail.com

2 . Assistant Professor of Arak University, Arak- Iran (Corresponding Author)
bidelrish453@gmail.com

3 . Instructor - Faculty of Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad-Iran
zoghi@ferdousi.um.ac.ir

مقدمه

با حمله چنگیزخان به ایران در سال ۶۱۶ق و پس از آن با تشکیل حکومت ایلخانی توسط هلاکو نواده‌ی چنگیزخان شکاف و نارسایی در نظام دیوانی ایران به وجود آمد، مغولان بر این امر واقف بودند که پس از یورش‌ها و جهانگشایی‌ها، ضرورت پی‌ریزی یک نظام اداری لازم است. در فرازهایی از نظام اداری ایلخانی دو وزیر در عرض یکدیگر و در یک منصب بودند، نوعی شراکت در قدرت که لمبتون از آن به عنوان وزرات توأمان یاد می‌کند و احتمال می‌دهد میراثی از چین است که مغولان آن را به ایران آورده‌اند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۶۵).

در پژوهش‌های جدید از کلیت ساختار اداری مغول و ایلخانان سخن رفته است، از جمله این آثار می‌توان به «وزرات در عهد مغول» نوشته احمد فروغ‌بخش، «تاریخ مغول» نوشته اشپولر، «تداوم و تحول در قرون میانه ایران» نوشته لمبتون، «وزارت در دوره ایلخانیان» نوشته حمید مشعوف، «تعاملات و تقابلات امارت و وزارت در عهد ایلخانان» نوشته علی منصوری «ایران تحت سلطه مغولان: کارآمدی و ناکارآمدی نظام دیوانی دوگانه» نوشته ایگل دنیس، «وزارت در دوره فترت اولیه حکومت ایلخانی: از ارغون تا بایدو» نوشته محسن مرسل‌پور، «ساختار اداری امپراطوری مغول» نوشته ایی-هاوو، اشاره نمود. اما پژوهش مستقل و منسجمی مبتنی بر ریشه‌های چینی وزارت توأمان در عصر ایلخانی صورت نگرفته است.

این مقاله در پی پاسخ به پرسش‌های ذیل است:

- ۱- وزارت توأمان چه جایگاهی در ساختار اداری چین دارد؟
- ۲- چه عواملی در انتقال شیوه وزارت توأمان از چین به ایران موثر بود؟

چین سرزمینی با تمدن هفت هزارساله از ساختار اداری قاعده‌مندی برخوردار بود. مغولان که از یک شیوه‌ی سیستماتیک اداری در نظام عشیره‌ای بر خوردار نبودند، در همسایگی سرزمین چین قرار داشتند. در پی هجوم مداوم به مرزها و شهرهای چین، بسیاری از مفاهیم چینی از جمله وزارت توأمان را اخذ کردند. علاوه بر چین آنان با قبایل

متمدن اویغور و ختا روابط نزدیکی داشتند که این اقوام در روابط مستمر با چین بسیاری از مفاهیم سیاسی-اداری این تمدن را فراگرفته و بعدها با پیوستگی به مغول، آن را منتقل کردند.

با استقرار شاخه‌ای از چنگیزیان در ایران حکومت ایلخانی تشکیل شد و وزارت توأمان را در ساختار اداری ایران وارد کردند. بنابراین وزارت توأمان در دوره ایلخانی تا حدی برگرفته شده از نظام اداری چین است که با مضامین اداری کهن ایران آمیخته شده است. البته وزارت توأمان در ساختار اداری ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود، چنانکه برخی از امیران بویهی از این شیوه در حکومتداری بهره بردند و فیلسوفانی چون فارابی، مابودی، جاحظ در مباحث فلسفی و نظری خود به وزارت توأمان اشاره داشتند.

۱- وزارت در عصر ایلخانی

با هجوم مغولان به ایران امور دیوانی دچار آشوب شد. اما با تشکیل امپراطوری مغول و بعدها حکومت ایلخانی، نظام اداری قاعده‌مندی ایجاد شد.

در سلسله مراتب اداری بعد از ایلخان، کارها بر عهده دیوان‌اعلی بود که در رأس آن وزیر قرار داشت از جمله اولین شخصی که به عنوان وزیر مغولان در منابع فارسی از او یاد شده «محمودیلواج» است که در زمان سلطنت اوگتای‌قآن (۶۲۶-۶۳۹ق)، گیوک‌خان (۶۳۹-۶۴۷ق) و منگوقاآن (۶۴۸-۶۵۷ق) در ولایت ماوراءالنهر و ترکستان حاکم بود (خواندمیر، ۱۳۳۵: ۲۶۲).

بعد از حمله هلاکو به ایران و تشکیل حکومت ایلخانیان، «شمس‌الدین محمدجوینی (وفات ۶۹۶ق)» به عنوان صاحب‌دیوان منصوب شد، و با تکوین نهاد وزارت در زمان اباقا (۶۶۳-۶۸۰ق) به وزارت راه یافت و در زمان احمد تکودار (۶۸۱-۶۹۳ق) سومین ایلخان همچنان منصب وزارت را حفظ کرد. زمانی که اباقا بیمار شد امرای دولت جهت کاهش قدرت شمس‌الدین وزیر، «مجدالملک یزدی» را به منصب مشرف‌الممالک منصوب کردند. «مجدالملک در عرصه‌ی ممالک چون رخ شطرنج مجالی تمام یافت اگرچه خواجه در صدر وزارت ممکن بود اما اعتبار زیادی نداشت» (منشی کرمانی، ۱۳۳۸: ۱۰۴-۱۰۵). بعد از اباقا نیز حضور و قدرت مجدالملک یزدی در دربار پررنگ‌تر شد.

ظاهراً می‌توان شروع وزارت توأمان در عصر ایلخانی را از این دوره بدانیم. چرا که ایلخان، مجدالملک یزدی و صاحب‌دیوان شمس‌الدین را در یک جایگاه قرار داد. شمس‌الدین وزیر بود و مشرف‌الممالک با حفظ سمت در کنار وزیر قرار گرفت. مجدالملک یزدی سمت چپ اسناد را امضا می‌کرد و شمس‌الدین جوینی سمت راست اسناد را، که البته این تنزل نقش وزیر پایدار نبود و در ایام دیگر اختیارات گسترده‌ای یافت. در حقیقت همه چیز در وهله اول به میزان اطمینان سلطان ایلخانی به وزیرش وابسته بود و در وهله بعد به ارتباطات حسنه‌ای که وزیر با امیران مغولی برقرار می‌کرد. چنین روابط حسنه‌ای غالباً بر پایه برخی منافع مشترک شکل می‌گرفت. به نظر نمی‌رسد ایلخانان - بر خلاف منگوقاآن - قواعد دیوانی مشخص و دقیقی ایجاد کرده باشند، همین امر ارزیابی سیستم دیوان‌سالاری دوگانه را که در دهه‌های آغازین این دوره رواج داشت دشوار کرده است. این ریاست دوگانه بر سیستم دیوانی منجر به دسیسه‌چینی و بروز حسادت بین دو وزیر می‌شد و این امر هنگامی که این دو نفر ایرانی بودند، بیشتر خودنمایی می‌کرد. خصومت پنهان بین مجدالملک یزدی و شمس‌الدین محمدجوینی به اعدام مجدالملک در سال ۸۲۶ هجری انجامید. همکاری بین یک کارگزار ایرانی و یک امیر مغولی به انجام بهتر امور می‌انجامید. یک نمونه در این باب، تفاهم کاملی است که بین شمس‌الدین محمد جوینی و امیر بزرگ سونجاق نویان برقرار بود. برخی بر این باورند که این روند نوعی تقسیم قدرت در دربار ایلخانی بود (Aigle, 2006-2007: 73). خاندان جوینی از خاندان‌های قدرتمند بودند. برادر شمس‌الدین محمد، عطاءالملک جوینی در عراق حکمرانی می‌کرد همچنین آن‌ها به صورت موروثی از بزرگان خراسان به شمار می‌رفتند. از این روی شاید نگرانی، ایلخان را وادار نموده مجدالملک یزدی را با عنوان مشرف‌الممالک در کنار صاحب‌دیوان قرار داده تا از قدرت‌گیری احتمالی این خاندان جلوگیری کند.

علاوه بر مشرف‌الممالک از دیگر مناصبی که در وزارت با وزیر شریک شدند «نایب» بود که ظاهراً نیابت وزیر را عهده‌دار بود و گاهی اداره‌ی امور مالی از وزیر جدا می‌شد و افراد دیگری با عنوان «صاحب دیوان» به اداره‌ی امور منصوب می‌شدند. مناصب هم‌عرض مختص وزارت نبود و در دیگر مناصب لشکری، کشوری و محلی حکومت ایلخانیان تعمیم یافت. در گرجستان که از ایالات تحت امر ایلخانیان بود همزمان چند فرمانروا را منصوب

کردند. همچنین گیخاتو برای ایجاد نظم در امور مالی امام‌الدین یحیی قزوینی و فخرالدین-الرازی العلوی متصدی اداره امور مالی بین‌النهرین کرد (اشپولر، ۱۳۸۳: ۲۴۲؛ ۳۶۱: ۳۵۱).

پس از مرگ شمس‌الدین جوینی، منصب وزارت بدون شراکت به ترتیب در اختیار «جلال‌الدین سمنانی (۶۸۳-۶۸۸ ق)»، «سعدالدوله‌الابهری (۶۸۸-۶۹۰ ق)» و «صدرالدین زنجانی (۶۹۰-۶۸۹ ق)» قرار گرفت. بعد از مرگ صدرالدین زنجانی وزارت بین خواجه رشیدالدین و سعدالدین ساوجی تقسیم شد (۶۹۷ ق) و در زمان اولجایتو خواجه رشیدالدین و تاج‌الدین علیشاه به اشتراک مقام وزارت را داشتند. بعد از وفات تاج‌الدین علیشاه وزارت بر «رکن‌الدین صاین» که نایب امیر چوپان بود مقرر گردید. پس از وی، خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند ارشد خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و علاءالدین محمد به وزارت منصوب شدند و خواجه غیاث‌الدین محمد به مدت شش ماه در وزارت شریک بود تا آنکه در وزارت مستقل شد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۷۲).

در ابتدای تشکیل حکومت ایلخانی تقسیم قدرت بین صاحب دیوان و مشرف الممالک صورت می‌گیرد. بعد از مدتی منصب وزیر و صاحب دیوان در یگدیگر تداخل یافتند و هر دو منصب بر عهده یک شخص قرار گرفت، از دوره‌ی غازان‌خان و تقریباً تا پایان عصر ایلخانی صاحب دیوان و وزیر در یک رتبه قرار می‌گیرند و نوعاً در وزارت شریک می‌شوند.

۲- وزارت توأمان در ساختار اداری چین

پایه‌گذار نظام بورکراسی در چین، سلسله هان (۲۰۶ ق.م-۲۲۰ م) است، که با توجه به اندیشه‌های اندیشمندان و فیلسوفان چینی بنیاد نهاده شد. فلسفه کنفوسیوس در صدر این اندیشه‌ها قرار دارد. کنفوسیوس (۵۵۱-۴۷۹ ق.م) رشد و بالندگی سرزمین‌ها را در حضور افرادی کاردان و مجرب می‌داند، از جمله‌ی این افراد وزیر است که در نوشته‌های کنفوسیوس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. براساس نوشته‌های کنفوسیوس شاه می‌تواند در یک زمان چندین وزیر داشته باشد. تعداد وزراء روند کار را تسریع می‌دهد و کارها ساده‌تر و تخصصی‌تر می‌شود. بنابراین پادشاهان در تلاشند تا وزرای بیشتری را از آن خود کنند (کنفوسیوس، ۱۳۷۹: ۱۲۴؛ ۱۵۱).

امپراطوری هان به تدریج تقسیم قدرت را در دربار خود وارد کرد و در عصر امپراطوری «هسیا هوی (۱۸۸ ق.م-۲۱۰ م.)»^۱ و امپراطوری «لو (۱۸۰ ق.م-۲۴۱ م.)»^۲ منصب صدراعظم به دو مقام ارشد تقسیم شد (1/ 119: Doubs, 2009) البته برخی مورخان، آن‌ها را به صدراعظم دست راست و صدراعظم دست چپ تقسیم کرده‌اند (7-: Bilenstenin, 1980). حضور دو صدراعظم به صورت سیستماتیک نبوده است و گاهی یکی از وزراء مقام تشریفاتی بیش نبوده است (1/ 122: Doubs, 2009).

حضور دو نفر در یک زمان، مختص به مقام صدراعظم نبود. مناصب هم عرض و اشتراکی دیگری نیز از جمله انتصاب افسران به صورت توآمان می‌توان اشاره نمود (Loewe, 1986: 121/1). وزرات اشتراکی و مناصب اشتراکی در حکومت‌های چین تا سلسله سونگ (۹۶۰-۱۱۲۶ م) آخرین حکومت مقتدر چینی پیش از حمله‌ی مغول محسوس است. سلسله سونگ به دلیل همزمانی با ظهور چنگیزخان مورد توجه می‌باشد. سلسله سونگ بر نه پادشاهی جنوب چین مسلط شد و امپراطوری خود را بنیاد نهاد.

در ابتدا، حکومت سونگ با انحصار طلبی قدرت در مناصب به ویژه صدراعظم مواجه بود در نتیجه با شدت یافتن این مسئله اندیشه مناصب اشتراکی شکل گرفت. ترکیب قدرت- از سنت‌های چینی- در دوره‌ی سونگ دو چندان شد و در بالاترین رتبه یعنی وزیراعظم اعمال می‌شد. اگر چه انتقادات زیادی به این نوع ساختار حکومتی شد، اما بهترین سلاح برای مبارزه با انحصار قدرت بود. «لیو» براین عقیده است تقسیم قدرت بهترین وسیله برای شناخت انتقادهای سیاسی و جلوگیری از جرم‌های سیاسی است. همچنین تقسیم قدرت، تنها منجر به کاهش قدرت نمی‌شد، گاهی برای آموزش دانش‌آموختگان و تحریک حس قدرت طلبی آنان بود که کارایی دستگاه اجرایی را افزایش دهد (145-141: liu, 1962).

با استقرار قوییلای (۱۲۷۶ م) در پکن نظام اداری مغول در چین تثبیت شد. قوییلای برای نزدیکی بیشتر با چینی‌ها سلسله‌ی خود را با عنوان چینی یوان (۱۲۷۱-۱۳۶۸ م) نامید. نظام اداری مغولان در چین با بهره گرفتن از نظام اداری چین همراه بود. قوییلای

1. Hsia-hui

2. Lu

دانشمندان چینی را به دربار خود راه داد تا از توضیحات آنها درباره‌ی قوانین درباری استفاده کند. از اولین افرادی که به دربار قوییلای راه یافت، «هاو-چین»^۱ (۱۲۲۳-۱۲۷۵م) است. بواسطه‌ی هاو-چین بسیاری از اندیشه‌های کنفوسیوس به کار گرفته شد (Rossabi, 1988: 68). قوییلای پس از سقوط سلسله‌ی سونگ نه فقط ادارات و مؤسسات آنها را حفظ کرد بلکه شخصاً تلاش نمود تمام خدمتگزاران آن را در خدمت و در شغل خودشان باقی گذارد (گروسه، ۱۳۵۳: ۴۴۸). اصطلاحات رسمی سلسله یوان ردپایی از ساختار اداری ختاییان، تانگ و سونگ بود. شو-هنگ از جمله دانشمندان چینی و از شاگردان مکتب کنفوسیوس بود که در دربار قوییلای حضور داشت وی با استدلال برطبق تجربه‌ی نسل پیشین اظهار داشت هر سلسله‌ای که مؤسسات و قوانین قوم هان را به کار بست توانست مدت زیادی را دوام بیاورد. قوییلای قآن به هنگام اجرای سیاست‌های اداری، دبیرخانه مرکزی را مطابق الگوی سلسله هان تنظیم کرد (段文明, 1990: 32).

قوییلای از سیستم نیروی انسانی دوگانه در دفاتر منطقه‌ای و محلی استفاده کرد و قدرت را میان وزراء و امرا تقسیم کرد. در نظام اداری یوان دیوان شنگ در راس امور اداری قرار داشت که بالاترین مقامات آن مشاور سمت راست^۲ و عضو شورا از سمت چپ^۳ بود (West, 1989: 102, 116). این گونه تقسیم قدرت را نوعاً مدل راست و چپ گفته‌اند که امپراطور مغول آن را در نظام اداری وارد کرد (liu, 1962: 145). این مدل راست و چپ در واقع نظریه بین و یانگ مکتب دائو بود که به واسطه نیاز قوییلای به این گونه مدل قدرت، در ساختار اداری حکومت یوان وارد شد. حضور چند وزیر در دربار چین با اندیشه‌های کنفوسیوس آغاز شد و شاگردانش این مسئله را بسط دادند. لائوتزه از شاگردان مکتب کنفوسیوس تفکری ایجاد کرد که گروه‌های رقیب را در کنار یکدیگر قرار داد که از آن به عنوان نظریه «بین و یانگ» یاد می‌شود. این دیدگاه مورد توجه قوییلای قرار گرفت از این رو توانست آشتی را میان مکاتب چینی از جمله کنفوسیوس، بودا، دائو برقرار سازد (Rossabi, 1988: 214) و در ساختارهای دیگر حکومتی همچون وزارت تعمیم دهد و

1. Hao- ching

2. cheng- hsiang yu

3. Tsocheng-li

نژادهای مختلفی را در وزارت شریک کند. در مقاله‌ی چینی «قوبیلای و مکتب کنفوسیوس»، ساختار وزارت در حکومت قوبیلای را این گونه بیان می‌کند، وزیر راست مرکزی به نام «بو هوا» از مغولستان و «مشی-تیان» از قوم هان بود. وزیر سمت چپ به نام «هول-بو هوا» از مغولستان و «یل-وو-جو» از قوم چی-دن بودند. چنین ساختاری در سطح مدیران مرکزی و معاون مدیر ادامه می‌یافت (段文明, 1990: 110). گاهی این مشارکت‌ها درجه‌بندی می‌شد برخی اوقات با سیستم آموزش و امتحان سلطنتی تعیین، و گاهی با «س مو رن»^۱ انجام می‌گرفت واژه س مو رن به تمام کسانی که از آسای مرکزی وارد چین شدند اطلاق می‌شد. در س- مو -رن تفاوت در آداب و رسوم و زمینه‌های فرهنگی بیشتر از موارد دیگر مورد توجه است. در این دوره چین به سه گروه «هان رن» در شمال چین، «نن رن» در جنوب چین و «س مو رن» گروه‌های بیگانه‌ای که وارد چین می‌شدند تقسیم می‌شود. در این دوران س مو رن در درجه‌ایی بالاتر قرار داشت اما گاهی درجه‌های مشارکت متعادل می‌شد (Dillon, 2013: 21; 刘迎胜, 2004: 168-166).

در تمام دوران حکومت‌های هان، سونگ، یوان در چین اشتراک در منصب وزارت وجود داشت. ظاهراً دو نفر را در منصبی قرار می‌دادند و سپس قدرت را میان آنها تقسیم می‌کردند. در ساختار اداری چین محدوده‌ی اختیارات مناصب اشتراکی تفکیک شده و مشخص است و از این جهت با ساختار اداری سیاسی ایران که مرزبندی دقیقی در محدوده‌ی اختیارات مناصب اداری وجود نداشت، متفاوت است. این تفاوت به دلیل وجود معابد و مدارس دائو و حضور روحانیون این مکتب در دربار چین بوده است که باعث آشنایی و بکارگیری و ارتقاء این اندیشه توسط شاهان چین و خاقان مغول شد. در حکومت ایلخانی امکان مستقیمی برای آموزش و ترویج چنین اندیشه‌ای وجود نداشت اما وجود کانال‌های ارتباطی، این امکان را فراهم کرد تا این اندیشه هرچند به طور ناقص به ساختار اداری حکومت ایلخانی وارد شود.

1. (色目人) Semuren

۳- گذار شیوه وزرات توأمان از چین به حکومت ایلخانی

عواملی چند در اخذ سیستم وزرات توأمان چین توسط ایلخانان مغول مؤثر بود که اولین آن داد و ستدهای فرهنگی از رهگذر وجود راه ابریشم بود همچنین روابط گسترده مغولان با اقوام متمدن همچون ختا، اویغور در اقتباس بحث وزارت توأمان بی‌تأثیر نبود.

۳-۱- راه ابریشم

از مؤثرترین کانال‌های ارتباطی و انتقال فرهنگ‌ها و دستاوردهای تمدنی، راه‌ها بودند. راه ابریشم قدیمی‌ترین راه ارتباطی شرق و غرب است، که این راه از شرق بغداد آغاز می‌شد و از صحرا گذشته تا به خلوان می‌رسید بعد به ایالت جبال وارد می‌شد و پس از عبور از کرمانشاه و کردستان با خطی مورب به سمت شمال شرقی می‌رفت و از همدان می‌گذشت تا به ری وارد شود بعد از آن از قومس، بسطام و نیشابور گذشته و به مرو می‌رسد و از آنجا به ساحل رود جیحون، سپس از ایالت سغد عبور کرده و به «زامین» در شرق سمرقند به دو راهی می‌رسد یک راه به سمت چپ، چاچ و دیگری به طرف فرغانه که با عبور از ارگند و ترکستان شرقی به ولایت «چانگ-آن» در چین منتهی می‌شود (لسترنج، ۱۳۳۷: ۱۱-۱۲). علاوه بر شاهراه اصلی راه ابریشم، باستانی پاریزی شش راه فرعی را برای آن ذکر می‌کند ۱- راه هندوستان، پیشاور، خیبر، کابل، قندهار، هرات و طوس. ۲- دنباله‌ی راه دریایی که از طیس شروع و بالاخره به قصدار و سیستان و هرات و طوس ختم می‌شود. ۳- دنباله راه دریایی که از هرمز شروع و بالاخره به جیرفت، کرمان، یزد و اصفهان و ری می‌رسد. ۴- دنباله راه دریایی که از سیراف به شیراز و اصفهان و ری منتهی می‌شود. ۵- دنباله راه دریایی که از ابله و بصره شروع و به بابل، تیسفون، اربل، طرابوزان ختم می‌شود. ۶- راه کناره احمر که سواحل آفریقا را از مکه و مدینه به شام و طرابوزان می‌رسد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۲۱۵).

شهر چانگ-آن اولین شهر در مسیر راه ابریشم از شرق به غرب و در سال ۲۱۰ ق.م، یک پایتخت بزرگ بود. چانگ-آن از زمان‌های دور نقطه‌ی ورود افکار، ادیان و مردمان جدید غربی به چین به حساب می‌آمد (عبدلی و گرکنی، ۱۳۹۱: ۱۸/۱). راه ابریشم هیچگاه بسته نمی‌شد. حضور سفیران و سربازان و بازرگانان در این گذرگاه تاریخی تأثیرات ناخواسته فراوانی بر اجتماعات مسیر خودش داشته است.

همه کاروانسراها، علاوه بر جنبه نظامی، کاربرد اقتصادی داشتند (باستانی پاریزی، ۱۳۶۳: ۳۲۸) و از آنجا که بازرگانان علاوه بر واردات و صادرات کالا، از آداب و رسوم تا الفبا و مذهب را با خود حمل می‌کردند، مذاهب و مکاتبی مانند مسیحیت، زروانیسم، مانویت، یهودیت، اسلام از این راه وارد شرق دور و بودیسم وارد غرب شد (Allsen, 2001 : 9).

تاریخ روابط ایران و چین عمدتاً حول محور راه ابریشم بوده است. پیشینه تاریخی روابط ایران و چین به قرن‌ها قبل از میلاد می‌رسد آنچه از اسناد و مدارک در دسترس برمی‌آید گویای روابط نزدیک ایران و چین است. ایران و چین تقریباً در تمام حوزه‌ها روابط نزدیک داشته‌اند در عرصه فرهنگی از قرن نهم و هشتم قبل از میلاد از نوع آرایش خنجر و یراق اسب کشف شده در شمال چین در دوره شاهان نخستین دودمان «چو» که متعلق به ایرانیان است گویای این ارتباط می‌باشد. حتی برخی محققان معتقدند، که تا قبل از تشکیل حکومت مرکزی در ایران میان چینی‌ها و بابلیان مناسبات فرهنگی وجود داشته است. از اولین اسناد حاضر در مورد روابط ایران و چین، متعلق به قرن دوم پیش از میلاد است که دستیار فرستاده سلسله «هان» به سرزمین‌های غربی، «آن‌شیه» وارد سرزمین اشکانی شد (آذری، ۱۳۶۷: ۱۵-۱۸).

بعد از اسلام و پس از استیلای اعراب بر ایران و انقراض سلطنت ساسانی بستر مناسب جهت روابط فرهنگی بین ایران و چین، مناسبات تجاری بوده است. بازرگانی که از مسیر جاده ابریشم و از راه‌های دریایی به چین می‌رسیدند، فرهنگ و تمدن خود را نیز به آن کشور منتقل می‌کردند و در دوران دو سلسله تانگ و سونگ تعداد زیادی از بازرگانان فارس راهی چین شدند.

در قرن سیزده میلادی، ایلخانان ایران با دودمان یوان چین روابط سیاسی نزدیکی برقرار ساختند. تقریباً در سال ۱۲۹۰م امپراتور چین از دودمان یوان به نام «هوویلی» به دعوت پادشاه فارس ارغون دختری از خانواده سلطنتی موسوم به «کوکوجین» را به او بخشید تا همسر او بشود. بالاخره کوکوجین همسر پسر ارغون یعنی غازان خان گردید (عبدلی و گرکنی، ۱۳۹۱: ۱۵۵/۱؛ ۱۴۷).

مغولان از مدتها قبل یعنی از ۱۵۵ق.م در حوزه رودخانه تاریم در خط سیر راه ابریشم

حضور و برآنجا سلطه داشتند (گروسه، ۱۳۵۳: ۱۱۱). در عین حالی که هنوز حکومتی تشکیل نداند اما در تجارت جاده ابریشم دخیل بودند، چنانچه خان‌ختای با مغولان تجارت داشت و از آنان پوست برخی حیوانات از جمله سگ و موش، شراب شیر چهارپایان و صمغ درخت قسوق که در آن منطقه می‌رویید را با وسایل مورد نیاز مغولان مبادله می‌کرد (جوینی، ۱۳۷۸: ۱۵/۱)، همچنین آنان با خدماتی مثل وام دادن به کاروان‌ها آشنا بودند و خدماتی را برای حاکمان که تا حدودی برای حمایت از حکومت‌ها بود، انجام می‌دادند (Beckwith, 2009: 201).

از این‌رو مغولان در مسیر جابه‌جایی فرهنگ‌ها در جاده ابریشم حضور می‌یابند و به‌طور یقین علاوه بر مبادلات تجارت از تبادلات فرهنگی تأثیراتی هر چند کم‌رنگ را اخذ کردند.

تاخت و تاز مغول و سیطره آنان در پهنای جاده ابریشم در قرن هفتم و هشتم هجری موجب سلطه بر قبایل و حکومت‌های مسیر جاده شد. در قرن هشتم جاده ابریشم تقریباً از حضور واسطه‌ها (اقوام و حکومت‌های محلی) خالی ماند و مغولان برآنان حاکم شدند. مغولان نه تنها بر سرزمین و مراتع آنان مسلط شدند بلکه با تأثیر پذیری از فرهنگ آنان، چون گردی با عبور از سرزمین‌ها آن را در سرتاسر قلمروی تحت امرشان پخش کردند. فرهنگ و تمدنی که باید با عنوان فرهنگ ختایی، اویغوری و به ویژه چینی شناخته می‌شد گاهی با عنوان فرهنگ ترکی- مغولی وارد سرزمین‌های دیگر به خصوص ایران شد و چه بسا آنچه از ایران به شرق رفت با نام مغولان همراه شد.

جاده ابریشم مهمترین زیرساخت ارتباطی را برای مغولان فراهم کرد و به دنبال آن آغازگر بسیاری از رخدادها به ویژه روابط سیاسی و فرهنگی با دیگر اقوام و حکومت‌ها شد.

۳-۲- مغول و ختای

به گزارش رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی مغولان پیش از کشورگشایی همسایه ختاییان بودند و برخی از یورت‌های آن قوم، در صحراهای سرزمین ختای قرار می‌گرفت و حملات زیادی به آن مناطق انجام می‌دادند (همدانی، ۱۳۳۸: ۱/۱۶۵) در آن زمان ختا سرزمینی با نظام اداری قاعده‌مند بود و ختاییان، شمال چین را اشغال و بیشتر مفاهیم و اندیشه‌های

سیاسی خود را از چین اخذ کرده بودند. ختاییان از بدو شکل‌گیری مغولان با آن‌ها رابطه‌ی تنگاتنگ داشتند. جدای از درگیری‌ها و نزاع‌ها، در زمینه‌ی تجارت و فرهنگ، مناسبات زیادی بین آن‌ها جریان داشت. ختاییان در اصل اقوامی بودند در شیان‌بی^۱ و در منطقه مغولستان نزدیک رودخانه‌ی لیائو زندگی می‌کردند و از قرن چهار میلادی به بعد در منابع تاریخی ظاهر شدند (Biran, 2012: 86-87). با فروپاشی سلسله‌ی تانگ (۶۱۸-۹۰۷م) چین دچار آشفتگی سیاسی شد. قدرت مرکزی از بین رفت و ختاییان شروع به گسترش قلمرو خود کردند و امپراطوری با نام لیائو^۲ در شمال چین تأسیس کردند.

نزدیک‌ترین شهر مرزی بین چین و ختا شهر پکن بود. پکن یک شهر اداری بود و از لحاظ اقتصادی اهمیت داشت. ختاییان بارها آن شهر را مورد هجوم خویش قرار داده بودند و افرادی را به اسارت گرفتند و اسیران جنگی به تدریج به اعضای مهم دولت تبدیل شدند (Ibid: 88). امپراطوری سونگ، از لیائو یا ختا به عنوان دربار شمالی یاد می‌کرد. اگر چه نزاع و درگیری بین این دو هرگز به طور کامل از بین نرفت، ولی هر دو کشور به مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم تدفین و سالگرد تولد امپراطوران و ملکه، سفیرانی را رد و بدل می‌کردند و رابطه‌ی خویشاوندی بین خانواده‌های سلطنتی ضامن ارتباط هر چه بیشتر بین دو کشور بود (Wright, 2005:14).

ختا از لحاظ اداری به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. شاخه‌ی شمالی از کارکنان ختای، برای رسیدگی به امور قبیله‌ها و شاخه جنوبی ترکیبی از کارکنان چینی و ختایی جهت اداره‌ی امور اجرایی بود. ارتباطات مختلف با امپراطوری سونگ، مفاهیم حکومت و مشروعیت، مدل‌های اداری چندگانه، سیستم حقوقی، زبان و خط ختاییان را تحت تأثیر قرار داد، همچنین از نشانه‌های امپراطوری مثل مهر و موم، سبک ادارات و اسناد چینی استفاده کردند. در حالی که فاتح بودند اما سنت‌های چینی میان آنان رواج پیدا کرد (Biran, 2012: 89).

بین سال‌های ۱۱۲۲-۱۱۱۶م ملتی از نژاد مغول-ختایی که آن‌ها را چن یا منچوری می‌نامیدند و مبدأ آنها در ساحل غربی رودخانه لیائو بود، چین شمالی یا ختا را به تصرف خود

1. Xianbi

2. Liao

درآورد، البته قسمت اعظم ختا تا حمله‌ی مغول باقی‌ماند. از این زمان ختا به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۰۹). لیائو شرقی قدرت چندانی نداشت و در سال (۱۲۲۰م) به سربازان مغول تسلیم شد. اما بازماندگان ختای غربی به دنبال یافتن پناهگاهی با رهبری «یلوتاشی» سرزمین غرب را در پیش گرفتند. مدتی بعد در اواخر عمر یلوتشی، امپراطوری قدرتمندی از کنار سیحون در غرب تا کوه‌های آلتایی در شرق ایجاد کردند که به آن امپراطوری قراختاییان گفته شد (روستا، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

جوینی، نیز قراختاییان را از اشراف‌زادگان ختایی می‌دانست که به ضرورت از مکان اولیه خود به این مناطق کوچ کرده‌اند. آن‌ها زمانی که از ختا بیرون آمدند، جمعیت بسیار زیادی بودند و به تدریج شروع به تاختن به قبایل دیگر از جمله قرقیز، اویغور و غیره نمودند (جوینی، ۱۳۷۸: ۸۶/۲). هنگامی که ختاییان به غرب نقل مکان کردند نمادها و روش خود را به آنجا انتقال دادند در واقع قابل توجه‌ترین مشخصه‌ی قراختاییان این است، که مظاهر چینی را در آسیای مرکزی حفظ کردند. البته این بدان معنا نیست که تنها از فرهنگ چینی استفاده کردند، بلکه عناصر ترکی و فارسی در میانشان مشهود بود. آنان ارتباطشان را با چین حفظ کردند. برخی از قراختاییان پس از یورش مغولان و اضمحلال حیات سیاسی، دست به مهاجرت زدند و به جنوب ایران آمدند و بعدها قراختاییان کرمان را تأسیس کردند (Biran, 2012: 93-91).

بدین ترتیب شکی نیست که یکی از کانال‌های جذب و گسترش فرهنگ چین در ایران را باید به ختاییان و تاریخ آنان مرتبط دانست. البته طبیعی است که این فرهنگ انتقالی، التقاطی و آمیزه‌ایی از چند فرهنگ می‌باشد نه یک فرهنگ یک‌دست. از تعاملات چین و ختا چنین برمی‌آید که ختاییان توانسته‌اند بیشتر مفاهیم خود را از چین اخذ کنند. همچنین این احتمال وجود دارد که در ارتباطاتی که مغولان با ختاییان داشته‌اند مفاهیم و اندیشه‌های آنان، به ویژه وزرات اشتراکی را از این قوم الگوبرداری کرده باشند.

در ساختار اداری ختا دیوان مرکزی یا دیوان بزرگ را شینگ می‌نامند. شینگ مشتمل بر شش دیوان بود و اداره این دیوان بر عهده‌ی چهار چینسیانگ، چهار فنچان (صاحب دیوان) و گروهی از کاتبان و مقام‌های دیگر بود که همه از چینسیانگ فرمان می‌بردند

(شریک امین، ۱۳۵۷: ۱۶۱-۱۶۲). چینی‌سازانگ از زبان چینی به زبان مغولی و از آن به زبان فارسی آمده است. در زبان چینی به معنای صدراعظم، وزیر بزرگ است و در زبان مغولی به معنای وزیر ایالت می‌باشد (همدانی، ۱۳۷۳: ۲۳۵۷/۳). برخی چینی‌سازانگ‌ها ممکن بود امیر لشکر هم باشند. چنان‌چه «آلتان‌خان» حاکم «جونکدو»- از ایالت‌های مهم ختای- از میان چند چینی‌سازانگ حاضر در دربارش دو تا از آن‌ها همزمان امیر لشکر نیز بودند (همدانی، ۱۳۶۷: ۱/۳۲۶).

کشورداری و نظام اداری ختا- که برگرفته از نظام اداری چین بود- مورد توجه مغول و ایلخانان ایران بود. شاید این گفته‌ی کهن چینی که «یه-لیو-چو-تسای» آن را برای خان بزرگ اگتای بازگو کرد چندان خالی از حقیقت نباشد: «هرچند امپراطوری برپشت اسب فتح شده است اما از پشت اسب نمی‌توان آن را اداره کرد» (مورگان، ۱۳۸۰: ۱۰۲)، اهمیت و توجه به این مسئله از زمان چنگیزخان پایه‌گذار امپراطوری مغول مشهود است. چنگیزخان در ادامه لشکرکشی به شرق با یه-لیو-چو-تسای آشنا شد و تحت تأثیر وی قرار گرفت. دانشمندی که در منابع از وی به سبب آشنایی با فرهنگ چین، دانشمند چینی یاد می‌شود اما چنان‌که لقیش می‌رساند عضو خانواده‌ی امپراطوری لیائو (ختا) بود که در سال ۱۲۱۵م. هنگام فتح پکن بدست مغولان، او را به خدمت خویش درآوردند. وی به چنگیزخان آموخت که چگونه خدمات کشوری را ساماندهی کند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۱/۱). وی «یام» یا پاسدارخانه را تشکیل داد و برای مأموران مغول آموزشگاه‌هایی برپا کرد، بودجه دولت را معین ساخت، مالیات را بهبود بخشید، راهزنی را برانداخت و انبارهای غله ساخت و خلاصه فنون سنتی اداری چین را در مورد امپراطوری مغول که گسترش روزافزونی یافته بود، به کار برد (ساندرز، ۱۳۶۱: ۷۱). هرچند تسلط بر پکن-شهر مرزی میان چین و ختا- موقت بود و تا زمان قوبیلای قان فتح آن به تعویق افتاد اما چنگیزخان بهره‌ی لازم را برد و تجربیات خود را به جانشینانش انتقال داد. به گزارش جوینی «هنگامی که هلاکو عامل ایران بود ایلچیان به جانب ختای به طلب استادان منجنیق و نفت اندازان روان گردانیدند. از ختای یک هزار منجنیق انداز آوردند» (جوینی، ۱۳۷۸: ۹۲-۹۳/۳). همچنین در مقدمه‌ی «طب ختا یا تنسوق‌نامه» رشیدالدین عنوان می‌کند که غازان‌خان از او خواسته کتابی در باب مملکت-داری ختاییان برایش بنویسد (همدانی، ۱۳۵۰: ۳۳) و در کتاب «بیان‌الحقایق» خواجه

رشیدالدین فضل‌الله در رساله هفدهم کتاب‌چهارم فصلی در مورد «سیاست ختایی و تدبیر ملک ختاییان و مصالح آن» نوشته که مفقود شده است (همدانی، ۱۳۸۶: ۳۲).

فرهنگ ختایی به صورت‌های مختلف در دربار ایلخانی رواج پیدا کرد، علاوه بر حضور مستقیم آنان در دربار، گاه فرزندان خان را برای تعلیم و تربیت به آنها می‌سپردند، که مطمئناً تأثیر بسزایی در شیوه حکومت‌داری ایلخانان گذاشت. غازان‌خان «چون پنج ساله شد او را به بارق بخشی ختایی سپردند تا او را تربیت کند و خط مغولی و اویغوری و علوم و ادب ایشان بیامورد و در مدت پنج سال آن شیوه‌ها را به کمال رسانید» (همدانی، ۱۹۴۰: ۸).

همچنین «بخشی‌ها» در دربار مغول و ایلخان حضوری پر رنگ و مؤثر داشتند. بخشی واژه‌ای ترکی، مشتق شده از کلمه چینی «پو-شیه»^۱ به معنی مرد دانشمند است. پیش از استعمال کلمه بخشی، آن‌ها را به اسم «توین»^۲ می‌شناختند، به معنی کسی که انزوا پیشه کرده‌است (Jackson, 1988: 535). البته برخی آن را در اصل کلمه‌ای سانسکریتی به معنای عالم مذهب بودا می‌دانند (اقبال، ۱۳۶۵: ۸۷). لقب بخشی تنها به ختاییان اطلاق نمی‌شد و لقبی عمومی برای عالمان مذهب بودا بود و بخشیان اویغوری، ختایی، تبتی نیز در دربار مغول و ایلخان حضور داشتند.

۳-۳- مغول و اویغورها

اویغورها در کناریکی از شاخه‌های کوه قراقرم به نام ارقون (ارغون) سکونت داشتند. آنها اقوامی بیابانگرد بودند و در قرن دوم هجری به نزدیکی ترکستان مهاجرت کردند و دیوار دفاعی مناسبی برای دفع هجوم اقوام بیابانگرد به چین شدند و مورد حمایت سلسله تانگ قرار گرفتند و هرچندگاه دستمزدی به خاطر حمایت خویش دریافت می‌کردند. آنان در تالطم سیاسی شرق آسیا و تاخت و تاز قراختاییان در ماورالنهر و ترکستان در امان نماندند و تا روی کار آمدن چنگیزخان، باجگذار قراختاییان شدند. عده‌ای از آنها در شمال رودخانه تاریم سکونت گزیدند. اقامتگاه آن‌ها در سی و دو کیلومتری شرق تورفان امروزی و «بیش-بالغ» قرار داشت. بدین‌سان طبیعی بود که قدرت نظام اداری چین بر همسایگانی از جمله

1 . Po-shih

2 . tuin

اویغورها تأثیراتی بسزا داشته باشد. همچنین این شهر نزدیک «قراقروم» پایتخت چنگیزخان و از مراکز اداری چینی به‌شمار می‌رفت علاوه بر آن آنان به دلیل سکونت در سرزمینی که معبر عموم اقوام متمدن آسیا در قرون وسطی بود واسطه ارتباط بین ایرانی‌ها، مغول‌ها و چینی‌ها قرار گرفتند (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۰۵). آنان در میان اقوام بیابانگرد از ساختار اداری و سیاسی برخوردار بودند که تأثیر چین بر ساختار اداری آنان کاملاً مشهود است، در نظام اداری اویغور، نه وزیر است که سه وزیر در رتبه اول و شش وزیر در رتبه دوم هستند. وزیر، در فرهنگ اویغوری به معنای «بویوروک» است. بویوروک یعنی کسی که دستور می‌دهد. بویوروک‌ها در سیستم حکومتی خاقان‌های ترک جایگاه بسیار مهم و بالایی دست یافتند (قیوم اویچ کمالف، ۱۳۸۱: ۱۲۷-۱۲۸).

در سال ۱۲۱۸م سرزمین اویغورها بدست چنگیزخان فتح شد، مغولان پیش از چنگیزخان، دارای خط و کتابت نبودند و پس از پذیرفتن الفبای اویغوری، به‌منظور تدوین و تنظیم آنچه اصطلاحاً مقررات چنگیزخانی نامیده می‌شد استفاده کردند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱۶۶/۱). چنگیزخان تا آخرین روزهای عمر به فرهنگ و تعلیم اویغوری که تصور می‌کرد، بهترین نوع آن برای مغول‌هاست، وفادار باقی‌ماند. حتی آشنایی با تعلیم و فرهنگ چین، ترکستان و افرادی چون «یه-لیو-چو-تسای» و «چانگ-چوئن»، در اهمیتی که برای تمدن اویغوری قائل بود، نکاست (ولادیمیرتسف، ۱۳۶۳: ۱۷۸).

مغولان، همچون ختا افراد کارآمد اویغور را به کار گرفتند. در بین اسیران چنگیزخان با فردی به نام «تاتاتونگا اویغوری» مواجه می‌گردیم، که پیش از این منشی یک سردار محلی بود. چنگیزخان به اوراق، اسناد و مهرهای او علاقه نشان داد و از اوخواست تا به امیران مغول بیاموزد که زبان و خط اویغوری بنویسند. از آن زمان به بعد دیوان، یا دفترخانه‌ی مغول همه فرمان‌های خود را به خطی صادر می‌کرد که ترکان آسیای مرکزی انتشار داده بودند (ساندرز، ۱۳۶۱: ۷۰).

قطع نظر از نژاد این سیر تأثیرپذیری تا حکومت ایلخانی ادامه دارد چنانکه در اسناد خرید و فروش، خط و مهر اویغوری به شکلی واضح دیده می‌شود و برخی از سکه‌های بدست آمده از حکومت غازان خان، الجایتو و ابوسعید ایلخانی با خط اویغوری ضرب شده‌اند

(Blair, 1986:295; Matsui & Watabe, 2015: 42) که این نشان از تداوم نفوذ فرهنگ اویغوری در حکومت جانشینان چنگیزخان است.

اگرچه اویغورها در دربار ایلخانی به سمت دیوانی دست نیافتند، اما حضور اویغورها به عنوان پزشک، بخشی، راهبان مسیحی در اشاعه فرهنگ اویغوری و چینی مطمئناً بی‌تأثیر نبود، آنان تجربه‌های پزشکی و یافته‌هایشان مانند نظام پزشکی چینی‌ها، تبتی‌ها، هندی‌ها و مسلمانان در اختیار مغولان و ایلخانان قرار دادند. همچنین بخشی‌ها و راهبان اویغوری نیز در کنار دیگر بخشیان در دربار فعالیت می‌کردند (خسروی، ۱۳۹۴: ۱۳۷).

اویغورهای متمدن و صاحب فرهنگ در عین حال در همسایگی چین قرار داشتند مطمئناً این همجواری بی‌تأثیر در فرهنگ آنها نبوده است و مغولان نیز از رهگذر مجاورت با اویغورها، مقلد فرهنگ اویغوری شدند و شاید بتوان گفت متأثر از آنان سیستم وزارت توامان را پذیرا شدند.

بدین‌گونه در پیوند با مسئله‌ی ریشه‌های وزارت توامان این احتمال داده می‌شود که نخست اویغورها این مفاهیم مختلف بویژه در امور حکومتداری را از چینیان اخذ کرده‌اند و سپس هنگامی که زیر سلطه مغولان قرار گرفتند واسطه انتقال این مفهوم بدان‌ها گردیدند و زمانی که مغولان به تشکیل دولت ایلخانی نائل آمدند این مفاهیم را به ایران انتقال دادند و یا حضور اویغورها در دربار ایلخانی امکان بهره‌گیری از مفاهیم چینی- اویغوری را فراهم آورده باشد.

۳-۴ مغولان و تمدن چین

چنگیزخان در سال ۱۲۱۱م. حمله به چین را آغاز کرد و پس از مرگ او در سال ۱۲۳۴م. مغولان به پایتخت شمالی پکن سرازیر شدند. اگرچه به قول ابن خلدون قوم مغلوب شیفته فرهنگ و سنن قوم غالب است (ابن خلدون، ۱۳۳۶: ۲۸۷-۲۸۸/۱) اما حمله مغول به چین نتیجه‌ای متفاوت داشت و فرهنگ و تمدن چین بر آنان غالب شد.

در ابتدا مغولان با تصرف برخی از نواحی چین، مواردی چند را به تقلید از آنها، به‌ویژه در سیستم اداری خود اجرا کردند. آنان رسم چینیان را که سخنان خانان را نوشته و پس از

مرگشان منتشر می‌کنند، تقلید کردند. قوییلای در سال ۱۲۶۰م در پکن مستقر شد، این شهر را اقامتگاه زمستانی خود قرار داد، تقریباً سراسر عمرش در چین سپری شد و با فرهنگ چینی آشنا شد، اگر چه از خط و زبان دشوار چینی آگاهی کامل نداشت (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱۱۸/۱؛ ۶۱).

هنگامی که قوییلای در سال ۱۲۷۹م. سونگ جنوبی را فتح کرد، برای جلب محبت چینیان از همان ابتدا به پیروی از بسیاری از آداب و رسوم ایشان پرداخت و با پیش گرفتن تدبیری درست در اداره‌ی ملک لقب «سچن» به معنی خردمند یافت. قوییلای دودمان خویش را با نام چینی «یوان» خواند که به مفهوم عالی‌نسب است و گاهشماری سلطنت خویش را با شیوه‌ی چینی تنظیم کرد (ویلتس، ۱۳۵۳: ۱۵۹). او به تدریج لباس چینی پوشید و پایتخت جدیدش را به سبک چینی‌ها ساخت و قوانین را در چین به همان سبک گسترش داد (Holcombe, 2011:136). در همین عصر دانشمندی چینی به نام «شو-هنگ» زندگی‌اش را با تعلیم قوانین اصلی و پایه‌ای سیاست چینی به مغولان گذراند. آنچه در دربار چینی مغول رخ می‌داد بی‌تأثیر در دربار ایلخان نبود به ویژه آنکه سلسله ایلخانی جایگاه خود را به عنوان تابع خان بزرگ جدی می‌گرفت و همیشه یک سفیر مغول که منصوب قوییلای بود در ایران حضور داشت و پیوند میان چین و ایران تا زمان مرگ قوییلای در سال ۱۲۹۴م باقی‌ماند (Ebrey, 2010:176,86).

در عصر ایلخانی افرادی با لقب چینسیانگ در دربار حضور داشتند، از جمله پولاد-چینسیانگ که مورد احترام گیخاتو، غازان و الجایتو بود و در سال ۷۱۲ق در اران وفات یافت (القاشانی، ۱۳۴۸: ۱۳۶). پولادچینسیانگ که در زبان فارسی به این اسم شناخته شده است، از قوم دوربان تاتار و پدرش از سرداران چنگیزخان بود و نقشی فعال در دربار ایلخان ایفا کرد. وی به عنوان مشاور در دربار یوان بود. وی قبل از سلطنت ارغون‌خان در سال ۶۸۵ق از طرف قوییلای قآن به عنوان ایلچی به ایران فرستاده شد. اگرچه او به عنوان سفیر قآن بزرگ به ایران فرستاده شده بود اما به عنوان مشاور در دربار ایلخان باقی ماند. ارغون، گیخاتو و غازان‌خان در دوره‌ی سلطنت خود در امور کشور با او مشورت داشتند و نظر و تصمیم او در عزل و نصب وزیران مؤثر بود (Allsen, 2001: 60-62).

زمانی که خزانه‌ی گیخاتو در وضعیت نابه‌سامانی به سر می‌برد صاحب‌دیوان صدرجهان به اتفاق پولادچینسیانگ پیشنهاد چاو را به ایلخان دادند (وصاف، ۱۳۸۳: ۱۶۵). همچنین پولاد چینسیانگ از جانب سلطان الجایتو وکیل بود تا قتلغ‌شاه‌خاتون دختر امیرایرنجین را به عقد سلطان در بیاورد و در سال ۷۱۲ق هنگام لشکرکشی ملک ناصر- حاکم ممالیک مصر- ایلخان الجایتو، برای محافظت از مرزهای دربند، اران و کنار آب رود منصوب کرد (القاشانی، ۱۳۴۸: ۱۴۲: ۴۲). او به بالاترین درجه در دربار رسید و توماس آلسن برای اثبات این مطلب به سندی اشاره می‌کند که امضای پولادچینسیانگ و دیگر درباریان در آن دیده می‌شود (Allsen, 2001: 73-74). اگرچه مدارک اندکی از پولادچینسیانگ در دسترس است اما جایگاه وی به عنوان مؤثرترین رابط فرهنگی ایران و چین محفوظ می‌باشد.

علاوه بر چاو که با الگوبرداری از چین وارد ایران شد، مهر تأیید بر پادشاهی ایلخانان نیز از طرف خان بزرگ به وسیله داروغه‌چی فرستاده می‌شد و در واقع تأییدی بر حکومت ایلخان بود و بدون آن مهر حکومت ایلخان مشروعیت نداشت- این امر تا آخر حکومت ابوسعید ادامه داشت-. ایلخان در پایین فرمان‌های مهم از آن مهر استفاده می‌کرد، هر ایلخان مهر مخصوص به خود را داشت (Aigle, 2006-2007: 72). علاوه بر مهر ایلخان، مهرهای امیران و وزرای عالیرتبه از سوی خان بزرگ صادر می‌شد. بر روی مهرهای قرمز امیران عالیرتبه، به تأثیر از چینیان تا زمان ابوسعید، جملاتی به زبان چینی نقش بسته است (هرمان، ۱۳۸۹: ۱۶۵: ۱۶۸). مهرهای چینی در آخر فرمان‌ها و هرجا که کاغذ در کنار هم قرار گرفته و به هم متصل می‌شدند، زده می‌شد (گودار، ۱۳۶۵: ۳/ ۲۰۸). این شواهد دال بر نگرش ویژه‌ی ایلخانان به شیوه مملکت‌داری چینیان و تأثیرات آن دارد.

نتیجه

از دیرباز دو تمدن ایران و چین پیوندهای نزدیکی با هم داشتند که در قالب تجارت، هنر، فرهنگ، سیاست جریان داشت. اما آنچه ایران و چین را در قرن هفتم و هشتم به هم نزدیک‌تر می‌سازد حضور مغولان است. با یورش جهانی مغول به سرزمین‌های غربی و شرقی، شاهزاده‌نشین‌هایی از شرق تا غرب تشکیل شد که به‌طور مستقیم و غیر مستقیم به یورت اصلی در چین متصل می‌شد. سیطره‌ی مغولان در سرزمین وسیعی گسترده شد که

اقوام و قبایل با فرهنگ و تمدن متفاوت را در خود جای می‌داد و از آنجا که مغولان اقوامی غیرمتمدن و با حکومتداری و ساختار دیوانی نامأنوس بودند با تأثیرپذیری از تمدن‌های مختلف به ویژه چین، اویغور و ختا، مفاهیمی را اخذ و در پی استقرارشان در حکومت‌های تحت تسلطشان استفاده کردند.

وزرات توأمان از جمله میراثی بود که مغولان به صورت مستقیم یا به واسطه اقوام اویغور و ختا، از چین اخذ کردند که در پی شکل‌گیری حکومت مغولی در ایران از آن بهره بردند. اگرچه وزرات توأمان شیوه متداولی در حکومتداری ایرانیان نبود اما مورد توجه برخی امیران بویهی و فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی بود و شیوه‌ایی نوین در ساختار اداری ایران محسوب نمی‌شد.

ساختار اداری چین از تشکیل حکومت هان مبتنی براندیشه‌های کنفوسیوس و لائوتزه بود و مشارکت افراد توانمند در اداره‌ی جامعه از جمله مواردی بود که کنفوسیوس بر آن تأکید داشت. وجود دو نفر در یک منصب امری رایج بود و وزراء از این امر در ساختار اداری چین مستثنی نبودند. آنان وزرات توأمان را به دیگر همسایگان خود، اویغور، ختا و حکومت مغولی یوان منتقل کردند و مغول در ارتباط با این اقوام وزارت توأمان را به ایران منتقل کرد.

منابع

منابع فارسی

- آذری، علاءالدین (۱۳۶۷)، *تاریخ روابط ایران و چین*، مؤسسه امیرکبیر: تهران.
- ابن‌خلدون (۱۳۳۶)، *مقدمه ابن‌خلدون*، جلد اول، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و کتاب.
- اشیپولر، برتولد (۱۳۸۶)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال، عباس (۱۳۶۵)، *تاریخ مغول*، تهران، امیرکبیر.
- القاشانی، ابوالقاسم (۱۳۴۸)، *تاریخ الجایتو*، باهتمام بهمن همبلی، تهران، بنگاه و ترجمه.
- بارتولد، وو (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، مؤسسه آگاه.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۳)، *ازدهای هفت سر*، تهران، دنیای کتاب.
- جوبنی، عظاملک (۱۳۷۸)، *تاریخ جهانگشای*، جوبنی جلد اول و سوم، ترجمه احمد خاتمی، تهران، علم.
- حافظ ابرو (۱۳۵۰)، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، باهتمام خانبابا بیانی، تهران، انجمن آثار ملی.
- خسروی، علی (۱۳۹۴)، *جایگاه ترکان اویغور در نظام اداری سیاسی مغول و عصر ایلخانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی، دانشگاه فردوسی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۵)، *دستورالوزرا*، سعید نفیسی، اقبال.
- روستا، جمشید (۱۳۸۷)، *تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان*، شماره ۲، صفحات ۹۳-۱۱۱.
- ساندرز، ج ج (۱۳۶۱)، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر.
- شریک‌امین، شمیس (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات دیوانی عهد مغول*، فرهنگستان ادب و هنر.

- عبدلی، محمد؛ گرکنی، راضیه (۱۳۹۱)، *تاریخ و جغرافیای تاریخی جاده ابریشم*، تهران، مؤسسه‌ی جمال هنر.
- قیوم‌اویج کمالف، آبلیت (۱۳۸۱)، *تاریخ عمومی اویغورستان*، ترجمه میترا نظریان، الکساندر چولوخادزه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، بی‌جا.
- کنفوسیوس (۱۳۷۹)، *تعالیم کنفوسیوس*، مترجم فریده مهدوی دامغانی، تیر.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳)، *امپراطوری صحرائوردان*، ترجمه ابوالحسن مکیده، بی‌جا، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- گودار، آندره (۱۳۶۵)، *آثار ایران*، جلد سوم، مترجم ابوالحسن سرومقدم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- لسترنج (۱۳۳۷)، *جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه عرفان محمود، تهران، علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن (۱۳۷۲)، *تداوم و تحول در قرون میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، بی‌جا، نی.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۳۸)، *نسائم‌الاسحار من لطائف الاخبار*، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران.
- مورگان، دیوید (۱۳۸۰)، *مغولها*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- وصاف، عبدالله (۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ و صاف*، به کوشش عبدالحمید آیتی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ولادیمیرتسف، ب (۱۳۶۳)، *چنگیز خان*، ترجمه شیرین بیانی، اساطیر.
- ویلتس، دوراکه (۱۳۵۳)، *سفیران پاپ به دربار خانان مغول*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، شرکت سهامی خوارزمی.
- هرمان، گوتفرد (۱۳۸۹)، *اسناد دیوانی فارسی در دوره‌ی مغولان؛ فرمان‌های امیران و وزیران*، ترجمه فرانک بحرالعلوم، میراث جاویدان، شماره ۱-۲، سال نهم.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، جلد سوم، به تصحیح محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران، البرز.

- _____ (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ*، جلد اول، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال.
- _____ (۱۳۶۷)، *جامع التواریخ*، جلد اول و دوم، به کوشش بهمن کریمی، بی‌جا.
- _____ (۱۹۴۰)، *تاریخ مبارک غازی*، به تصحیح به سعی و اهتمام کارل یان، بی‌جا.
- _____ (۱۳۵۰)، *طب ختا (تسوق نامه)*، با مقدمه مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۶)، *بیان الحقایق*، مقدمه و تصحیح هاشم رجبزاده، مرکز پژوهش میراث مکتوب.
- هندوشاه‌نخجوانی، محمد (۱۹۷۶)، *دستورالکاتب فی التعیین المراتب*، جلد اول و دوم، مصحح عبدالکریم علی‌اوغلی علی‌زاده، مسکو، فرهنگستان شوروی سوسیالیستی آذربایجان.

منابع لاتین

- Aigle, Denise (2006-2007), "Iran under mongol domination: The effectiveness and failings of a dual administrative system", *Orient et M.diterran.e*, EPHE, Paris Sorbonne T 57. pp 78-65.
- Allsen, Thomas (2001), *Culture and Conquest in Mongol Eurasia*, Cambridge (U.K): Cambridge University prss.
- Beckwith, Christopher.I (2009), *Empaires of the silk road*, Princeton university press.
- Bilenstenin, Hans (1953), *restoration of the Han dynasty*, Stockholm. Goteborg, Elanders boktryckeri.
- Bilenstenin, Hans (1980), *The bureaucracy of Han times*, Cambridge University press.
- Blair, Sheila.S (1983), "The Coins of the Later Ilkhanids", *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, Vol. 26, No.
- Ebrey, patricia Buckley (2010), *The Cambridge illustrarted history of china*, Cambridge university press.

- Doubs, H. Hamor (2009), "*the history of the former Han dynasty*", volume1, university of orgon libraries, alphabetical glossary.
- Dillon, Michael (2013), *chinas muslim Hui community: migration, settleman and sects*, Routledge press: new york.
- Jackson, p (1988), "Bakhshi", *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 5, pp. 535-536.
- Holcombe, Charles (2011), *A history of east of Asia*, Cambridge university press.
- Lane, George (1999), "Arghun Aqa: Mongol bureaucrat", *Iranian Studies*, 459-482.
- Liu , James, T.C (1962), "An Administrative Cycle in Chinese History: The Case of Northern Sung Emperors", *The Journal of Asian Studies*, Vol. 21, No. pp. 137-152 , Matsui, Dai & Watabe.
- Ryoko, (2015), "A Persian-Turkic Land Sale Contract of 660 AH/1261-62 CE", *Orient*, Volume 50, 40-51.
- Michal, Biran, (2012), "Kitan migration in Eurasia (10th- 14th the centuries)", *jurnal of central Eurasian studies*, volume3, 85-108.
- Loewe, Michael, (1986), "*The former Han Dynasty*", the Cambridge history of china, volume 1, Edition Denis Twitchett & Michael Loewe, Cambridge university press: new york.
- Rossabi, Moris,(1988), "*The reign of Khubilai Khan*", The Cambridge history of china, vol 6, Edition Denis Twitchett and K John fairbank, Cambridge university pres: new york.
- West, Elizabeth, Endicott, (1989), *Mongolia rule in china*, Harvard university press.
- _____, (1994), "*The yuan goverment and society*" the Cambridge history of china, vol 6, edited by Alien Regimes and Denis Twitchett, Cambridge university pres: new york.
- Wrght, David, Curts, (2009), *From war to diplomatic parity in elevfnth cenrey china- sungs foregn relationships with kitan liao*, Brill Liden: Boston.

منابع چینی

- 段文明 (1990), "忽必烈与儒士", 晋阳学刊, 内蒙古政府办公厅, 第106-110页.
- 刘迎胜 (2004), "色目人与元代制度、社会 重新探讨蒙古、色目、汉人、南人划分的位置" (日) 早稻田大学般田善之, 中国广播电视出版社.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و دو، بهار ۹۹، صفحات ۵۳-۷۸

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

تبیین و تحلیل نقش شوروی در حوادث مناطق کردنشین ایران ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م - ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م.

کیومرث میرزائی^۱

مرتضی نورائی^۲

مرتضی دهقان نژاد^۳

چکیده

ارتش سرخ شوروی در شهریور ۱۳۲۰ / اوت ۱۹۴۱ برای دست یافتن به خط تدارکاتی متفقین و به بهانه حضور مستشاران آلمانی در ایران، شمال ایران را به اشغال خود درآورد. طی حضور این ارتش در صفحات شمال و شمال غرب ایران جنبش‌هایی ناسیونالیستی در آذربایجان و کردستان ظهور یافت که حکومت مرکزی را تا مدتی دچار بحران کرد. هدف پژوهش حاضر، بررسی نقش شوروی در حرکت‌های گریز از مرکز در کردستان ایران در سال‌های ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱ - ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م. است. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع اولیه همچون مطبوعات و اسناد انتشار نیافته و منابع کتابخانه‌ای صورت گرفته است. یافته‌های پژوهش بیانگر این است که هدف اتحاد جماهیر شوروی از دامن زدن به گرایش‌های قومی در مناطق کردنشین ایران این بود که از این طریق منافع سیاسی و اقتصادی خویش را تامین کند و بتواند پایگاهی برای نفوذ خود در ایران برای دوران پس از جنگ جهانی دوم ایجاد نماید و با توجه به سیاست‌های پهلوی اول که خواستار از بین بردن زبان، تاریخ و فرهنگ کردها در چارچوب ذوب هویت‌های قومی در هویت ملی بود و حمایت شوروی از کردها باعث واگرایی آنان از حکومت مرکزی شد و جریانات کردی ارتش شوروی را نه نیرویی اشغالگر، بلکه یک نیروی رهایی‌بخش قلمداد کردند.

کلیدواژه: شوروی، مناطق کردنشین ایران، جمهوری کردستان، حکومت پهلوی.

^۱ Kayomarth1353@gmail.com

^۲ mdehqannejad@yahoo.com

^۳ m.nouraei@ltr.ui.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان - ایران

۲. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان - ایران (نویسنده مسئول)

۳. استاد دانشگاه اصفهان، اصفهان - ایران

Explaining and Analyzing the Soviet Role in the Incidents of Kurdish Region of Iran (1941-1946)

K. Mirzaei¹

M. Dehqannejad²

M. Nouraei³

Abstract

The Soviet Red Army, in August 1941 in order to access to the Alliance; logistic line and under the pretext of the presence of German consultants in Iran, occupied Iran. During the presence of this Army in the north and northwestern plateaus of Iran, some movements emerged in Azerbaijan and Kurdistan which created a crisis for central government.

The purpose of this study is to investigate the Soviet role in eccentric movements in Kurdistan from 1941 to 1946.

This research has done on the basis of descriptive-analytical method and relying on primary resources such as unpublished documents and library resources.

The findings of this research show that the Soviet Union goal of igniting ethnic trends in Kurdish regions of Iran was to fulfill its own political and economic interests so that it could establish a base in Iran for its own infiltration in Iran in Post-world war II era. Due to the Pahlavi policies to eradicate language, history and culture of Kurds and their ethnicity within ethnic identity and national identity, and Soviet support for the Kurds caused them to diverge from the central government and they considered the Kurdish movements of Soviet Army not as an occupation force but a liberating one.

Keywords: Soviet, Kurdish areas of Iran, Republic of Kurdistan, Pahlavi Government.

1 . PhD student in History, University of Isfahan, Isfahan-Iran

Kayomarth1353@gmail.com

۲ . Professor, University of Isfahan, Isfahan-Iran (Corresponding Author)

Mdehqannejad@yahoo.com

۳ . Professor, University of Isfahan, Isfahan-Iran

Mortezanouraei@yahoo.com

مقدمه

سیاست اصلی روسیه در منطقه خاورمیانه در قرن نوزدهم، ادامه سیاست پطر کبیر بود. پطر کبیر در وصیت‌نامه منسوب به خود آورده که باید همیشه در فکر تنزل ایران بود و چنان باید آن را در احتضار نگه داشت که دولت روسیه هر زمان که اراده کند بتواند بدون زحمت قادر به هلاک آن باشد (ذوقی، ۱۳۷۲: ۱۵۲). در قرن نوزدهم مناطق کردنشین میان دولت‌های ایران و عثمانی تقسیم شده بود و در شمال غرب ایران و در شرق عثمانی یعنی در همسایگی با روس‌ها، طوایف کرد قرار داشتند که پس از فروپاشی دولت عثمانی بعد از جنگ جهانی اول، قسمت اعظم مناطق کردنشین آن میان کشورهای ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد. در زمان جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی شمال ایران را اشغال کرد که هم‌زمان با آن جنبش‌های ناسیونالیستی قومی در این مناطق شکل گرفت.

شناخت وضعیت گذشته و تاریخی مناطق کردنشین ایران، گامی اساسی و بنیادی در راستای توسعه‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این مناطق می‌باشد. در واقع، برای اینکه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به درستی در مناطق کردنشین ایران صورت بگیرد، لازم است که گذشته‌ی تاریخی معاصر آن به درستی بررسی گردد تا ظرفیت‌ها، فرصت‌ها و تهدیدهای موجود شناخته شود. در این میان شناخت و تحلیل وضعیت نیروهای معارض در مناطق کردنشین ایران می‌تواند گامی مؤثر در این راستا باشد و کمک شایانی به شناختی باشد که ضرورت دارد برای این سیاست‌گذاری‌ها به انجام برسد. پژوهش حاضر در راستای دستیابی به این هدف انجام می‌گیرد.

از جمله پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است، کتاب «په‌پوهنده‌کانی کوردستان و نازره‌بایجان و هه‌ره‌سه‌پینانی هه‌ر دوو لا له سالی ۱۹۴۶ (له به‌لگه و سه‌رچاوه-کاندا)» نوشته افراسیاب اورامی است. تحلیل‌های نویسنده بر اساس اسناد منابع روسی و آرشیو اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. پژوهش دیگر در مورد کوردستان در این دوره کتاب «اوضاع سیاسی کوردستان از ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۵ هـ» تألیف مجتبی برزویی است که در دو فصل پایانی کتاب به تحلیل کردها در عصر رضاشاه و جمهوری مه‌باد و پیدایش ناسیونالیسم کرد در ایران پرداخته است. پژوهش دیگر، «قاضی محمد در آینه اسناد» است

که توسط بهزاد خوشحالی (۱۳۸۰) نوشته شده است. این پژوهش مجموعه‌ای از اسناد می‌باشد که شامل بیانیه‌های جمهوری مهاباد و مکاتباتی است که بین آن‌ها و دولت ایران صورت گرفته است. این بیانیه‌ها و اسناد توسط بهزاد خوشحالی جمع‌آوری شده و در برخی موارد، این اسناد و بیانیه‌ها را از زبان کردی به زبان فارسی ترجمه نموده است.

سیاست‌های روسیه در مناطق کردنشین ایران از قرن نوزدهم تا آغاز جنگ جهانی دوم

روسیه در ادامه سیاست کشورگشایی خود در جنوب، بعد از تحمیل قراردادهای گلستان (۱۱۹۲ش/ ۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۲۰۶ش/ ۱۸۲۸م.) بر ایران و پیمان‌های سان‌استفانو (۱۸۷۸م.) و برلین (۱۸۷۸م.) بر عثمانی مناطقی از خاک این دو کشور را که اقلیتی از جمعیت آن‌ها را کردها تشکیل می‌دادند به خاک خود ضمیمه کرد. گروه‌هایی از کردها، آبادی‌ها و مراتع خود را برای همیشه از دست داده و آواره شدند (مینورسکی، ۱۹۶۹: ۴۵). از این به بعد دولت روسیه با کردها ارتباط بیشتری پیدا کرد و حتی در جنگ‌های خود علیه عثمانی همانند جنگ سال ۱۸۲۹م. و جنگ‌های کریمه (۱۸۵۶ – ۱۸۵۴م.) و جنگ ۱۸۷۸م. سپاه مستقل کرد داشتند (مینورسکی، ۱۹۶۹: ۴۸). به این ترتیب کردها، با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، هنگامی که تحت فشار کشورهای خود قرار می‌گرفتند به کشور قدرتمند روسیه پناه می‌بردند که برای مثال می‌توان به قیام شیخ عبیدالله نه‌ری (۱۲۵۹ش/ ۱۸۸۰م) اشاره نمود که دست دوستی به طرف روس‌ها دراز کرد؛ هرچند روس‌ها این تقاضا را رد کردند (جه‌لیل، ۱۹۸۷: ۳۹). بعد از جنبش شیخ عبیدالله، روس‌ها سعی کردند با فرستادن افسر، باستان‌شناس و جاسوس در کردستان نفوذ کنند و مطالعات بر روی زبان، فرهنگ و تاریخ کردها از سوی آنان توسعه یافت (مصطفی امین، ۲۰۰۶: ۱۸۴).

روسیه پس از شکست سنگین از ژاپن در سال ۱۹۰۵م. برای جبران آن، دوباره توجهش به سمت ایران جلب شد و بر اساس قرارداد ۱۹۰۷م. میان روس و انگلیس که به موجب آن ایران به دو منطقه نفوذ روسیه در شمال و انگلیس در جنوب تقسیم شده بود، مناطق شمالی کردستان ایران جزء منطقه نفوذ روسیه درآمد (مک‌داول، ۱۳۸۳: ۱۶۴). روسیه حجم داد و ستد خود با ایران را از سال ۱۹۰۰م/ ۱۲۷۹ش تا ۱۹۱۴م/ ۱۲۹۳ش. سه‌برابر افزایش داد. در

سال ۱۹۱۴م/ ۱۲۹۳ش. شمال غرب ایران همانند بخشی از روسیه توسط کنسول‌های روسی اداره می‌شد. در سال ۱۹۱۵م/ ۱۲۹۴ش. روس و انگلیس پیمانی سری امضاء کردند که مضمون قرارداد این بود که روسیه صفحات شمالی ایران را ضمیمه خاک خود سازد و در مقابل بریتانیا اداره جنوب ایران را به صورت مستقیم در دست بگیرد (فوران، ۱۳۹۰: ۲۹۷-۲۹۵).

با شروع جنگ جهانی اول، مناطق کردنشین ایران دچار آشفتگی و آشوبی شد که از جنگ چالدران به این سو بی‌سابقه بود و این مناطق صحنه درگیری نیروهای روس و عثمانی شد. در این جنگ، روس‌ها تا جنوبی‌ترین مناطق کردنشین ایران، یعنی کرمانشاه و ایلام پیشروی کرده و این مناطق را به تصرف خود درآوردند (مک‌داول، ۱۳۸۳: ۱۹۶ - ۱۹۵). در بسیاری از مناطق، مردم به خاطر اینکه عثمانی‌ها مسلمان بودند به حمایت از آنان پرداختند و با اشغال این مناطق توسط روس‌ها بهای سنگینی برای این حمایت دادند (بیات، ۱۳۸۱، ۱۶). قزاق‌های سیبریایی روس معروف به دراکن‌ها کشتار وحشتناکی از مردم مهاباد و اشنویه به راه انداختند (برزویی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). کشتار روس‌ها آنقدر وحشتناک بود که کردها هنوز کودکانی را که می‌گیرند، با گفتن این که روس‌ها آمدند، ساکت می‌کنند (کینان، ۱۳۷۶: ۱۹۸). روسیه با تهیه طرحی در نظر داشت برخی از سران عشایر کرد همانند اسماعیل آقا سمکو را با خود همراه کند (برزویی، ۱۳۷۸: ۱۳۱-۱۳۰). روسیه با این اقدامات سعی کرد علاوه بر پیدا کردن متحدانی از عشایر برای خود در جنگ با عثمانی‌ها، شرایط را برای جدا کردن صفحات شمالی ایران و به‌ویژه مناطق کردنشین از خاک ایران و ضمیمه نمودن آن به خاک خود فراهم سازد (فوران، ۱۳۹۰: ۲۹۷) ولی انقلاب اکتبر (۱۹۱۷م./ ۱۲۹۶ش)، این برنامه را متوقف ساخت.

با انقلاب اکتبر (۱۹۱۷م./ ۱۲۹۶ش)، روس‌ها نیروهای خود را به تدریج از ایران خارج کرده ولی سعی نمودند کردها را در داخل اتحادیه‌هایی متحد ساخته و آنان را در خدمت خود قرار دهند و به مطالعه اوضاع کردستان و یادگیری زبان کردی پرداختند و برخی از کارشناسان آن‌ها به وزارت خارجه روسیه توصیه کرده بودند به کردهای ایران وعده خودمختاری داده شود که این پیشنهاد از سوی این وزارت‌خانه مورد پسند واقع شد (برزویی، ۱۳۷۸، ۱۴۲-۱۳۳).

پس از کودتای ۱۲۹۹ش. شوروی به سرعت از دولت جدید ایران حمایت کرد. در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱/۸ اسفند ۱۲۹۹ یعنی درست چند روز پس از کودتا، یک پیمان دوستی میان دو کشور به امضاء رسید. با این پیمان زمینه خروج قوای شوروی از گیلان فراهم شد. با این تحول در سیاست شوروی نسبت به ایران زمینه شکست شورش‌های اجتماعی بعد از جنگ جهانی اول در ایران فراهم آمد. رضاخان با سرکوب این شورش‌ها، خود را یک گام دیگر به قدرت نزدیک ساخت (فوران، ۱۳۹۰: ۳۰۴).

یکی از سیاست‌های رضاشاه پس از رسیدن به قدرت در ایران تشکیل دولت مدرن بر پایه وحدت ملی بود و برای دستیابی به این منظور، ذوب هویت قومی اقوام ایرانی در هویت ملی را در رأس برنامه‌های خود قرار داد (افشار، ۱۳۰۴: ۵) که یکی از این اقوام، قوم کرد بود. این طرز برداشت از مفهوم وحدت ملی، مبنای برخی از اقدامات سیاسی و اجتماعی دولت پهلوی شد که خواستار محروم کردن قوم کرد از داشته‌های فرهنگی‌شان بود. این امر باعث واکنش‌های خشونت‌آمیز از سوی این قوم در برابر حکومت گردید و حتی گروهی از آنان از تهاجم بیگانه به سرزمینشان ابراز شادمانی کردند.

اقداماتی که رژیم پهلوی در دوره رضاشاه در کردستان انجام داد به شرح زیر بود:

۱- در این دوره در راستای برنامه تغییر جغرافیای کردستان، نام شماری از روستاها، شهرها، رودخانه‌ها و کوه‌ها را تغییر و نام‌های دیگری بر آن‌ها گذاشتند. علاوه بر آن، با تقسیم مناطق کشور و ایجاد نظام جدید استانی بدون در نظر گرفتن مسائل فرهنگی و اجتماعی، مناطق کردنشین را بین استان‌های کرمانشاه، آذربایجان غربی و کردستان تقسیم نمودند (سهرده‌شتی، ۲۰۰۳: ۴۲).

۲- حکومت رضاشاهی با ممنوع و قدغن کردن خواندن و نوشتن و صحبت کردن به زبان کردی در مدارس و ادارات دولتی و اجبار آن‌ها در به‌کارگیری زبان فارسی، سخت بر فرآیند پیشرفت و شکوفایی زبان، ادب و فرهنگ کردی تأثیر منفی گذاشت و سعی در نابودی آن داشت (سهرده‌شتی، ۲۰۰۳: ۴۲). از بین بردن زبان، تاریخ و فرهنگ کردی و انکار قومیت کردی با استراتژی هویت ملی در ایران پهلوی در یک راستا بود. بر اساس این استراتژی، زبان‌هایی به جز زبان فارسی، زبان دیگری، دشمنی و براندازی به حساب می‌آمد

و هویت رسمی و مشروعیت نظم جدید را زیر سؤال می‌برد. مقاومت کردها در برابر هویت تحمیل شده و اصرار آن‌ها بر بیان تفاوت‌ها بود که پایه‌های ظهور ملی‌گرایی (قوم‌گرایی کردی) در کردستان ایران را بنا نهاد. این غیرخودی نسبت داده شده به آن‌ها به منبع هویت مشترکشان به عنوان کرد تبدیل شد که مخالف جریان بانفوذ سلطه‌گرایی پهلوی بود (Vali, 1995: 7). این در حالی بود که هم‌زمان با این دوران، مجلس عراق زبان کردی را یکی از زبان‌های رسمی کشور عراق اعلام کرد. رسمیت بخشیدن به زبان کردی در کردستان عراق باعث اعتراض مقامات ایرانی شد (استادوخ، ۱۴۲-۱۶-۱۳۰۹) که وزارت امور خارجه عراق به این صورت جواب داد که عراق بر اساس مصوبات شورای جامعه ملل مبنی بر اخذ تصمیمات جهت حفظ حقوق اقلیت‌های قومی در عراق این کار را انجام داده است (استادوخ، ۱۴۲-۱۶-۱۳۰۹ و ۱۴۴-۱۶-۱۳۰۹). دولت ایران در جهت لغو امتیازات کردهای کردستان عراق، فشارهایی را بر حکومت عراق وارد کرد (استادوخ، ۸۲-۱۶-۱۳۱۰ و ۷۸-۱۳۱۴-۱۵).

۳- دوره‌ی پهلوی اول برای کردها از دوره‌های سیاه و تاریک بود. رضاشاه بعد از سرکوب اسماعیل آقا سمکو، عشایر اورامان لهون به رهبری جعفرسلطان، عشایر جاف جوانرود، عشایر سوسینی به رهبری هومه‌پاشا و شورش ملاخلیل، با توسل به زور و کشتن و تبعید، کردستان را به گورستان تبدیل کرد (حیسانی، ۱۹۷۱: ۹؛ هاشمی، ۱۳۷۸: ۲۷-۲۶).

اقدامات رضاشاه برای ذوب هویت کردها و مقاومت کردها در برابر هویت تحمیل شده و اصرار بر بیان تفاوت‌ها، پایه‌های تفکرات واگرایانه را در میان آن‌ها بنا نهاد. بنابراین هنگامی که ارتش سرخ به ایران حمله کرد، کردها این ارتش بیگانه را به مثابه‌ی ارتش رهایی‌بخش می‌دانستند.

جنگ جهانی دوم و اشغال شمال ایران توسط شوروی

هجوم ارتش شوروی در شهریور ۱۳۲۰ش / اوت ۱۹۴۱م. به ایران که برای دست‌یافتن به خط تدارکاتی متفقین و به بهانه‌ی حضور مستشاران آلمانی در ایران صورت گرفت (برزویی، ۱۳۷۸: ۳۱۲)، نقطه‌ی پایان بر دوره‌ی متارکه‌ی مسلحی نهاد که بین ایران و شوروی از سال ۱۳۰۰ش / ۱۹۲۱م، یعنی زمان خروج ارتش سرخ از گیلان، آغاز شده بود.

شوروی که بعد از ۲۴ سال دوباره با ارتش خود وارد ایران شده بود، در این مدت قافیه را در ایران به انگلیس باخته بود و به‌رغم پایان جنگ جهانی دوم حاضر نبود قوای خود را از ایران خارج کند. انگلیسی‌ها با انعقاد قرارداد داری و همچنین تشکیل شرکت نفت انگلیس در جنوب ایران، بر شریان اقتصادی ایران مسلط شده بود و شوروی‌ها می‌خواستند از هر اهرمی برای فشار بر ایران، جهت کسب حداقل امتیاز نفت شمال در کوتاه‌مدت استفاده کنند.

سیاست کلی شوروی در آن زمان این بود که آن‌ها باید در شمال ایران همان نفوذ و مزایایی را داشته باشند که انگلیسی‌ها در جنوب دارند؛ چون شوروی هم به استناد سوابق تاریخی مانند قراردادهای ۱۹۰۷م. و ۱۹۱۵م. خود را محق به این امر می‌دانست و هم به موجب همکاری و اقدام مشترکی که در شهریور ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م. برای اشغال ایران و تغییر رژیم کشور و استقرار رژیم جدید با انگلستان کرده بود، خود را هم‌سنگ آن دولت می‌شمرد و حاضر نبود مقامی کمتر از آن دولت در ایران داشته باشد. آنچه از اقدامات و اعمال دولت شوروی در هنگام جنگ جهانی دوم و در پایان آن مشهود است، نشان می‌دهد که استالین تصمیم داشت تمام آنچه دولت شوروی پس از انقلاب اکتبر و زمان جنگ داخلی در شوروی یعنی در زمان ضعف دولت شوروی به اجبار از دست داده بود، بازستاند. پیرو همین طرز تفکر بود که استالین عقیده داشت اگر نفت جنوب در دست انگلستان است، نفت شمال هم باید متعلق به شوروی باشد. پس سیاست کلی شوروی در آن زمان تبدیل شمال ایران به منطقه‌ی نفوذ خویش و بهره‌برداری از نفت شمال نه تنها برای سودبری از آن، بلکه همچنین به عنوان وسیله‌ای برای اعمال سیاست منطقه نفوذ خویش عینا مثل انگلیسی‌ها بود (خامه‌ای، ۱۳۶۲: ۲۲۷).

شاید یکی از علل شتاب شوروی برای کشف نفت در شمال ایران این بود که انگلیسی‌ها عملیات نقشه‌برداری در مناطق شمال- شمال‌شرقی تهران را آغاز کرده بودند. بنا به گزارش‌های سازمان‌های امنیتی شوروی، فعالیت شرکت انگلیسی الکساندر کپ در این مناطق پوششی بوده برای جستجوی ذخایر نفت که قرار بود به مناطق شمالی ایران توسعه پیدا کند (حسنی، ۱۳۸۳: ۵۱). شوروی در راستای دستیابی به امتیاز نفت شمال، مذاکرات خود را با ایران شروع کرد و اگر موفق به به‌دست‌آوردن این امتیاز می‌شد، شاید هیچ‌گاه

ماجرای آذربایجان و کردستان در این بازه‌ی زمانی اتفاق نمی‌افتاد. اما زمانی که دولت ایران نشان داد که نه میل دارد نفت شمال را به شوروی بدهد و نه حقی به عنوان منطقه‌ی نفوذ برای او قائل است، در حالی که انگلیسی‌ها از این هر دو امتیاز برخوردار بودند، استالین تصمیم گرفت به اعمال زور و تهدید متوسل شود (خامه‌ای، ۱۳۶۲: ۲۲۸).

فشار شوروی بر ایران از طریق تحریک قومیت‌های شمال غرب کشور

مهم‌ترین وسیله‌ی دولت شوروی برای اعمال فشار، وجود ارتش سرخ در ایران بود، اما بر اساس پیمان اتحاد سه‌گانه (۹ بهمن ۱۳۲۰ ش / ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ م)، نیروهای متفقین، حداکثر ۶ ماه پس از پایان جنگ مجبور بودند از ایران خارج شوند. به همین دلیل میرجعفر باقری، دبیرکل حزب کمونیست آذربایجان شوروی، به مسکو احضار شد و دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قرار محرمانه‌ای تحت عنوان «تدابیر لازم در مورد سازمان‌دهی جنبش جدایی‌خواهانه در آذربایجان جنوبی و سایر شهرهای شمال ایران» صادر کرد. برای رهبری این جنبش جدایی‌خواهانه در آذربایجان، تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان پیش‌بینی شده بود. در بند سوم قرار دفتر سیاسی، در کردستان نیز سازمان‌دهی جنبش جدایی‌خواهانه و برقراری خودمختاری پیش‌بینی گردید (خامه‌ای، ۱۳۶۲: ۵۲ - ۵۱). البته در این میان کسانی مانند آندره اسمیرنوف، سفیر شوروی در ایران، با طرح روسیه برای خودمختاری کردها موافق نبود. او می‌گفت که در ایران مسئله جدایی‌خواهی کردها پیوسته بازیچه‌ی سیاست‌های کشورهای خارجی بوده است و شوروی باید از ورود به این بازی پرهیز کند، هرچند که این بدان معنا نیست که از کردها قطع علاقه کند و از آن‌ها در پیشبرد منافع خود استفاده ننماید (درایسدل و بلیک، ۱۳۷۴: ۷۷).

با مخالفت مجلس با امتیاز نفت شمال به شوروی، مسئله‌ی خودمختاری شتاب واقعی یافت. استالین در ۶ جولای ۱۹۴۵ م. / ۱۵ تیر ۱۳۲۴ ش. فرمان تشکیل یک جنبش خودمختاری‌خواه در مناطق آذربایجان ایران را صادر کرد که یک حکومت خودمختار ملی آذربایجان با قدرت گسترده در چهارچوب دولت ایران باشد. در این فرمان اشاره شده است که حزبی به نام حزب دمکرات آذربایجان با هدف رهبری جنبش تأسیس گردد. علاوه بر آن، اقدامات لازم برای ترغیب کردهای شمال ایران به سوی این جنبش خودمختاری‌خواه

انجام شود. استالین در فرمان دوم خود در ۱۴ جولای ۱۹۴۵ م. ۲۳ تیر ۱۳۲۴ ش. خواستار تشکیل کمیته‌های محلی فرقه دمکرات در شهرهای شمالی ایران از جمله در شهر مهاباد و تأسیس چاپخانه برای چاپ مجله‌های نوین در این شهرها با زبان محلی شد (مذاکرات مجلس، دوره پانزدهم، ۲۹ مهر ۱۳۲۶: نشست ۲۵). سرنوشت این حرکت‌های خودمختاری-خواهی با مسیر سیاست‌های شوروی در ایران ارتباط دوسویه داشت. هرگاه تلاش شوروی برای توسعه نفوذ طولانی‌مدت در ایران به حرکت در می‌آمد، حرکت‌های خودمختاری طلب نیز بیشتر می‌شد و هرگاه شوروی به اهدافش در ایران دست می‌یافت، این جنبش‌ها نیز از حرکت باز می‌ایستادند (فاوست، ۱۳۷۴: ۷۳ - ۷۲).

لنین، رهبر انقلاب روسیه، درباره حق تعیین سرنوشت ملت‌ها می‌گوید: «... منظور از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، جدایی آن‌ها از ملت‌های بیگانه و محققاً تشکیل دولت ملی است» (خانوف، ۱۳۷۱: ۱۳). از نظر ژوزف استالین نیز ملت، اشتراکی است از افرادی که در اثر عوامل تاریخی به وجود آمده است، ولی هر اشتراکی، ملت ایجاد نمی‌کند. اشتراک ملی بدون زبان مشترک نامفهوم است. پس اشتراک زبان، علامت مشخصه‌ی ملت است (Stalin, 2003: 4-5). از نظر کمونیست‌ها، ایران سرزمین چندملیتی بود که در آن ملت پارس بر بقیه ملت‌ها ظلم روا می‌داشت و اندرز آن‌ها به بقیه ملیت‌های ایران این بود که بر اساس نمونه شوروی در داخل مرزهای ایران جمهوری‌های خودمختار به وجود آورند (اتابکی، ۱۳۷۶: ۱۲).

بر اساس این نظریات و با توجه به اینکه روس‌ها قبلاً با مطالعات گسترده‌ای که درباره فرهنگ و تاریخ کردها انجام داده بودند، پس از اشغال شمال ایران، دست به تبلیغات گسترده در میان آن‌ها زدند تا مردم این مناطق را بر اساس ملیتشان تحریک نمایند. آن‌ها با انتشار روزنامه و اجرای نمایش‌نامه‌هایی که مهم‌ترین وظیفه‌اش نشان دادن یک هویت قومی جداگانه برای آن منطقه بود، به تبلیغ دیدگاه‌های خود می‌پرداختند (بیات، ۱۳۷۵: ۳۹-۳۸).

آقابکف، رئیس کل ماموران اطلاعاتی سازمان «گپ‌ئو» در ایران، مسئله کردها را برای این سازمان و محل سکونتشان در بین چهار کشور ترکیه، عراق، ایران و شوروی جالب

توجه دانسته، چون ناحیه‌ی اسکان این قوم از عراق تا قفقاز گسترده‌گی داشت. لذا در صورت بروز درگیری بین انگلستان و شوروی، موقعیت کردها می‌توانست نقش بسیار ارزنده‌ای بین دو دولت متخاصم بازی کند و شوروی با برخورداری از پشتیبانی کردها، به خاک عراق که انگلیسی‌ها در آنجا پایگاه هوایی ساخته بودند، حمله کند. بر همین اساس، شوروی در آغاز به این فکر افتاد که در ناحیه‌ی کردنشین شوروی، یک جمهوری مستقل مثل بقیه‌ی جمهوری‌های شوروی ایجاد کند و سپس با تحریک احساسات کردهای بقیه‌ی کشورها و پیوستن آن‌ها به این جمهوری، آن سرزمین‌ها را به خاک خود اضافه نماید؛ ولی وزیر خارجه شوروی به دلیل آنکه این موضوع برای کشورهای ایران و ترکیه ناخوشایند بود، با آن موافقت نکرد و در نهایت پیشنهاد گردید پس از مطالعات فراوان، شبکه‌ای از جاسوسان در سراسر مناطق کردنشین سازماندهی شوند و امکان بستن یک پیمان سری به وجود آورند که بر طبق آن بتوان از کمک‌های آنان بر ضد دشمن استفاده کنند. شهر مهاباد به عنوان اولین مرکز این عملیات جاسوسی انتخاب شد (آقابکف، ۱۳۵۷: ۱۳۲ - ۱۳۱) و هنگامی که ارتش شوروی در شهریور ۱۳۲۰ وارد شمال ایران و شهرهای کردنشین شده و آن را به اشغال خود درآورد، این جاسوسان که در پوشش شغل‌هایی مثل بستنی‌فروشی، رانندگی، شراب‌فروشی و ... در میان مردم زندگی می‌کردند، نقاب از چهره برداشته و با لباس ارتش سرخ ظاهر گشته و درجه نظامی واقعی خود را نصب کردند (محمودزاده، ۱۳۷۴: ۱۱۲ - ۱۱۱).

آغاز تکاپوهای سیاسی در مناطق کردنشین ایران پس از ورود ارتش سرخ

هنگامی که قسمت جنوبی کردستان ایران از سوی ارتش انگلیس و آمریکا تصرف شده بود، در بخش شمالی کشور نیز تا شهر ارومیه ارتش سرخ مستقر شد (Arfa, 1966: 67-70). منطقه مهاباد و شهرهای اطراف آن (موکریان) از این وضعیت دور بود. در اینجا نه لشکر غربی و نه لشکر روس حضور نداشتند (قاسملو، ۱۳۸۱: ۲۶). ارتش شوروی در طول ۵ سال اشغال ایران، هیچ‌وقت نیروهای خود را به مناطق کردنشین آذربایجان اعزام نکرد، زیرا در آن منطقه بیش از ده تا پانزده هزار نفر نیروی جنگی عشایر وجود داشت که خاطره خوبی از جنایات روس‌ها در دوران جنگ جهانی اول نداشتند (برزویی، ۱۳۷۸: ۳۱۴). در این موقعیت، عواملی زمینه‌ساز به وجود آمدن احزاب و تکاپوهای سیاسی و فرهنگی در میان کردها در این منطقه شد:

عامل نخست اینکه شوروی اجازه نداد ارتش ایران که عامل نارضایتی مردم از رژیم پهلوی بود، دوباره به این منطقه برگردد و بر این باور بود که اعزام چنین قوایی به شمال ایران نه تنها موجب خاتمه‌ی خونریزی و بی‌نظمی نخواهد بود، بلکه باعث ازدیاد آن خواهد شد (مذاکرات مجلس، دوره چهاردهم، نشست ۱۶۹: ۱۸ آذر ۱۳۲۴). «هیمن»، شاعر بزرگ کرد در آن دوره، می‌گوید وقتی من اطلاعیه دولت بزرگ شوروی را به زبان کردی [در دوره‌ای که خواندن و نوشتن به زبان کردی در ایران ممنوع بود و چاپ و انتشار هیچ کتاب، روزنامه و مجله کردی داده نمی‌شد] دیدم از خوشحالی می‌خواستم پرواز کنم (هیمن، ۲۰۰۲: ۴۷). عبدالرحمان شرفکندی در این باره با اشاره به ظلم‌هایی که روس‌ها در جنگ جهانی اول داشتند، می‌نویسد: اما در جنگ جهانی دوم، حکومت شوروی به ایران آمد تا تصویری که مردم در ذهن خود از آن‌ها داشتند را دگرگون کنند. پیش از هر چیز، در زندان‌ها باز شد و زندانیان سیاسی از بند رهایی یافتند. سربازان ارتش سرخ به کسی ستم نمی‌کردند و همه، آن‌ها را دوست می‌داشتند و میهن‌پرستان، روس‌ها را فرشته‌ی آزادی و بشارت دهنده‌ی آزادی می‌دیدند و آن‌ها را مانند چشم خود دوست می‌داشتند و از خدا درخواستشان این بود که بتوانند زیر سایه‌ی قانون آن‌ها زندگی کنند و بمب‌هایی که روزهای بعد دولت شوروی بر سر این مناطق ریختند و باعث از هم پاشیدگی ارتش ایران شدند، بمب رحمت نامیدند (هه‌ژار، ۱۹۹۷: ۴۶ - ۵۰).

عامل دوم اینکه منطقه موکریان در این دوره وضعیتی آرام داشت، به طوری که نشانی از حوادث ناگوار دیده نمی‌شد (روزنامه شهیاز، شماره ۱۲، ۱۳۲۴). غنی بلوریان در این باره در کتاب «تاله‌کوک» می‌نویسد: مردم مهاباد در طول عمر خود، چنین روزگار امن و خوشی به خود ندیده بودند. زنان به گردش و پایکوبی می‌پرداختند و در نوروز مراسم میر نوروزی و جشن‌های ویژه نوروز برگزار می‌شد و در جشن نوروز و جشن رمضان (عید فطر) کوچه و بازار با پارچه‌های رنگی، لباس کردی دختران و پسران زینت می‌شد و آداب و رسوم بسیار زیبای کردی احیاء شد. یاد این پنج سال به خیر که موکریان روح تازه‌ای در کالبد خود احساس کرد (بلوریان، ۱۳۸۲: ۴۰ - ۳۸).

عامل سوم اینکه در این وضعیت امن و آزاد، گروهی از جوانان که در زمان پهلوی



مخفیانه با هم فعالیت می‌کردند، فعالیت خود را آشکار کرده و با شاعران و نویسندگان کرد عراق نیز در ارتباط بودند و مجلات کردی که در عراق منتشر می‌شد، مثل مجله «گه‌ل‌ویژ» را در بین مردم پخش می‌نمودند و به‌تدریج زمینه‌های تأسیس خود را آشکار کرده و با شاعران و نویسندگان کرد عراق نیز در ارتباط بودند و مجلات کردی احزاب کردی در موکریان فراهم شد (هیمن، ۲۰۰۲: ۴۷). یکی از این احزاب، حزب آزادی‌خواه کردستان می‌باشد. در مورد زمان تأسیس آن اختلاف نظر است. بعضی از نویسندگان، آن را به دوره‌ی قبل از ورود نیروهای روس به ایران می‌دانند (ملا عزهت، ۲۰۰۳: ۷۸). اما عبدالرحمان شرف‌کندی که خود را یکی از اعضای این حزب نام می‌برد، تاریخ تأسیس آن را پس از ازهم‌پاشیدن شیرازه‌ی دولت بعد از ورود روس‌ها می‌داند (هه‌ژار، ۱۹۹۷: ۵۷). تنها اثری که از این حزب بر جای مانده، انتشار اطلاعیه‌ای درباره‌ی خیرمقدم به ارتش سرخ شوروی به ایران و دعوت از آن‌ها برای حمایت از ملت کرد برای رسیدن به آمالشان می‌باشد (ساکما، ۲۰۳۹۷/۷۰۳۹۴). در مورد فروپاشی این حزب، کریس کوچرا می‌نویسد که شوروی به دلیل احتیاط، قبل از همکاری با دولت مرکزی، برای بازگشت دستگاه‌های دولتی به ارومیه اقدام به فروپاشی این حزب کرد (کوچرا، ۱۳۷۳: ۲۰۱). شاید دلیل اصلی شوروی برای انحلال این حزب که تعدادی از رهبران آن دارای تفکرات سوسیالیستی بودند و از ورود ارتش سرخ به ایران ابراز شادمانی می‌کردند، این بوده که زمینه‌ی تشکیل یک حزب کردی فراگیر در کردستان به وجود آید و با عدم تکثر حزبی، همبستگی بیشتری در میان کردها شکل بگیرد.

در ۲۵ مرداد ۱۳۲۱ش/ ۱۹۴۲م. یعنی نزدیک به یک‌سال بعد از ورود نیروهای شوروی به ایران حزب دیگری در مهاباد به نام «کومه‌له ژبانه‌وه‌ی کوردستان» (جمعیت احیای کردستان) که به صورت مخفف به ژک معروف است، به وجود آمد. هرچند نشانه‌ای از دخالت مأموران شوروی در تشکیل این جمعیت در دست نیست، اما زمینه‌ی مناسب برای تأسیس آن، حداقل از لحاظ امنیتی، توسط ارتش سرخ مهیا شده بود (برزویی، ۱۳۷۸: ۳۱۶). در اردیبهشت ۱۳۲۲ش/ ۱۹۴۳م. اعضای ژک تصمیم گرفتند که مجله‌ای برای بیان تفکرات و خطامشی خود انتشار دهند. به همین منظور مجله نیشتمان (میهن) را منتشر کردند (قاسملو، ۱۳۸۱: ۶۱). در این مجله در مورد خط مشی این حزب آمده است که ژک اعتقادی به جنگ مسلحانه ندارد و آن را مایه‌ی بدبختی می‌داند و بر این باور است تنها

راهی که باعث آزادی کرد می‌شود، راه مدنیت است که این راه به طور مستقیم آنان را به مرغزار آزادی می‌رساند (مجله نیشتمان، شماره ۱، ۱۳۲۲). این جمعیت بر ۴ ستون اسلامیت، کردبودن، مدنیت و صلح و آشتی‌خواهی بنا شده است (مجله نیشتمان، شماره ۵، ۱۳۲۲). مسلک کومله، دموکراسی است و بر این اساس برای خوشبختی بشریت تلاش می‌کند. کومله تمامی قبایل و عشیره‌های کرد را به یک چشم می‌نگرد و برای برادری و برابری همه کوشش می‌کند (مجله نیشتمان، شماره ۵، ۱۳۲۲).

سیاست ژک در برابر متفقین این بود که می‌خواست در میان گرایش به شوروی یا انگلستان یک تعادل ایجاد بکند. اگر مطالب ۹ شماره منتشر شده‌ی مجله نیشتمان به دقت مورد ارزیابی قرار گرفته شود، خواننده به این استراتژی ژک پی می‌برد. آن‌ها ضمن حمله به ارتش نازی و تفکرات فاشیستی دولت آلمان، حکومت شوروی و انگلستان را مورد ستایش قرار می‌دهند. ژک از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی حمایت کرده و از کارشکنی ساعد، نخست‌وزیر وقت، در ندادن این امتیاز به روس‌ها انتقاد نموده است (ملا عزهت، ۲۰۰۳: ۱۲۴). کومله ژک علاوه بر چاپ عکس لنین در مجله نیشتمان و چاپ این شعر در زیر عکس

«باقی است نام تو، اگرچه مدتی است مرده‌ای»

نه لنین! زنده‌ای تا روز قیامت زنده‌ای»^۱

به ستایش از انقلاب اکتبر می‌پردازد. به دلیل این اقدامات، گروهی از مخالفان به این جمعیت «ک.ک.ک» یعنی کومله کمونیستی کرد می‌گفتند که این وابستگی توسط صدر قاضی نماینده مه‌آباد در مجلس شورای ملی رد شده است (مذاکرات مجلس، دوره چهاردهم، نشست ۱۶۲: ۲۹ آبان ۱۳۲۴). در همین شماره مجله نیز ستایش زیادی از رادمردی و مردم-دوستی بریتانیای بزرگ می‌شود. علاوه بر این به اقدامات بریتانیا در خدمت به کرد مانند «تأسیس رادیوی کردستان» در یافای اسرائیل و انتشار «صدای جهانی نو» در بغداد به زبان کردی اشاره می‌شود و انگلستان را حکومتی بزرگ به درازای تاریخ امپراتوریش می‌خوانند

۱. باقیه ناوت نمتو گهرچی دهمیکه مردووی نالغنین! ماوی همتا رۆژی قیامت زیندووی

که حامی آزادی ملت‌های کوچک جهان در مقابل دولت‌های زورگو، بیدادگر و ستمگر می‌باشد (مجله نیشتمان، شماره ۳ و ۴، ۱۳۲۲)، ولی با این وجود، روزنامه‌های طرفدار انگلیس به شدت به تشکیل این جمعیت حمله کرده و آن‌ها را عناصری فاسد می‌دانند که به تحریک اجانب خواستار تشکیل کردستان مستقل هستند (رعد امروز، ۴۹۹، ۲۷ تیر ۱۳۲۴)، ولی به دلیل نداشتن نیروی لازم و کافی توان شورش را ندارند (ایران کنونی، ۱۸، ۳ مرداد ۱۳۲۴).

هرچند در زمان تأسیس کومله قرار گذاشته بودند که هیچ شخصیت کاریزماتیکی مانند آقا، خان، شیخ، ملا و... به عنوان رهبر جنبش انتخاب نشود تا رهبری جنبش دچار خودمحوری نگردد، ولی این طور به نظر می‌رسد که فشار رویدادها و اتفاقات از اهداف و آمال جمعیت ژک قدرتمندتر بود. پس از کش‌وقوس‌های فراوان در میان اعضای جمعیت، بالاخره تصمیم گرفته شد که قاضی محمد، روحانی و قاضی شهر که دارای تفکرات روشنفکری بود، نزد مردم شهر محبوبیت بسیاری داشت، از سوی حکومت نیز دارای جایگاه ویژه‌ای بود و او را به عنوان رئیس اداره معارف و سپس قاضی شهر انتخاب کرده بودند، به عنوان رهبر ژک انتخاب شود. هزار در این مورد می‌نویسد، بعد از عضویت قاضی و رهبری او بسیاری از آقاها و خان‌ها نیز عضو جمعیت شده و با آن همکاری کردند و روس‌ها نیز که به منزل قاضی آمد و شد داشتند، روابطشان با ما بهتر شد و به صورت آشکار فعالیت می‌کردیم (هه‌ژار، ۱۹۹۷: ۶۹).

در اسناد کنسولگری شوروی آمده است که آن‌ها تلاش زیادی کرده‌اند که فعالیت‌های «ژک» به نتیجه نرسد (هه‌ورامی، ۲۰۰۸: ۲۴۹). دلیل اینکه شوروی با ژک هیچ ارتباطی برقرار نکرده بود و با وجود اینکه افسران و کارشناسان شوروی در منطقه مه‌باد و اطراف آن رفت و آمد داشتند، هیچ اقدامی برای حمایت از کوشش‌های سیاسی و اجتماعی این جمعیت انجام ندادند و حتی سد راه فعالیت‌های آن‌ها می‌شدند، می‌توان در سه علت یافت: یکم، ژک با حزب هیوا در کردستان عراق و رهبر این حزب ارتباط محکمی داشت. روس‌ها حزب هیوا و رهبر آن را نوکر انگلستان می‌دانستند و بر این باور بودند که جمعیت ژک نیز وابسته به حزب هیوا است. دوم اینکه در کادر رهبری جمعیت، افرادی با تفکرات

کمونیستی نبود و هنگامی که مرام‌نامه ژک نیز بررسی می‌شود، مشخص می‌گردد که به هیچ وجه دارای مرام کمونیستی نیستند. سوم، کومله ژک اعتقاد داشت که این فعالیت حزبی نباید محدود به منطقه موکریان یا مناطق کردنشین ایران باشد، بلکه باید با کردهای سایر بخش‌های کردستان در ترکیه و عراق در ارتباط و شعارشان تشکیل کردستان بزرگ باشد که شوروی با این شعار مخالفت داشت؛ چون نمی‌خواست که رژیم‌های ترکیه و عراق را علیه خود تحریک کند و از طرفی دیگر، انگلیس در کشور عراق نفوذ کامل داشت. حمایت شوروی از اهداف و برنامه‌های ژک باعث افزایش تنش بین شوروی و انگلستان می‌گردید (مسته‌فا، ۲۰۰۷: ۸۲).

هماهنگ شدن استراتژی کردها با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و بر اساس ماده پنجم اتحاد سه‌گانه (۱۳۲۰ش/ ۱۹۴۱م)، نیروهای متفقین می‌بایست خاک ایران را تخلیه می‌کردند. در این هنگام که جنگ سرد بین دو اردوگاه شرق و غرب در حال شعله‌ور شدن بود، شوروی نمی‌خواست که در ایران قافیه را به رقبای غربی خود یعنی انگلستان و آمریکا ببازد. برای بار دوم سران بزرگ کرد را به باکو دعوت کردند تا درباره‌ی آینده‌ی سیاسی کردستان گفتگو کنند. باقر ف و مسئولان جمهوری آذربایجان شوروی می‌خواستند مسئله‌ی کرد را در داخل مسئله‌ی آذربایجان بررسی کنند. باقر ف برای توجیه نظرش پیوند میان جمهوری‌های اتحاد شوروی و اقوام کوچک آنجا را برای نمونه می‌آورد. دلایل باقر ف نمایندگان کرد را قانع نکرد. کردها مصر بودند که هم حزب و هم حکومت ویژه خود را داشته باشند. قاضی محمد در یکی از سخنرانی‌هایش دلیل اصلی برای یکی نشدن با جمهوری آذربایجان را خواست کردها برای قرار گرفتن تمامی خاک مناطق کردنشین ایران در داخل جمهوری کردستان دانست (روژنامه‌ی کوردستان، شماره ۳۰، ۱۳۲۵). بعد از اینکه در این مورد به نتیجه نرسیدند از قاضی محمد و بزرگان کرد خواستند به جای ژک، حزب جدیدی به نام حزب دمکرات کردستان تأسیس کنند و بیشتر سران ایلات کرد را در این حزب جمع نمایند و به جای کار زیرزمینی، آشکارا به کار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بپردازند. وعده‌هایی که در این سفر به کردها داده شد، این بود که:

- ۱- اسلحه سبک و سنگین به حکومت کردستان بدهند.
 - ۲- کمک مالی به آنها بکنند.
 - ۳- برای تعلیم کادر جنگی تعدادی از جوانان کرد را در دانشگاه نظامی خود آموزش بدهند.
 - ۴- چاپخانه در مهاباد راه‌اندازی نمایند (قاسملو، ۱۳۸۱: ۶۶).
- قاضی محمد و هیات همراهش وقتی از باکو برگشتند، تصمیم به انحلال ژک گرفتند. قاضی محمد در جلسه‌ای در این باره گفت: «کومله برای دفاع از حقوق ملت‌مان به وجود آمده است، ولی شرایط روزگار به گونه‌ای است که هیچ یک از جناح‌های جهان از خواسته‌های امروز کومله دفاع نمی‌کند. پس لازم است ما خواسته‌هایمان را با شرایط روز هماهنگ کرده و برایشان طرفدار بیابیم. به نظر من درخواست ما باید در چارچوب خاک ایران باشد و چیزی در برنامه‌های خود بگنجانیم که با قانون اساسی ایران مغایرت نداشته باشد. بر اساس این نگرش جدید باید نام کومله را تغییر داده و چهارچوب جدیدی برای خودمان طراحی کنیم. متأسفانه در این دنیا بجز شوروی هیچ کشور دیگری از ما حمایت نمی‌کند و شوروی نیز از این حمایت به دنبال منافع خودش است و ما هم باید برای رسیدن به خواسته‌های کرد و نجات آن از زیر یوغ دیکتاتوری تا حدودی شرایط خود را با استراتژی آنها هماهنگ کنیم». در دوم آبان‌ماه ۱۳۲۴، کنگره‌ی اول حزب دمکرات کردستان منعقد شد و در این کنگره، نام کومله ژک به حزب دمکرات کردستان تغییر یافت و شعارهایش در چهارچوب استراتژی جدید بود (بلوریان، ۱۳۸۲: ۷۳ - ۷۲) و قاضی محمد به عنوان رهبر و پیشوای حزب برگزیده شد. اگرچه تأسیس حزب دمکرات کردستان (حدک) و اولین کنگره آن در آغاز آبان ۱۳۲۴ بود، ولی حدک قدمت خود را به زمان تأسیس ژک در ۲۵ مرداد برمی‌گرداند و خود را با ژک یکی می‌داند. به همین دلیل در جشنی که در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ برپا شده، اعلام گردید که این جشن به مناسبت پنجمین سال تأسیس حزب دمکرات کردستان می‌باشد (روژنامه‌ی کوردستان، شماره ۵۱، ۲۹/۰۵/۱۳۲۵).
- با نگاهی به مرامنامه حزب دمکرات کردستان می‌توان دریافت هدف این حزب این بود

که حکومتی خودمختار در چهارچوب قانون اساسی ایران داشته باشد تا بتواند مشکلاتی که تاکنون قوم کرد داشته است، برطرف نماید. البته در این مرامنامه باز می‌توان اعتماد سران حزب را به دولت شوروی دید. در مرامنامه آمده است که حکومت خودمختار با توجه به منافع خود ارتباط فرهنگی و اقتصادی با دولت‌های دیگر و در گام اول، با دولت بزرگ اتحاد شوروی برقرار می‌کند (مسته‌فا، ۲۰۰۷: ۹۴ - ۹۳).

حزب دمکرات کردستان پس از فراهم نمودن مقدمات، سرانجام در ۲ بهمن ۱۳۲۴ش/ ۱۹۴۴م. طی مراسمی که جمعیت زیادی از مردم در آن شرکت داشتند، جمهوری کردستان را اعلام نمود و قاضی محمد به عنوان رئیس جمهوری آن انتخاب گردید. در ترکیب دولتی که تشکیل گردید، حتی یک نفر از مناطق جنوبی کردستان ایران مانند شهرهای بزرگ کرمانشاه و سنندج دیده نمی‌شد (هه‌ورامی، ۲۰۰۸: ۲۴۴-۲۴۳). قاضی محمد به عنوان پیشوا و رئیس جمهور در این مراسم، در نطق خود ضمن اشاره به بلایایی که رژیم پهلوی بر سر ملت کرد آورده است، از شوروی به نام فرشته آزادی نام می‌برد که در شهریور ۱۳۲۰ دستگاه دیکتاتوری و فاشیستی رضاشاه را در هم شکست (روژنامه‌ی کوردستان، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۳۲۴).

استراتژی سیاسی و نظامی جمهوری کردستان همان استراتژی حزب دمکرات کردستان (حدک) بود. حدک اهداف خود را بر اساس وعده‌های متنفقین، به ویژه دوستی اتحاد شوروی ریخته بود. قاضی محمد، هم در سخنرانی‌های عمومی‌اش برای مردم و هم در مجالس و مذاکرات محرمانه و هم در گفتگوهایش با نشریات ایرانی مانند رهبر، شهباز و ایران‌ما اعتقادات خود را به پابندی به تمامیت ارضی ایران و رسیدن به خودمختاری در چهارچوب قانون اساسی و از راه گفتگوی سیاسی برای از بین بردن اختلافات بیان داشت (رهبر، شماره ۶۵۸، ۲۹ آذر ۱۳۲۴؛ شهباز، شماره ۱۲، ۱۰ دی ۱۳۲۴ و ایران‌ما، شماره ۴۴۲، ۱۳۲۴).

مذاکرات قوام و شوروی و پشت کردن شوروی به کردها

بعد از جنگ جهانی دوم و زمانی که نیروهای آمریکایی و انگلیسی از ایران خارج شدند، ارتش شوروی حاضر نشد منطقه آذربایجان ایران را ترک کند. ابراهیم حکیمی، نخست وزیر

وقت ایران، تلاش زیادی نمود تا با مذاکره با شوروی آن‌ها را به ترک خاک ایران قانع کند (مذاکرات مجلس، دوره چهاردهم، نشست ۷۱: ۲۱ آذر ۱۳۲۴)، ولی وقتی موفق به این امر نشد به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد و خود استعفا داد (فونتن، ۱۳۶۴: ۴۵) و قوام‌السلطنه با گرفتن رای اعتماد از مجلس به نخست‌وزیری رسید. قوام پس از گرفتن رای اعتماد از مجلس، تصمیم گرفت برای تقویت پایه‌های دوستی با شوروی بر اساس احترام متقابل به مسکو سفر کند. قوام در آنجا به روس‌ها قول داد که امتیاز نفت شمال را در صورت تأیید مجلس شورای ملی به شوروی بدهد، اعضای حزب توده را نیز وارد کابینه خود سازد و مسئله آذربایجان نیز که یک مسئله داخلی است، با نیت خیرخواهی برای مردم آذربایجان حل کند (مهدی‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۹۹).

همزمان با این اقدامات، قوام وارد مذاکره با کردها و آذربایجانی‌ها شد و با انتخاب ۳ وزیر توده‌ای سعی کرد اعتماد روس‌ها را به خود جلب کند (مهدی‌نیا، ۱۳۶۶: ۵۲۰). قوام-السلطنه طی مذاکراتی با کردها به قاضی محمد پیشنهاد کرد که نواحی آذربایجان غربی و کردستان (یعنی تا جنوب منطقه پاوه و جوانرود) به یک استان تبدیل و قاضی محمد استاندار این نواحی شود، به شرط اینکه از همکاری و اتحاد با آذربایجانی‌ها دست بردارد؛ اما او به این پیشنهاد جواب روشنی نمی‌دهد (سه‌جادی، ۱۳۹۵: ۲۵۴). شاید دلایلی که قاضی محمد این پیشنهاد را قبول نکرد، یکم این بود که تجربه‌های گذشته کردها در برابر مقامات ایران نشان می‌دهد که آن‌ها قابل اعتماد نیستند و در زمانی که فرصت لازم را به دست آورده‌اند، به سرکوب کردها پرداخته و به تعهدات خود وفادار نبوده‌اند. دوم، در این پیشنهاد قوام، مناطق جنوبی کردنشین ایران، یعنی کرمانشاه و ایلام، قرار نداشت. شاید دلیل اینکه قوام، کرمانشاه و ایلام را در داخل مرزهای این استان پیشنهادی نیاورد، این بود که در تقسیم منطقه نفوذ، میان شوروی و بریتانیا، این مناطق سهم بریتانیا بود و در آنجا شرکت‌های این کشور به اکتشاف و استخراج نفت می‌پرداختند و قبول نمی‌کردند که این مناطق در داخل این استان پیشنهادی آورده شود. سوم، اینکه در صورت قبول پیشنهاد قوام از سوی قاضی محمد، کردها به پشتیبان اصلی خود که شوروی باشد، پشت می‌کردند. برای شوروی اهمیت نداشت که جمهوری کردستان بقیه نواحی کردنشین ایران را به زیر نفوذ خود درآورده و برنامه‌های خود را پیش ببرد و چیزی که برای شوروی حائز اهمیت بود، این

بود که مذاکرات پیشه‌وری - فیروز به نتیجه برسد و دولت قوام در قدرت بماند تا به تعهد خود، یعنی دادن امتیاز نفت شمال به روسیه عمل کند. شوروی همان‌طور که اجازه نداد جمهوری کردستان با جنگ بقیه مناطق کردنشین را به تصرف خویش درآورد، راضی به توافق آن‌ها با دولت قوام نیز نبود و در مقابل آن ایستاد؛ چون از یک طرف باعث تضعیف جمهوری آذربایجان ایران می‌شد و از طرف دیگر، در مسائل بین‌المللی کردها را از دست می‌داد و نمی‌توانست با آن‌ها بازی خود را پیش ببرد تا به اهداف خود برسد و در نهایت کسی که در این میان بازی خورد، سران جمهوری کردستان بود (Eaghton, 1963: 97).

قبلاً مجلس شورای ملی تصویب کرده بود که تا خروج تمامی نیروهای بیگانه از ایران، دولت حق مذاکره در ارتباط با واگذاری امتیاز نفت به هیچ کشور خارجی را ندارد. بر همین اساس، قوام دولت شوروی را قانع کرد که دولت امتیاز نفت شمال را به آن‌ها واگذار خواهد کرد، ولی تا زمانی که ارتش سرخ در خاک ایران باشد، مجلس آن را تصویب نمی‌کند (فونتن، ۱۳۶۴: ۲۵۹).

پس از خروج ارتش شوروی از ایران، ارتش ایران از سه جبهه برای تصرف آذربایجان و کردستان وارد عمل شد. هم‌زمان با حرکت ارتش ایران به سوی آذربایجان، وزارت خارجه شوروی با ارسال تلگرامی به کنسولگری خود در تبریز از آذربایجانی‌ها خواست که مقاومت نکنند (هه‌ورامی، ۲۰۰۸: ۲۶۶-۲۶۵). روز ۲۴ آذر نماینده روس در مه‌باد آنجا را ترک و به کنسولگری روسیه در ارومیه برگشت و در روز ۲۵ آذر قاضی محمد با تعدادی دیگر از سران جمهوری کردستان تسلیم ارتش ایران شدند (مهدی‌نیا، ۱۳۶۶: ۵۲۳).

دلیل قطع حمایت شوروی از جمهوری کردستان و همچنین فرقه دمکرات آذربایجان به ضعف این کشور پس از پایان جنگ جهانی و تفوق نظامی آمریکا برمی‌گردد. ژنرال آتاکشی‌اف پس از سقوط جمهوری کردستان، در جمع دانشجویان کرد اعزام شده به باکو که درصدد بازگشت به ایران بودند، در یک سخنرانی به صراحت این مطلب را بیان کرده است: چون قبلاً با انگلیس و آمریکاییان پیمان تخلیه خاک ایران را امضاء کرده‌ایم، در این شرایط کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم و باید ایران را ترک کنیم. ضمناً شما لازم است بدانید کشور ما در جنگ دوم جهانی ویران شده و مردم ما بیش از ۲۰ میلیون کشته داده‌اند و از طرف



دیگر آمریکا اسلحه اتمی درست کرده و جماعت زیادی را در هیروشیما و ناگازاکی به هلاکت رسانده است. چرچیل نخست وزیر انگلستان، آمریکا را تحریک می‌کند که با اسلحه اتمی به ما حمله کند. از بین رفتن ما، دستاوردها و آرزوهای همه رنجبران دنیا را بر باد می‌دهد. به همین دلیل لازم است که هوشیار باشیم و این فرصت را به دشمن ندهیم که به آرزوهای خود دست پیدا کند (بلوریان، ۱۳۸۲: ۶۹). به این صورت روس‌ها که برای دست یافتن به خواسته‌ها و منافع خودشان به کردها نزدیک شده و آن‌ها را در جهت اهداف خودشان وارد بازی سیاسی کرده بودند، با سوخته شدن این برگ بازی آن را به کنار نهادند.

نتیجه

اغلب در نوع رژیم‌های سیاسی و اهداف ایدئولوژیک کشورها تغییراتی ایجاد می‌شود، ولی در جغرافیای سیاسی و روابط خارجی آن‌ها این دگرگونی کمتر است. سردمداران روسیه از زمان پطر کبیر به بعد، برای رسیدن به اهداف خود خواهان ایرانی ضعیف بودند و می‌خواستند بر حاکمان ایران تسلط داشته باشند. شوروی که پس از سقوط حکومت تزاری و تغییر حکومت در کشورش نیروهای خود را از ایران خارج کرده بود، بعد از ۲۴ سال دوباره با ارتش خود وارد ایران شد. در مدت این ۲۴ سال انگلیسی‌ها توانسته بودند با به دست آوردن امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در ایران بر شریان اقتصادی این کشور مسلط شوند و شوروی می‌خواست همان نفوذ و مزایایی که انگلیسی‌ها در جنوب کسب کرده بودند، آن‌ها نیز در شمال ایران برای خود فراهم نمایند. استالین می‌خواست با به دست آوردن بهره‌برداری از امتیاز نفت شمال، آن را تبدیل به وسیله‌ای برای اعمال نفوذ در ایران بکند، ولی وقتی پی برد که ایران حقی به عنوان منطقه نفوذ برای شوروی قائل نیست، در حالی که انگلیس از این امتیاز برخوردار است، تصمیم گرفت از راه تهدید و اعمال فشار بر دولت ایران وارد شود.

مهم‌ترین وسیله دولت شوروی برای اعمال فشار، وجود ارتش سرخ در ایران بود؛ اما بر اساس معاهداتی که قبلاً با انگلیس و آمریکا بسته بودند، می‌بایست این ارتش و نیروهای نظامی سایر کشورهای متفق خاک ایران را تخلیه می‌کردند. به همین دلیل، استراتژی جدید آن‌ها این بود که در آذربایجان و کردستان، جنبش‌های قومی و خودمختاری به راه اندازند. انتشار و تبلیغ افکار و عقاید ناسیونالیستی قومی خطری بود که حاکمیت و استقلال ایران را

مورد تهدید جدی قرار می‌داد؛ به ویژه آنکه این تبلیغ در مناطقی صورت می‌گرفت که به دلیل سیاست‌های پهلوی اول که خواستار ذوب هویت قومی در هویت ملی بود و در این هویت جدید اجازه مشارکت نخبگان اقوام در قدرت را در چارچوب هویت قومی نمی‌داد. این باعث شد فاصله مردم و دولت بیش‌ازپیش افزایش یابد. از بین بردن زبان، تاریخ و فرهنگ کردها با استراتژی هویت ملی در ایران دوره‌ی پهلوی اول هم‌خوانی داشت. بدین‌صورت مقاومت کردها در برابر هویت تحمیل شده و اصرار آن‌ها بر بیان تفاوت‌ها، پایه‌های تفکرات گریز از مرکز و واگرایانه را در میان آن‌ها بنا نهاد. فوری‌ترین واکنش در برابر این سیاست، واگرایی از حکومت مرکزی بود. روس‌ها نیز که قبلاً با مطالعات منسجمی که درباره‌ی فرهنگ و تاریخ کردها انجام داده بودند، پس از اشغال شمال ایران، دست به تبلیغات گسترده در میان آن‌ها زدند تا مردم این مناطق را بر اساس ملیتشان تحریک کنند. بنابراین سیاست‌های دولت در راستای از بین بردن هویت محلی باعث شد هنگامی که ارتش سرخ به ایران حمله کرد، کردها این ارتش بیگانه را به مثابه فرشته‌ی آزادی و منادی عدالتی دیده که آن‌ها را از ظلم استبداد رهانیده است و این رویداد را بهترین فرصت برای دست یافتن به آمال و آرزوهای خود به شمار آوردند.

در این برهه زمانی، نخبگان کرد با ملاقات‌هایی که با نمایندگان از شوروی داشتند، سعی کردند اهداف قوم‌گرایانه خود را با نقشه و هدف اتحاد جماهیر شوروی در منطقه تطبیق دهند تا جهت رسیدن به خواسته‌های خود از نفوذ آن کشور استفاده و اعتماد و نظر آن‌ها را جلب کنند و به همین دلیل با انحلال ژک و جایگزین کردن حزب دمکرات کردستان، خودمختاری‌طلبی در چارچوب سرزمین ایران را هدف اصلی خود قرار دادند. سرانجام هنگامی که نیروهای نظامی شوروی با فشار انگلیس و آمریکا از یک سو و تدابیر قوام‌السلطنه از سوی دیگر از ایران خارج شدند، ارتش ایران توانست دوباره بر این مناطق تسلط پیدا کند و جمهوری کردستان از هم فروپاشید. سرنوشت این حرکت‌های خودمختاری‌خواهی با مسیر سیاست‌های شوروی در ایران ارتباط دوسویه داشت. هرگاه تلاش شوروی برای توسعه‌ی نفوذش در ایران به حرکت درمی‌آمد، حرکت‌های خودمختاری‌طلبی نیز بیشتر می‌شد و هرگاه شوروی به اهدافش دست می‌یافت و یا هدف‌هایش تغییر می‌کرد، این جنبش‌ها نیز از حرکت باز می‌ایستاد.

منابع

اسناد منتشر نشده

- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ) ۱۳۱۴-۱۵-۷۸؛ ۱۳۱۴-۱۶-۸۲؛ ۱۳۱۰-۱۶-۱۴۴ و ۱۳۰۹-۱۶-۱۴۲.

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) ۲۱۱۹۴/۷۰۳۹۷؛ ۲۹۰/۷۱۹۱ و ۲۴۰/۵۹۲۶۰.

اسناد منتشر شده

- ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله (۱۳۸۱)، به کوشش کاوه بیات، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

- قاضی محمد و جمهوری در آینه اسناد (۱۳۸۰)، بهزاد خوشحالی، همدان: نشر نور علم.

کتاب‌ها

- اتابکی، تورج (۱۳۷۶)، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران، توس.
- آقابکف، ژرژ سرگی یویچ (۱۳۵۷)، خاطرات آقابکف، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر پیام.
- الموتی، مصطفی (۱۹۸۹)، ایران در عصر پهلوی، پهلوی دوم در فراز و نشیب، جلد ۴، لندن، بی‌نا.
- برزویی، مجتبی (۱۳۷۸)، اوضاع سیاسی کردستان از ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۵ هجری، تهران، فکر نو.
- بلوریان، غنی (۱۳۸۲)، ناله کوک/برگ سبز، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، مؤسسه رسا.
- بولارد، ریدر (۱۳۷۱)، خاطرات سرریدر ویلیام بولارد، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو.
- بیات، کاوه (۱۳۷۵)، مسئله آذربایجان، مجله گفتگو، شماره ۱۲، ۴۶ - ۲۹.
- جهلیل، جهلیل (۱۹۸۷)، راه‌رینی کورده‌کان (۱۸۸۰)، وهرگیرانی کاوس قه‌فتان، به‌غداد، بی‌نا.
- حسنی، جمیل (۱۳۸۳)، افراز و فرود فرقه دمکرات آذربایجان به روایت اسناد محرمانه

- آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی.
- حیسامی، که‌ریم (۱۹۷۱)، {کاروانیک له شه‌هیدانی کوردستانی ئیران}، سه نه ندهج، روزبه.
- خامه‌ای، انور (۱۳۶۲)، {فرصت از دست رفته}، تهران، انتشارات هفته.
- خانوف، آرتور (۱۳۷۱)، {مسئله اقلیت‌های ملی در شوروی}، ترجمه فتح‌الله دیدبان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- درایسدل، آلاسدر؛ بلیک، جرالډ اچ (۱۳۷۴)، {جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا}، ترجمه دره میرحیدر (مهاجرانی)، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- دهقان، علی (۱۳۴۸)، {سرزمین زردشت}، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ذوقی، ایرج (۱۳۷۲)، {ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم}، تهران، پازنگ.
- سه‌ججادی، عه‌لانه‌ددین (۱۳۹۵)، {تسورثه‌کانی کورد و کوماری عیراق}، سنندج، انتشارات کردستان.
- سه‌رده‌شتی، یاسین (۲۰۰۳)، {کوردستانی ئیران، لیکولینه‌وه‌یه‌کی میزوویی له جولانه‌وه‌ی رزگاری‌خوازی گه‌لی کورد (۱۹۷۹ - ۱۹۳۹)}، سلیمانی، ده‌زگای چاپ و په‌خشی سه‌رده‌م.
- شه‌ره‌فکه‌ندی، عه‌بدوره‌حمان (هه‌ژار) (۱۹۹۷)، {چیشتی میجور}، پاریس، بی‌نا.
- شیخ، ئیسلامی موکری، موحه‌مه‌دئه‌مین (هیمن) (۲۰۰۲)، {تاریک و روون}، بی‌جا، سه‌ننه‌-ری برایشی کوردستانی ئازاد.
- فاوست، لوئیس (۱۳۷۴)، {ایران و جنگ سرد: بحران آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۴)}، ترجمه کاوه بیات، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فوران، جان (۱۳۹۰)، {مقاومت شکنده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب}، ترجمه احمد تدین، تهران، خدمات فرهنگی رسا.
- فونتن، آندره (۱۳۶۶)، {تاریخ جنگ سرد}، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جلد ۱، تهران، نشر نو.
- قاسملو، عه‌بدوره‌حمان (۱۳۸۱)، {چل سال خه‌بات له بیناو ئازادی (چهل سال مبارزه در راه

- آزادی*، بی‌جا، انتشارات حزب دمکرات کردستان ایران.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، نشر کویر.
 - کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۵۴)، *روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴ - ۱۸۶۴)*، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
 - کوچرا، کریس (۱۳۷۳)، *جنبش ملی‌کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه.
 - کینان، درک (۱۳۷۶)، *کردها و کردستان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، نگاه.
 - محمودزاده، قادر (۱۳۷۴)، *خاطرات زندگی پر ماجرای دکتر آسول‌چهره مهابادی*، تهران، نشر هور.
 - مک‌داول، دیوید (۱۳۸۳)، *تاریخ معاصر کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، پانیز.
 - مسته‌فا، نهمین، نوشیروان (۲۰۰۷)، *حکومه‌تی کوردستان (کورد له گه‌مه‌ی سوفیتی‌دا)*، سلیمانی، سه‌نتری لیکولینه‌وه‌ی ستراتیجی کوردستان.
 - مصطفی‌امین، نوشیروان (۲۰۰۶)، *تاریخ سیاسی کردها*، سلیمانی، بنکه‌ی ژین.
 - مهدی‌نیا، جعفر (۱۳۶۶)، *زندگی سیاسی قوام‌السلطنه*، تهران، انتشارات پاسارگاد.
 - مینورسکی، ولادیمیر (۱۹۶۹)، *الاکراد*، ترجمه معروف خزندار، بغداد، بی‌نا.
 - هاشمی، سه‌بید باقر؛ هه‌ورامانی، محمده‌د نهمین (۱۳۷۸)، *دیوانی ناغا عینایه‌ت*، تهران، مؤسسه انتشاراتی فرهنگی اباصالح.
 - هه‌ورامی، ئافراسیاو (۲۰۰۸)، *په‌یوه‌ندی‌ه‌کانی کوردستان و ئازهریایجان و هه‌رسپه‌نایی هه‌ردوولا له سالی ۱۹۴۶ له به‌لگه و سه‌رچاوه‌کاندا*، سلیمانی، ده‌زگای چاپ و په‌خشی سه‌رده‌م.

روزنامه‌ها و مجلات

- *ایران کنونی*؛ شماره ۱۸-۱۳۲۴.
- *ایران ما*؛ شماره ۴۴۲-۱۳۲۴.
- *رعد/مروژ*؛ شماره ۴۹۹-۱۳۲۴.

- شهباز: شماره ۱۲-۱۳۲۴.
- کوردستان: شماره‌های ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۰، ۴۵، ۴۷، ۵۰ و ۵۱.
- نامه رهبر: شماره ۶۵۸-۱۳۲۴.
- نیشتمان: شماره ۱-۱۳۲۲؛ شماره ۳ و ۴-۱۳۲۲؛ شماره ۵-۱۳۲۲.
- Arfa, Hasan (1966), *The Kurds: An Historical and Political Study*, London, Oxford University Press.
- Eaglton, William. J.R (1963), *The Kurdish Republic of 1946*, London, Oxford University Press.
- Stalin, Joseph (2003), *Marxism & the National Colonial Question*, Oregon: University Press of the Pacific.
- Vali, Abbas. (1995), The making of Kurdish identity in Iran. Critique: *Journal for Critical Studies of the Middle East*, 4(7), 1-22.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و دو، بهار ۹۹، صفحات ۷۹-۱۰۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۲۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

بررسی، تبیین و تحلیل مضامین پایان‌جهانی در متون پساساسانی (سده نخست تا چهارم هجری)

اسماعیل سنگاری^۱

محسن یعقوبی^۲

چکیده

سقوط ساسانیان افزون بر پیامدهای سیاسی، دارای پیامدهای گسترده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بود که جامعه زردشتی را در سده‌های نخستین اسلامی تحت تأثیر قرار داد. بازتاب بسیاری از این تغییر و تحولات، در متون پساساسانی قابل بررسی است که از منظر آسیب‌شناسی و به منظور حفظ انسجام و وحدت درونی، آموزه‌های گوناگونی را به جامعه مذکور تعلیم می‌دادند. بسیاری از این آموزه‌ها متأثر از مضامین پایان‌جهانی بود که در متون پساساسانی مورد توجه قرار داشت.

با فرض این که مضامین پایان‌جهانی زردشتی با توجه به شرایط جامعه ایرانی در نخستین سده‌های اسلامی، دارای آموزه‌های گوناگون در حوزه‌های دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بوده است، این پژوهش به روش تاریخی و شیوه توصیفی-تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی این مضامین در متون پساساسانی می‌پردازد و نگرش‌های پایان‌جهانی دین زردشتی را در حوزه‌های مختلف بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ساسانیان، دیانت زردشتی، متون پساساسانی، مضامین پایان‌جهانی.

۱. e.sangari@ltr.ui.ac.ir

mohsenyeghoui11@yahoo.com

۱. استادیار دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران

Review and analysis of apocalyptic contents in post-Sasanian texts (1st to 4th A.H)

E. Sangari¹

M. Yaghoubi²

Abstract

Fall of Sasanian Empire, in addition to political results, had also extensive social, economic and cultural results that influenced Zoroastrian society in the first Islamic centuries. Many reflections of these changes would be studied in post-Sasanian texts which instruct different teachings in order to maintain solidarity and inner unity from pathological viewpoint. Many of teachings were influenced by apocalyptic texts that were the focus of attention. Assuming that apocalyptic Zoroastrian contents, had different teachings in religious, political, social, cultural and economic fields in the first Islamic centuries, this paper aims to study the contents in post-Sasanian texts and apocalyptic attitudes of Zoroastrian religion in different fields with descriptive-analytical method.

Keywords: Sasanians, Zoroastrian religion, Post-Sasanian texts, Apocalyptic texts.

1 . Assistant Professor, University of Isfahan, Isfahan-Iran (Corresponding Author)
e.sangari@ltr.ui.ac.ir

2 . Master of Science, University of Isfahan, Isfahan-Iran mohsenyeghoui11@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

مفهوم آخرالزمان از مبانی بنیادین معنانشناسی دین زردشتی است که در آن آموزه‌های پایان‌جهانی، مفاهیم انتظار، ظهور منجی و بازسازی جهان بر مبنای آفرینش نخستین و نیز سرنوشت نهایی انسان در پایان جهان از اهمیت بسیاری برخوردار است. توجه به مبانی نظام آفرینش و تقسیم‌بندی آن به دوره‌های سه هزار ساله، ثنویت اخلاقی دین زردشتی، ستیز دائمی دو نیروی خیر و شر، پایان جهان و رستگاری نهایی، همگی مؤلفه‌های مهم در بررسی و تحلیل مضامین پایان‌جهانی زردشتی هستند.

پس از سقوط ساسانیان و به منظور حفظ وحدت درونی جامعه، مضامین پایان‌جهانی مورد توجه روحانیون زردشتی قرار گرفت و آن‌ها در قالب متون پساساسانی، آموزه‌های متنوع دینی و غیردینی را که رنگ و بوی پایان‌جهانی به خود گرفته بود، به جامعه زردشتی تعلیم دادند. نگارش متون پساساسانی متأثر از نهضت کتابت متون دینی بود که در اواخر دوره ساسانی آغاز شد و در قرون نخستین اسلامی به اوج شکوفایی خود رسید. در این دوره، متون متعددی در زمینه انواع آموزه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی تألیف شد و بسیاری از متون دینی دوره ساسانی نیز با توجه به تحولات آن روزگار تأویل و تفسیر شدند و در قالب آثار جدیدی به نگارش درآمدند. در بسیاری از متون پساساسانی، پیشگویی‌ها و رخداد‌های پایان‌جهانی، سهم عمده‌ای داشتند که این خود نشانه اهمیت این مفاهیم در ابعاد مختلف زندگی جامعه زردشتی بوده است. مسئله اساسی در این پژوهش این است که رویکردهای دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مضامین آخرالزمانی زردشتی چگونه بوده است و چه تأثیری بر جنبه‌های مختلف تحولات جامعه ایرانی در قرون نخستین اسلامی داشته‌اند؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

اگرچه مطالعات گسترده‌ای در رابطه با متون پساساسانی انجام شده است، با وجود این هیچ یک از تحقیقات به شکل ویژه و مستقل به بررسی و تحلیل مضامین پایان‌جهانی در

این متون نپرداخته‌اند. چوکسی (۱۳۹۳ش.) در اثر «ستیز و سازش» به علت‌یابی جریان‌هایی می‌پردازد که به واسطه آن‌ها زردشتیان ابتدا از لحاظ سیاسی، سپس از لحاظ دینی و سرانجام از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، تسلط بر جامعه خویش را در برابر مسلمانان از دست دادند و به صورت مغلوب درآمدند. او پیدایش مؤلفه‌های پایان‌جهانی در این دوره را از این منظر مورد بررسی قرار می‌دهد. دریایی (۱۳۹۳ش.) در پژوهشی تحت عنوان «شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها و فرجام‌شناختی زردشتی» با بررسی متون فارسی میانه زردشتی، دیدگاه زردشتیان را در باب رخدادهای سیاسی در سده هشتم و نهم میلادی بررسی و تحلیل می‌کند و بر نقش مؤلفه‌های پایان‌جهانی در واکنش جامعه زردشتی نسبت به این رخدادها و سایر تحولات اجتماعی، اقتصادی، دینی و فرهنگی تأکید می‌ورزد. تفضلی (۱۳۷۸ش.) در پژوهش «تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام» که از مستندترین و جامع‌ترین تحقیقات در زمینه ادبیات ایران پیش از اسلام به شمار می‌آید، برخی متون پس‌اساسانی مانند ارداویراف‌نامه و زندی‌هم‌یسن را به عنوان متونی که متضمن بیان مکاشفات و پیشگویی حوادث پایان جهان است، مورد بررسی قرار داده است.

۳-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

پیدایش مضامین پایان‌جهانی زردشتی در متون پس‌اساسانی، بازتاب واکنش جامعه زردشتی به تحولات شگرف دینی، سیاسی و اجتماعی دوران خود بود. این متون مواجهه دو عرصه مهم فکری و فرهنگی آن دوره یعنی دین زردشتی و دین اسلام را نشان می‌دهد که هر کدام تأثیرات خاصی را بر حیات جامعه ایرانی بر جا گذاشت. از آن‌جا که پژوهش پیش‌رو، به تبیین و تحلیل مضامین پایان‌جهانی و کارکردهای مختلف آن می‌پردازد و به نوعی تحولات جامعه ایرانی را در سده‌های نخست اسلامی از منظر جهان‌بینی زردشتی مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌تواند برای پژوهشگران مورد استفاده قرار گیرد.

۲. بحث

۲-۱. زمینه‌های پیدایش مضامین پایان‌جهانی در متون پس‌اساسانی

«آخ‌الزمان» اصطلاحی است در فرهنگ ادیان بزرگ دنیا، به معنای آخرین دوره حیات بشر و قبل از برپایی قیامت (تونه‌ای، ۱۳۹۳: ۳۵؛ Leclant 2005: 141). منظور از

آخرالزمان، قسمت واپسین از دوران روزگار است که به قیامت متصل گردد (فرهنگ معین، ۱۳۸۴: ۴۷). پس از سقوط ساسانیان، پیروزی اعراب با انتظارات پیشگویانه و پایان‌جهانی ارتباط یافت، پیشگویی اسلامی به پیروزی اشاره داشت و اعتقاد زردشتی به آخرالزمان، نابودی را نشان می‌داد. در این ادبیات بر وقایع مربوط به سقوط ساسانیان و دین حکومتی آن، پوششی از پریشانی و اندوه حاکم بود (چوکسی، ۱۳۹۳: ۱۷۲).

در آغاز سده ۸م، تنها بازماندگان خاندان سلطنتی ساسانیان در سیستان و آسیای مرکزی در اندیشه بازپس‌گیری ایرانشهر بودند، اما حکومت‌های محلی که در سده نهم میلادی قدرت را به دست آوردند، پیوند با ساسانیان را نادیده گرفتند و بدین ترتیب پایداری سیاسی در برابر اعراب به تدریج فروکش کرد. شیوه بعدی پایداری به وسیله ادبیات پایان-جهانی مطرح شد که در آن تنها امید برای رستگاری در جهان روحانی بود و نه جهان مادی. به عبارتی آن‌چه که زردشتیان می‌توانستند انجام دهند، پیشگویی و امیدواری برای زمانی بود که دین زردشتی و حقیقت و عدالت مورد نظر آن استقرار خواهد یافت (دریایی، ۱۳۹۳: ۸۶؛ ۹۲).

پس از سده ۹م، تاریخ کیش زردشتی تا حدی اسفبار می‌نمود. جماعت زردشتیان ایران به صورت اقلیتی پریشان و تا حدی مورد اغماض، دوران بسیار سختی را آغازیدند (Malandra, 1983: 46). اما بسیاری از زردشتیان ناامید، سرانجام ترجیح دادند دینی را بپذیرند که برتری خود را با پیروزی سیاسی ثابت کرده بود. به این طریق، پیشگویی‌ها به حقیقت تبدیل شد و هنگامی که زردشتیان می‌کوشیدند مانع از گرایش هم‌کیشان خود به اسلام شوند، منازعاتی روی می‌داد (Azarnouche, 2012: 15). در این شرایط رهبران دین زردشتی به قوانین دینی خود رجوع و تلاش کردند تا آن قوانین را بر رابطه پیروان خود با مسلمانان حاکم کنند، زیرا به درستی دریافته بودند رابطه متقابل به دگرگونی‌های دینی و اجتماعی می‌انجامد که شیوه زندگی سنتی آن‌ها را تهدید می‌کرد؛ اما در عین حال، امکان متوقف کردن ارتباط و دگرگونی وجود نداشت. رابطه کلی میان مسلمانان و زردشتیان از طریق مؤلفه‌هایی نظیر غلبه سیاسی، همکاری تدریجی، پدیدآوردن اساطیر و تغییر دین به صورت رابطه‌ای مبتنی بر تطبیق فرهنگی با اسلام و جامعه اسلامی درآمد. بنابراین، سقوط

حکومت ساسانیان و ظهور حکومت‌های اسلامی فقط برای کسانی که به دین زردشتی پایبند باقی ماندند، به صورت فاجعه درآمد (چوکسی، ۱۳۹۳: ۱۷۲-۱۷۵).

هر چند قدرت موبدان پس از انقراض حکومت ساسانی کاهش یافت، اما در نخستین سده‌های هجری که هنوز جمع‌گیری از ایرانیان زردشتی بودند، موبدان به اندازه قابل اعتباری قدرت داشتند و اگر هم مقام سیاسی خود را از کف داده بودند، نفوذ معنوی آن‌ها به قوت خود باقی بود. در حقیقت با انقراض ساسانیان و افول قدرت اشراف، موبد موبدان رئیس حقیقی ایرانیان زردشتی بود، و هر چند با گرایش زردشتیان به اسلام، قدرت و اعتبار او کاهش می‌یافت، اما در اواخر قرن سوم صاحب اختیار معنوی و دینی بود و حل و عقد مسائل و مشکلات دینی را به عهده داشت. در این دوره، موبدان زردشتی فعالیت قابل ملاحظه‌ای را در زمینه تألیف متون دینی پهلوی از خود نشان دادند. در این متون بسیاری از جزئیات روایات دینی و عادات و عقاید زردشتیان روشن می‌شود (صدیقی، ۱۳۷۲: ۸۸-۸۹؛ همچنین ن.ک. به: کای‌بار، آسموسن و بویس، ۱۳۸۶: ۱۳۴-۱۳۵).

بعضی از متون پهلوی متضمن بیان مکاشفات و پیشگویی‌های حوادث، خصوصاً حوادث پایان جهان است. از این نوع متون، چندین اثر به پهلوی در دست است مانند ارداویراف‌نامه، زندبهن‌یسن، جاماسب‌نامه، یادگارجاماسی و بهرام ورجاوند. برخی متون دینی دیگر، مباحث مربوط به آخرت و پیشگویی را مطرح می‌کنند، خواه در متونی که موضوع‌شان بررسی اجمالی سنت‌های دینی است (نظیر کتاب هفتم دینکرد)، خواه در مباحث مربوط به کیهان‌شناسی در کتاب‌های بندهشن و گزیده‌های زادسپرم. افزون بر توصیفات طولانی این آثار، اشاره‌های کوتاه‌تری درباره رستاخیز، رستگاری جهان و فرسگرد در دیگر نوشته‌های پهلوی، همچون دادستان دینی آمده است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

۲-۲. شواهد مکتوب از مضامین پایان‌جهانی در متون پساساسانی

۲-۲-۱. ارداویراف‌نامه

این متن پساساسانی، شرح سفر ویراز روحانی به دنیای دیگر و توصیف‌های واضح و روشن او از برزخ، بهشت و جهنم است. اگرچه نگارش اثر در شکل کنونی مربوط به دوره



پس از ساسانیان است، اما احتمالاً مطالب آن قدیمی‌تر از این زمان باشد، زیرا نام قهرمان آن، ویراز، در اوستا وجود دارد و موضوع کتاب هم در سده‌های پیشین مورد توجه بوده است. برای نمونه، کرتیر در کتیبه‌هایش که در نقش‌رجب و سرمشهد موجود است، به منظور اثبات اثرگذاری آیین‌ها و مناسک، تأیید حقانیت دین زردشتی و تحکیم این دین، مکاشفاتی از بهشت و دوزخ را بازگو می‌کند (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۷-۱۹۹)، همچنان که هدف سفر ویراز به جهان دیگر برای اثبات مؤثر بودن برخی تشریفات زردشتی در دوره بعد از ساسانیان است، دوره‌ای که دین زردشتی مورد هجمه و حمله قرار گرفته بود (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۲۰).

توصیف بهشت در متن ارداویراف‌نامه یکنواخت است، در حالی که آزارهای دوزخ خیالی‌تر وصف شده است. دسته‌بندی ارواح مردگان در بهشت هم دقیقاً همانند طبقه‌بندی سنتی جامعه ایرانی است؛ یعنی گروه‌های متفاوت اجتماعی مانند روحانیون، جنگجویان و کشاورزان (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۸):

«و دیدم روان فرمانروایان خوب و پادشاهان را که از آنان بزرگی و خوبی و نیرومندی و پیروگری می‌تافت هنگامی که در روشنی، در ارابه زرین و در گردونه می‌رفتند... و دیدم روان بزرگان و راستگویان که در روشنی بلند در آن فر بزرگ می‌رفتند. و این به نظر من ستایش‌آمیز آمد» (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۵۷-۵۸).

بخش بیشتر اثر -فصل شانزده تا پایان- به توصیف دوزخ و گناهکاران و مجازات‌های آن‌ها اختصاص دارد. از دیدگاه کتاب، گناهان بر دو دسته‌اند: گناهان اخلاقی و گناهانی که نتیجه عدم انجام آیین‌های دینی و تکالیف شرعی است و هر یک عقوبت خاصی دارند (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۶۹). ویراز دوزخ را جایگاهی بسیار منزجرکننده توصیف کرده که شکنجه‌های آن پایان ندارند. بعضی از این شکنجه‌ها در حقیقت، بازتاب مجازات‌هایی است که در دوره ساسانی بر گناهکاران تحمیل می‌کرده‌اند. از طرفی، گناهانی که در دوزخ تاوانش را می‌بینند، تنها شامل گناهان بزرگ مانند کفر، بدعت و قتل نیست، بلکه موارد دیگری نیز مشمول مجازات هستند، از جمله بی‌حرمتی به آیین‌های زردشتی و عقاید خاص این دین، همچون آلودن آب، آتش و خاک (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۸).

به عبارتی، در دوره پس از سقوط ساسانیان که گرایش به اسلام و عقاید التقاطی رواج داشت و برخی زردشتیان نسبت به آموزه‌های دین خویش دچار شک و تردید شدند، روحانیون زردشتی تصمیم گرفتند که ضمن تبیین کامل گناهان، انواع عقوبت و مجازات‌های مربوطه را با دقیق‌ترین و ملموس‌ترین توصیفات بیان کنند تا توده مردم را از ارتکاب آن‌ها برحذر دارند. بنابراین تشریح گناهان و مجازات آن‌ها، بازتابی از نگرانی روحانیون نسبت به وضعیت اخلاقی و فرهنگی جامعه زردشتی در سده‌های نخست اسلامی است. از مهم‌ترین گناهانی که در این کتاب همراه با نوع عقوبت و مجازات آن‌ها ذکر شده، لواط، زنا، غیبت، دروغ‌گویی، جادوگری، بدعت در دین، دزدی، کم‌فروشی و احتکار اموال، بی‌احترامی به آتش، خیانت به مردم و فاحشگی است. در این مباحث سخن از عذاب‌هایی است که بیشتر بیانگر قضاوت خشن بشری است و به قوانین قصاص ارتباط دارد تا باورپذیرتر باشد. بیشتر عذاب‌ها شکنجه‌های جسمانی هستند و از دگرآزاری (سادیسیم) جنسی عاری نیستند (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۱۱-۱۲):

«و دیدم روان مردی که پوست سرش را به پهنا می‌کنند و او را با مرگ سختی می‌کشند. و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافرهی را تحمل می‌کند؟» سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: این روان آن مرد دروند است که در گیتی مرد اهلو را بکشت» «و دیدم روان مردی و زنی که زبان‌شان درآمده بود و ماران دهان آن‌ها را می‌جویدند. و پرسیدم: «این تن‌ها چه گناه کردند و آنان روانان چه کسانی هستند؟» سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: این روان آن‌هایی است که در گیتی غیبت کردند و مردم را به هم درانداختند» (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۶۶-۸۳).

از دیدگاه بویس اگر برخی از مردم قدرت تخیل آن را نداشتند که تصور کنند روح گناهکاران به هنگام مرگ با چه وحشتی روبه‌رو می‌شود یا پس از آن چگونه در دوزخ شکنجه خواهد شد، آن‌گاه ارداویراف‌نامه به یاری‌شان می‌آمد (بویس، ۱۳۹۰: ۲۹۴). در ارداویراف‌نامه به مجازات‌های روانی اشاره کمتری شده است. کیفرها چندان به مسائل مذهبی ارتباط ندارند و حتی کمتر به مسائل معنوی مربوط می‌شوند. اما نوعی نظم اخلاقی



نسبتاً ملموس را به طور برجسته نمایان می‌کند (ارداویراف‌نامه، ۱۲:۱۳۸۲). با وجود این، اثر می‌کوشد قوانین زندگی زردشتی را با توجه به رفتارهای اخلاقی و رعایت واجبات مذهبی تقویت کند (بویس، ۱۳۹۰:۲۱۱).

ارداویراف‌نامه در نزد روحانیون زردشتی به دلیل جنبه‌های آموزشی و رویکرد واقع‌بینانه به موضوعات، دارای اهمیت ویژه‌ای است. همچنین استفاده از هنر مینیاتوری در توصیف مجازات‌ها که تا سده گذشته کاربرد داشت، توانست تأثیر این اثر را در میان مردمان زردشتی به قوت خود باقی نگه دارد (تاوادیا، ۱۳۸۳:۹۶).

۲-۲-۲. زندبهن‌یسن

اگرچه نسخه نهایی این متن مربوط به سده سوم یا چهارم هجری است، با وجود این، ترکیبی از مضامین اوستایی و اشارات تاریخی به حوادث دوره ساسانی و پس از آن است. از آن‌جا که این متن موضوعات گوناگونی را از دوره‌های مختلف در بردارد، تعیین تاریخ مضامین کتاب تا به امروز موضوع مناقشه بوده است. چرتی براساس نظریات بویس، ویدن-گرن و هولتگارد نتیجه می‌گیرد که متن بر پایه سه لایه تاریخی مختلف شکل گرفته است. اولین لایه، اساطیری است یا به عبارتی قدیمی است، اما به طور دقیق نمی‌توان تاریخ دقیق آن را تعیین کرد؛ دومین لایه از دوره ساسانی و سومین لایه از دوره اسلامی است (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳:۱۹۳).

متن ویراست‌شده اثر نه فصل دارد. فصل چهارم به رویدادهای پایان هزاره زردشت پرداخته است و در آن اهوره‌مزدا پیامدهای ناخوشایند تاخت‌وتاز بیگانگان به ایران را در قالب توصیف یک فاجعه تاریخی و بیان کیفیت اسفبار یک رویداد غیرمنتظره پیشگویی می‌کند (تفضلی، ۱۳۷۸:۱۷۱). براساس متن، در این دوره تغییرات شگفت‌انگیزی در آسمان و گیتی رخ می‌دهد که خود باعث دگرگونی‌های اساسی در نظام طبیعت می‌شود. برخی پیامدهای این دگرگونی نظیر قحطی و خشکسالی در حافظه تاریخی جامعه ایرانی وجود داشته است که در ادوار مختلف با آن روبرو بوده‌اند. از این رو، اشاره به این پدیده‌ها، درک شرایط پایان جهانی را برای ذهنیت جامعه زردشتی آسان می‌کرد و ترکیب آن با بلایای نامأنوس مانند کاهش روشنایی خورشید و کوتاهی روزها، ترس و وحشت توده مردم را نسبت به حوادث این دوره شدت می‌بخشید. آن‌چه در پی می‌آید، توصیف چنین شرایطی است:

«خورشید راست‌تر و تنگ‌تر و سال و ماه و روز کوتاه‌تر و سپندارمذ، یعنی زمین، تنگ‌تر و تنگ‌تر باشد و تخم میوه ندهد... و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد و ده بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد... و ابر کامگار و باد مقدس را به هنگام و زمان خویش باران کردن نشاید. ابر و مه همه آسمان را تیره کند... و آب رودها و چشمه‌ها بکاهد و آن‌ها را افزایش نباشد و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بد هنرتر زایند و بار کمتر گیرند» (زندیهمن‌یسن، ۱۳۷۰: ۵-۷).

تباهی اخلاقی، زندگی سخت مؤمنان زردشتی و پدیده بدعت از نشانه‌های دیگر این دوره است. در هر قسمتی از متن که صحبت از صفات نیک و افرادی است که مشمول آن هستند، به وجه اهریمنی و متضاد این صفات و افراد مرتبط با آن هم اشاره می‌شود تا با توجه به تأکید گفتمان زردشتی بر تفکیک کامل صفات خوب و بد از یکدیگر، دشواری شرایط پایان‌جهانی برای زردشتیان ملموس‌تر باشد. همچنین در این متن رفتاری‌های درونی جامعه ایرانی و انحطاط سیاسی، اجتماعی و اخلاقی آن به عنوان یکی از عوامل حمله و تسلط سایر دشمنان زردشتیان به ایران تلقی می‌شود:

«مردم، کمتر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد و ستمگرتر باشند و سپاس و آزرمان و نمک ندارند... گفتار خردان، بدگویان، نابکاران و دلک‌ها و داوری‌های دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست درباره من، اورمزد، گویند... همه مردم حریص و ناراست دین باشند... و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان انیرانی چون هیون، ترک، ختل و تبتی رسد» (زندیهمن‌یسن، ۱۳۷۰: ۶-۸).

در این اثر، فاجعه آخرالزمانی به شکل ظهور مردمی که جامعه سیاه پوشیده‌اند، توصیف می‌گردد که اشاره به قیام ابومسلم خراسانی و نهضت عباسیان است. همچنین در این متن می‌توان به دیدگاه زردشتیان درباره تبار ابومسلم و عملکرد او پی برد که میزان بیزاری جامعه زردشتی را از او نشان می‌دهد (سنگاری و یعقوبی، ۱۳۹۸: ۱۱؛ دریایی، ۱۳۹۳: ۷۶-۷۷):

«در آن پست‌ترین زمان، یک صدگونه، یک هزارگونه و ده‌هزارگونه دیوان گشاده موی خشم تخمه برسد، پست‌ترین نژادها از سوی خراسان به ایران‌شهر تازند، درفش برافراشته‌اند، سلاح سیاه برند و مو، گشاده به پشت دارند و بیش‌تر بندگان خرد پست و پیشه‌ور و پیشکار خشن باشند. بن و زاده آن تخمه خشم پیدا نیست. به سرزمین‌های ایران که من اورمزد آفریدم به جادوگری بتازند. چنان که بسیار چیز سوزند و خانه‌خانه‌داران، ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست دینی و پیمان و زنه‌ار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند» (زندی‌همن‌یسن، ۱۳۷۰: ۵).

بر این اساس، آن‌چه که برای جامعه زردشتیان اهمیت داشت، ماهیت غیرزردشتی قیام ابومسلم و تهدیدی بود که او برای وحدت زردشتیان به وجود می‌آورد. از دیدگاه زردشتیان، فرمانروایی بیگانگان یک بدبختی بود، اما ایده گفتگو و آمیزش با سایر ادیان یک گناه پنداشته می‌شد. در دوره اموی و علی‌رغم همزیستی زردشتیان و مسلمانان، جامعه زردشتی می‌توانست دشمن خود را بشناسد و هویت خویش را حفظ کند، اما همکاری سیاسی و آمیختگی ایرانیان زردشتی و اعراب مسلمان، به معنی پایان همه آرزوها برای دستیابی به استقلال و شکوفایی دین زردشتی بود (دریایی، ۱۳۹۳: ۷۹).

مباحثی از این اثر درباره آشوب‌هایی مانند قیام بابک است که به دنبال آشوب‌های ذکر شده در فصل‌های پیشین روی خواهد داد. درباره هزاره اوشیدر (هوشیدر)، یکی از موعودان زردشتی، و ظهور بهرام ورجاوند و پشوتن، پسر گشتاسب در فصل‌های هفتم و هشتم نکات مهمی به چشم می‌خورد (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۱). درباره بهرام ورجاوند باید توجه کرد که سخن از چهره‌ای خیالی نیست و احتمالاً همان بهرام پسر یزدگرد است. او در سال‌های ۶۵۶ تا ۶۶۰ م. و با حمایت امپراتور چین تلاش کرد تا ایران را از تسلط اعراب خارج کند که به موفقیت نرسید، اما بازتابی از تلاش او و امیدی که ایرانیان به وی داشتند در این متن و برخی دیگر از متون پهلوی نظیر منظومه بهرام ورجاوند و بندهشن آمده است (جلیلیان: ۱۳۹۶: ۵۸۵).

اطلاعاتی درباره سه نجات‌بخش دین زردشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانت و

برخی از رخداد‌های زمان آن‌ها موضوعات فصل‌های بعدی را در برمی‌گیرد (زندیهمن‌یسن، ۱۳۷۰: ۹). آغاز فصل نهم درباره هوشیدر و پشوتن است و از بند یازده به بعد شرح حوادث آخرین هزاره، یعنی هزاره اوشیدرماه (هوشیدرماه) و آزادی ضحاک از بند و کشته‌شدن او به دست کرشاسب آمده است و کتاب با ذکر سوشیانن در آخر هزاره پایان می‌پذیرد (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۲):

«...و پس من، دادار اورمزد، به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: ((تن) گرشاسب سام را بجنبانند، تا برخیزد))... پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان رسانم. و پس سوشیانن آفرینش را دوباره پاک بسازد و رستاخیز و تن پسین باشد (واقع شود)» (زندیهمن‌یسن، ۱۳۷۰: ۱۹).

زندیهمن‌یسن با وعده پیروزی نهایی زردشتیان در پایان جهان به انتها می‌رسد. هر چند حوادث منتهی به آخر هزاره جنبه ایدئولوژیکی و اساطیری دارند، اما از درون این حوادث و تحولات است که مفهوم انتظار به وجود می‌آید و با توجه به وعده شکست نهایی شر، تحمل شرایط سخت انتظار برای زردشتیان آسان‌تر می‌شود. به عبارتی، شرح رخدادها و تحولات پایان‌جهانی برای آن است که ذهنیت جامعه زردشتی را نسبت به مقوله انتظار و تحقق وعده ظهور منجیان و رستگاری نهایی آماده کند. باید توجه داشت افزون بر زندیهمن‌یسن، برخی از متون پایان‌جهانی زردشتی هم با توصیف رخداد‌های مربوط به سه موعود به پایان می‌رسند.

۲-۳. جاماسب‌نامه

بنابر روایات متون زردشتی، گشتاسب پادشاه کیانی بود که مرکز قدرتش در بلخ قرار داشت. زردشت که همواره مورد غضب پادشاهان و مردم بود، سرانجام به بلخ پناه آورد و مورد حمایت گشتاسب، قرار گرفت (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۲: ۵۰). در پذیرش زردشت توسط گشتاسب، وزیر و مشاور وی، جاماسب، که به دانایی و پیشگویی مشهور بود، همراه با برادر خود، فروشتر که او نیز وزیر گشتاسب بوده است و همچنین زریر، برادر شاه، نقش اصلی را ایفا و از طریق آشنایی با اندیشه‌های زردشت، شاه را به پناه‌دادن به او و ایجاد آتشکده‌ها تشویق کردند (پورداوود، ۱۳۸۹: ۴۳). از جاماسب، پیشگویی‌هایی در دست است.

بخشی از آن‌ها در جاماسب‌نامه و بخشی در یادگار جاماسبی آمده است. از تلفیق این دو اثر می‌توان به روایت نسبتاً کاملی از پیشگویی‌های جاماسب دست یافت (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

جاماسب‌نامه مانند زندیهمن‌یسن، به توصیف بلایای طبیعی و سیاسی می‌پردازد که زردشتیان در آخرالزمان به آن دچار هستند و تا زمان ظهور منجیان و فرارسیدن رستاخیز ادامه دارد (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۰۰).

جاماسب‌نامه به سه فصل تقسیم شده است: در فصل اول، گشتاسب از جاماسب می‌پرسد که دین زردشتی تا چند سال رواج دارد و پس از آن چه دوره‌ای فرا می‌رسد؟ جاماسب در پاسخ به شرح رویدادهای پایان هزاره زردشت می‌پردازد و انحطاط اخلاقی و دینی مردم را پیشگویی می‌کند که منجر به بروز مصائب و سختی‌های گوناگون مانند قحطی، زلزله و تسلط بیگانگان بر ایرانشهر می‌شود (بندهای ۱-۲۶). سپس به توصیف جزئیات سلطه بیگانگان و اوضاع آشفته و هرج و مرج ناشی از آن می‌پردازد (بندهای ۲۷-۴۲). در ادامه به شاه طبرستان اشاره می‌کند که با دشمنان می‌جنگد و آن‌ها را شکست می‌دهد (بندهای ۴۳-۵۰)؛ سپس پشوتن پسر گشتاسب قیام می‌کند و زمینه را برای ظهور نخستین منجی (هوشیدر) آماده می‌کند. سرانجام با ظهور هوشیدر، هزاره او آغاز می‌شود (بندهای ۵۱-۵۴).

سؤال گشتاسب درباره آفت‌های گوناگون و موارد و دفعاتی که مردم دچار آن می‌شوند، در ادامه اثر می‌آید (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۳). جاماسب، بلایای طبیعی و آشوب‌های این دوره را بیان می‌کند (تاوادی، ۱۳۸۳: ۱۷۳). در ادامه مباحث، سه قطعه کوتاه می‌آید: قطعه اول درباره نشانه‌های ظهور هوشیدر است، قطعه دوم درباره چگونگی پیشگویی جاماسب است و قطعه سوم پاسخ به این سؤال گشتاسب است که چند سال پادشاهی خواهد کرد و چه کارهای نیکی باید بکند و وظیفه او چیست (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۳-۱۷۴).

۲-۴. یادگار جاماسبی

یادگار جاماسبی مشتمل بر مهم‌ترین آموزه‌های دین زردشتی و مجموعه‌ای از رویدادهای تاریخی، اساطیری و باورهای عامیانه است (تاوادی، ۱۳۸۳: ۱۷۵). در این اثر،

افزون بر اساطیر و افسانه‌ها، کیهان‌شناسی و حوادث مربوط به پایان جهان (در فصل‌های شانزده و هفده) و داده‌های جغرافیایی نیز آمده است (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۵). مانند جاماسب‌نامه، این متن نیز گفتگوی گشتاسب و وزیر او جاماسب است. جاماسب در این گفتگو، آینده ایران و مصائبی را که به این سرزمین می‌رسد، پیشگویی می‌کند. روایت او مشتمل بر جزئیاتی درباره تاریخ، جغرافیا، اقوام مختلف و نیز فهرستی از پادشاهان ساسانی است که نه تنها ناقص است، بلکه از نظر وقایع‌نگاری نیز تا اندازه‌ای نادرست است. این اثر در شکل کنونی مربوط به دوره اسلامی است، اما متن اصلی احتمالاً در قرن ششم میلادی تألیف شده است و در آن از مضامین اشکانی نیز بهره گرفته‌اند (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۵). فصل‌هایی که در باب پیش‌گویی‌های جاماسب بیشتر از همه مورد توجه قرار گرفته‌اند، شانزده و هفده می‌باشند که به وقایع و نشانه‌های پایان‌جهانی اختصاص دارد.

یکی از چند قطعه اندک شماری که به پهلوی باقی مانده و در قالب منظومه هشت هجایی تألیف شده است، مربوط به فصل شانزدهم و موضوع آن عبارت است از پیشگویی مفصل درباره بدبختی و انحطاطی که نابودی گناهکاران و تجدید ایمان را در پی دارد (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۹۶). زوال دین، انحطاط اخلاقی، تغییرات مصیبت‌بار آب و هوایی و قحطی و جنگ در این اثر به چشم می‌خورد:

«ویشتاب شاه پرسید که: این دین مقدس چند سال رایج باشد و پس از آن زمانه چگونه است؟ جاماسب به او گفت که: این دین هزار سال رایج باشد. پس این مردمان که در آن زمان باشند همه پیمان‌شکن شوند؛ یکی بدیگری کینه و رشک ورزد و دروغ گوید و به آن دلیل ایرانشهر به تازی‌ها بسپارند. تازی‌ها هر روز نیرومندتر باشند و شهر به شهر را بگیرند... و همه ایرانشهر به دست این دشمنان بیفتد و غیر ایرانی با ایرانی درآمیزد. این چنین است که نجیب‌زاده از غیرنجیب‌زاده پیدا نباشد... و زندگی آزادان و بزرگان بی‌مزه شود و ایشان مرگ خود را بیاندیشند... و آب و هوا آشفته شود و باد سرد و باد گرم بوزد و گیاهان کم‌بار دهند و زمین محصول ندهد و زلزله بسیار باشد... و بیشتر مردم... شهر به شهر، ده به ده و روستا به روستا با یکدیگر بستیزند و کارزار کنند و از دیگری چیز بربایند...» (Messina، ۱۹۳۹: ۱۱۲-۱۱۶).

به نظر می‌رسد که جاماسب‌نامه، یادگار جاماسبی و متون مشابه، از نگاه پادشاهان اساطیری کیانی به آینده نگاه می‌کنند. این برداشت تاریخی از یک سو تداوم حضور کیانیان در جهان‌بینی زردشتی را نشان می‌دهد و از سویی، بیانگر وجود دغدغه‌های پایان‌جهانی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران است.

۲-۵. منظومه بهرام ورجاوند

بر پایه اساطیر زردشتی، در نخستین هزاره پس از زردشت یکی از افراد موعود در دین زردشتی به نام کی‌بهرام ورجاوند از سوی هندوستان ظهور خواهد کرد. ظهور او به صورت منظومه کوتاهی مشتمل بر حدود چهارده بیت پیشگویی شده است. در آغاز منظومه، به هجوم اعراب و ضبط اموال و دارایی و وضع جزیه اشاره شده و سپس مژده ظهور بهرام ورجاوند در پایان جهان و انتقام او از تازیان آمده است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۶). در این اثر، شرایط آشفته و بغرنج جامعه ایرانی که ناشی از تسلط اعراب است، به صورت مختصر به نگارش درآمده است. با قیام بهرام ورجاوند که از دودمان کیانیان معرفی می‌شود، بتکده‌ها ویران شده و دروغ‌گویان از بین می‌روند:

«از ما بیاید آن شه بهرام ورجاوند از دوده کیان،

بیاوریم کین تازیان،

چونان رستم که آورد یک صد کین سیاوشان، مزگت‌ها را فرو هلیم، به نشانیم
آتشان،

بتکده‌ها بر کنیم و پاک کنیم از جهان

تا ویران شوند دروج‌زادگان از این جهان» (متن‌های پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۹۱).

با فرض آن که بهرام ورجاوند همان بهرام پسر یزدگرد سوم باشد، می‌توان به این نتیجه رسید که وی به دلیل تلاش‌های خویش برای آزادی ایرانشهر در حافظه تاریخی مردم باقی ماند و مدت‌ها پس از مرگ او، هنوز در میان زردشتیان کسانی بودند که انتظار ظهور بهرام را می‌کشیدند. روحانیون زردشتی از این برداشت تاریخی استفاده کردند و بهرام را در جایگاه

قهرمان اساطیری قرار دادند که قرار بود با قیام خود و نابودی دشمنان دین زردشتی، زمینه را برای ظهور نخستین منجی آماده کند. در این منظومه، برای آماده‌سازی ذهنی زردشتیان نسبت به ظهور بهرام، به یکی دیگر از پهلوانان اسطوره‌ای ایران یعنی رستم اشاره می‌شود تا قدرت و توانایی بهرام در ذهن مردم باورپذیر شود. این اشاره‌ها نشان از جایگاه مهم اسطوره‌ها در باورهای جامعه ایرانی دارد.

۲-۶. بندهشن

بندهشن عمدتاً درباره کیهان‌شناسی و نظم جهانی است و درباب مباحثی نظیر تکوین جهان یعنی شرح آفرینش جهان به دست اهوره‌مزدا و مقابله با اهریمن و کیهان‌نگاری مطالبی را ارائه می‌کند. در این اثر، مطالب دیگری از قبیل بلایی که در آخرالزمان بر ایرانشهر فرود آمده هم آمده است. در عنوان به هیچ‌یک از این فصل‌های پایانی اشاره‌ای نشده و بیشتر پژوهشگران می‌پندارند که این مطالب در دوره‌های بعدی به متن اصلی اضافه شده است (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۷۷-۱۷۸). برخی از فصل‌های پایانی اثر مانند فصل هجدهم اختصاص به توصیف شرایط آخرالزمان دارد؛ تکرار واژه ایرانشهر و تفکیک ایرانی و انیرانی از نکات برجسته آن است و نشانه اهمیت این مفاهیم از دیدگان مؤلفان کتاب است. در واقع، بلایا و مصائب پایان‌جهانی در محدوده قلمرو ایرانشهر دارای تعریف و پیامد هستند و در حین توصیف رویدادها و حوادث، اشاره به این واژه بر سایر واژگان تقدم دارد:

«پس، افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتشیخوارگر راند... و فرش و نوذر، پسران منوچهر، را کشت تا به پیوندی دیگر، ایرانشهر از افراسیاب ستانده شد. چون منوچهر درگذشته بود، دیگر بار افراسیاب آمد، بر ایرانشهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت.» (بندهشن، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۴۰)

در این مبحث، افزون بر سقوط ساسانیان و افول دین زردشتی در ایرانشهر، بروز پدیده‌های طبیعی مانند طاعون نیز به عنوان پیامد حمله اعراب ذکر شده است:

«ایرانشهر به تازیان ماند... ایشان دین خویش را رواج بخشیدند و بس آئین پیشینیان را بیاشتفتند، دین مزدیسنان را نزار کردند... از بندهشن تا امروز اناگی از

این گرانتر نیامد؛ چه، به سبب دشکنشی ایشان، نیاز و ویرانی و مست کنشی، و به سبب اکه -دادی و اکهدینی، سیج و نیاز و دیگر اناگی میهمان کرده ایستاد.» (بندهشن، ۱۳۸۰: ۱۴۱).

در این دوره، اعتقاد ایرانیان به تقدیر اجتناب‌ناپذیر که ناشی از ناتوانی آن‌ها در دفع مهاجمان بود، با عقیده اعراب مبنی بر وعده الهی خداوند برای فتح ایران پیوند یافت. در این شرایط بسیاری از حوادث و رخدادها رنگ و بوی پایان‌جهانی به خود گرفت. به عنوان نمونه، سیج (طاعون) با آن‌که پدیده‌ای طبیعی بود، اما شیوع آن در این دوره نشانه بلا تلقی شد و در متون دینی، طاعون به صحنه‌های نبرد پایان‌جهانی با محوریت اعراب راه یافت. از طرفی مسلمانان هم با تعبیر طاعون به خشم خداوند بر کفار و نوعی شهادت برای مؤمنان، نسبت به آن واکنش نشان دادند و به این ترتیب بر ترس‌های روانی خود غلبه کردند (چوکسی، ۱۳۹۳: ۷۶). قیام پهلوانان اسطوره‌ای نظیر بهرام ورجاوند و پشتون و سپس ظهور سه منجی -هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانت- و حوادث و رخدادها مرتبط با زمانه آن‌ها و رستاخیز و تن‌پسین و حوادث پایانی جهان و فرشگرد، مباحث دیگر بندهشن را در بر می‌گیرد.

عباراتی نیز ظهور سه منجی را در آخرالزمان توصیف می‌کند (بندهشن، ۱۳۸۰: ۱۴۲-۱۴۳). در بررسی شرایط ظهور سه منجی می‌توان به شباهت‌های دیگری دست یافت، برای مثال، با ظهور هر یک از آن‌ها، قدرت نیروهای اهریمنی تحلیل می‌رود و گیتی به وضعیت بهشتی نزدیک‌تر خواهد شد. همچنین توقف چندروزه خورشید در آسمان که از آن به عنوان معجزه ظهور یاد می‌شود، نقطه اشتراک دیگر در زمان ظهور هر سه منجی است (بندهشن، ۱۳۸۰: ۱۴۲).

۲-۷. گزیده‌های زادسپرم

گزیده‌های زادسپرم به چهار موضوع کیهان‌شناسی و پیدایش جهان، زندگانی زردشت، فیزیولوژی و روان‌شناسی مردم و فرجام‌شناسی زردشتی می‌پردازد. نویسنده در تدوین کتاب، گرایش به فراهم کردن مطالب از منابعی دارد که به علوم یونانی استناد کرده بودند و کوشیده است آن‌ها را با سنت مدرسی زردشتی سازگار کند. این موضوع بخش کیهان‌شناسی اثر را از بخش مشابه آن در بندهشن متمایز می‌سازد (بویس، ۱۳۹۵: ۱۸۷). از دیدگاه زادسپرم،

آموزه‌های دین زردشتی برای بقا و ماندگاری در آن شرایط سخت، نیاز به بازتعریف و بهره‌گیری از علوم مکاتب دیگر را داشت. به عبارتی او خواستار به روزرسانی آموزه‌های زردشتی بود و به همین منظور به سراغ علوم یونانی رفت که از اواخر دوره ساسانی جایگاه خود را در منابع علمی و ادبی ایران حفظ کرده بودند.

فصل‌های سی و چهارم و سی و پنجم، درباره فرشگرد (ساختن جهان در آخرالزمان) است و در آن زندگی مردم در پایان جهان و شباهت این زندگی با آن‌چه در آغاز آفرینش بوده است، توصیف می‌شود (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۶ پیش‌گفتار). از دیدگاه راشدمحصل، این دو فصل پایانی پر از تشبیهات و استعارات زیبا، جملات کوتاه و روان است و باید آن‌ها را از نثرهای زیبای دوره میانه فارسی به شمار آورد. مؤلف در انتهای این مبحث به توصیف نبردهای پایان‌جهانی پیش از رستاخیز پرداخته که به مدت سه ماه و در سه حالت مختلف طول خواهد کشید و با تغییرات متعدد آب و هوایی مانند بارش باران و وزش باد همراه است:

«هنگامی که سه‌ماه به رستاخیز مانده است، همانا نبردی بزرگ روی دهد، هم‌چنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانه‌روز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی‌شبانه‌روز آن به صورت باران خرفسترکش (کشنده جانداران زیانکار) بود، سی‌شبانه‌روز به صورت تابش شب‌نم که بدان گیاه رویید، سی‌شبانه‌روز به صورت باد که آب را براند، زمین را پست و بلند و، گود و هموار بکرد. اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و وزیدن باد، آب افزای بود، آن‌که در پایان است با تابش و گرمای آتش و باد شگفت، آتش‌افروز است.» (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۶۲).

۲-۸. دادستان دینی

دادستان دینی، به معنی مجموعه آرای دینی است و شامل پاسخ‌های منوچهر - برادر زادسپرم - به پرسش‌های روحانیون زردشتی است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۵۱). مؤلف در کتاب کوشیده به پرسش‌های دینی، پاسخ‌های سنتی بدهد که بازتاب عقاید قدیمی است، مخصوصاً در مورد موضوعاتی که مورد مناقشه روحانیون و مردم عادی بوده یا در معرض فراموشی بودند (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۸۲). در مجموع نود و دو پرسش در زمینه‌های

مختلف مطرح شده است که گاهی یکنواخت و طولانی است و فهم آن‌ها دشوار است (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۸۲). پرسش‌های ۳۴ تا ۳۶ دربارهٔ پایان جهان و رستاخیز است. در برخی پرسش‌ها (پرسش‌های ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۶۲) مسائل و چالش‌های مختلفی که زردشتیان در قرون اولیهٔ اسلامی با آن روبرو بوده‌اند، مطرح شده است و کتاب از این جهت اهمیتی خاص دارد. پرسش‌های ۴۰ و ۴۱ دربارهٔ اعتقاد به دین زردشتی و بی‌اعتقادی به آن، پرسش ۵۲ دربارهٔ معامله با کافران و پرسش ۶۲ دربارهٔ مجاز و غیرمجاز بودن گرفتن دارایی از کافران است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۵۲-۱۵۳).

بنابراین رویکرد دادستان دینی بر مبنای حفظ یکپارچگی و اتحاد درونی جامعهٔ زردشتی در مواجهه با مسلمانان بود. از آن‌جا که همواره احتمال تقابل زردشتیان و مسلمانان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وجود داشت و این امر به بقای دین زردشتی آسیب می‌زد، مؤبدان در متون دینی خود تلاش می‌کردند با درنظرگرفتن شرایط موجود و بدون آن‌که به اصول دین و احکام اجرایی آن خدشه‌ای وارد شود، زمینهٔ تعامل و سازش جامعهٔ خویش را با مسلمانان فراهم کنند. از دیدگاه آن‌ها، دیانت زردشتی با حفظ سنت‌ها و پرهیز از هرگونه تغییر و اصلاح، می‌توانست به حیات خویش ادامه دهد.

۲-۲-۹. دینکرد

دینکرد پرچم‌ترین و متنوع‌ترین نوشتهٔ پهلوی است و دربردارندهٔ آمیزه‌ای گسترده از موضوعاتی است که مربوط به زمان‌های مختلف هستند. نگارش این اثر را به دو نویسنده نسبت می‌دهند که هر دو از روحانیون بزرگ فارس در دوره‌های مختلف بوده‌اند (امریک و ماتسوخ، ۱۳۹۳: ۱۷۱). یکی از آن‌ها، آذرفرنبغ فرخزادان بود که در قرن سوم هجری می‌زیسته است. او همان کسی است که در حضور مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸هـ)، با زردشتی مسلمان شده‌ای به نام عبدالله مناظره کرد و شرح آن در رساله‌ای به نام گجستک ابالیش آمده است. کتاب هفتم دینکرد از حیث مضامین پایان‌جهانی دارای اهمیت زیادی است. این متن افزون بر شرح مفصل زندگانی زردشت، به حوادث پس از زردشت تا پایان جهان، مانند حمله اسکندر، پراکنده شدن اوستا، اقدامات تنسر و خسرو اول پرداخته است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۳۶). در ادامه، پایان‌یافتن حکومت ایرانیان بر ایران‌شهر، تخریب و ویرانی

آن و انحطاط اخلاقی و رفتاری جامعه در شرایط پایان‌جهانی شبیه فاجعه‌ای بیان می‌شود:

«و از آن سرزمین جنگ از میان نرود و نه آن تگرگ وارون و نه آن بدی باژگون... از میان رفتن خدایی مردم بر یکدیگر و ویرانی جای‌ها و روستاها بر اثر نیاز بسیار... پای بندنبودن به داشتن دین‌یزدان، نزاری و درد و باشگونی به‌دینان و آزار و خروش دین‌برداران... و نابودکردن نیکوکاری در بسیاری از سرزمین‌های ایران... و این که شمرده‌شد، اندکی است از بیش و بسیار چیز که از اوستا رسیده است پس از گشتاسب تا فرجام‌یافتن خدایی ایرانیان از ایرانشهر. جهانیان آگاه‌اند که آن‌چه نوشته شده است، روی داده است» (دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۶۲-۲۶۶).

کتاب با شرح مفصلی از حوادث و رخداد‌های مرتبط با دوران سه موعود زردشتی و بازسازی جهان مطابق با دوران نخستین آفرینش (فرشگرد) و وعده پیروزی نهایی اهوره‌مزدا به پایان می‌رسد:

«در فرجام پنجاه و هفت سال اهریمن دروغ نابود شود فرشگرد و تن پسین بپاشد. همه آفریدگان نیک به پاکی و درخشش بسیار سامان یابند... آن‌گاه، من که اورمزد، فرشگرد را به کام اندر جهان بدهم همیشه زنده، و پیوسته سودمند و پیوسته کامه خدای» (دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۸۲).

۲-۳. پایان جهان از دیدگاه متون پساساسانی و دیانت زردشتی

بنابر سنت زردشتی، طول تاریخ جهان دوازده هزار سال است. نخستین سه‌هزار سال دوره آفرینش اصلی است؛ دومین سه‌هزاره بنا به خواست اهوره‌مزدا سپری می‌شود و گیتی آفریده می‌شود؛ سومین سه‌هزاره، دوران آمیختگی خواست خیر و شر است، و در چهارمین دوره، اهریمن شکست خواهد خورد. پس جهان شش هزار سال پیش از حمله اهریمن وجود داشت. به مدت سه هزار سال جهان در حالت مینویی محض بود و به مدت سه هزار سال شکل مادی داشت که با حالت مینویی پیوسته بود. حمله اهریمن به جهان همه بدی‌های اخلاقی و جسمانی را در آن ایجاد کرد (هینلز، ۱۳۶۸: ۹۵).

«پس، اهریمن با همه نیروهای دیوی به مقابله روشنان برخاست... آسمان را که به ستاره پایه ایستاده بود به تهیگی فرو کشید... چون مگسی بر همه آفرینش بتاخت. جهان را به نیمروز چنان سخت تیره بکرد چونان شب تیره... او آز و نیاز و سیج، درد و بیماری و هوس را بر تن گاو و کیومرث فراز هشت... تا آمدن اهریمن شش‌هزار سال زمان گذشته بود؛ سه هزار سال به مینوئی و سه هزار سال به صورت مادی، در پاکی...» (بندهشن، ۱۳۸۰: ۵۲-۶۵).

بر این اساس، عمر جهان مادی (گیتی) نه هزار سال است که به سه دوره سه هزار ساله تقسیم شده است. بُنْدَه‌شَن (آفرینش) نخستین دوره از ادوار سه گانه مادی است. با حمله اهریمن، دومین دوره که موسوم به دوره گُمِیَزِشَن (آمیزش) است آغاز می‌شود و طی آن، جهان آمیزه‌ای از نیک و بد است (بویس، ۱۳۹۵: ۵۰). آخرین دوره سه هزار ساله که در آن بدی شکست می‌خورد، دوره‌ای است که با تولد زردشت آغاز می‌شود و در پایان هر هزاره یکی از منجیان زردشتی ظهور می‌کند (هوشیدر، هوشیدرامه و سوشیانت). به عقیده زردشتیان ما در دوره پایانی تاریخ جهان زندگی می‌کنیم (هینلز، ۱۳۶۸: ۱۰۵).

احتمالاً زردشت نخستین کسی در جهان بود که مفهوم پایان زمان را در ذهن خود پرورش داد. پایان زمان یعنی پایان یک دوره زمانی تاریخی درون چارچوب ابدیت که به دنبال آن توقی جاودانه در بسیاری از تغییرات و تحولات جامعه بشری مانند زادن و مردن رخ می‌دهد. این ایستایی وقتی به پایان می‌رسد که فرَشْگَرْد (دوران شکوهمندی) با شکست اهریمن آغاز می‌شود و اهوره‌مزدا شهریاری خویش را بر زمین گسترش دهد (بویس، ۱۳۹۰: ۱۴۲-۱۴۳).

جوهر تعلیم و روح آیین و اساس فکری زردشت، ثنویت - دوگانگی بن‌های آفرینش - است. از دیدگاه او، جهان عرصه تقابل دو قوه خیر (اهوره‌مزدا) و شر (اهریمن) است که این تقابل نه فقط در امور معنوی و اخلاقی، بلکه در قلمرو امور مادی و جسمانی نیز تجلی دارند (ولی و بصیری، ج ۳، ۱۳۷۹: ۱۴۹). به عبارتی، پایان جهان به طور کامل در گیتی رخ می‌دهد. رویدادهایی که به نوسازی جهان و وقوع آخرالزمان می‌انجامند، مرحله‌ای در تاریخ جهان هستند که در آن، نبرد میان دو اصل اخلاقی یعنی خیر و شر، به شدیدترین مرحله

می‌رسد، حیات مادی رو به تباهی و زوال رفته و جهان بدترین وضع خود را می‌گذراند، آنگاه مرحله فرجامین پایان جهان فرا می‌رسد و گیتی دچار دگرگونی می‌شود. این جهان، دیگر جهان «آمیخته» نیست، بلکه از وجود اهریمن پاک شده و تعالی یافته است (شاکد، ۱۳۹۳: ۹۳).

از دیدگاه هستی‌شناسی، تفاوت اهوره‌مزدا و اهریمن در آن است که اهوره‌مزدا به واسطه ایزدان و آمشاسپندان، در جهان مادی حضور دارد، حال آن که اهریمن همتایی در گیتی ندارد و نمی‌تواند صورت مادی «گیتی» داشته باشد (هینلز، ۱۳۶۸: ۸۳)، حضور اهریمن در جهان، بر مبنای یک واقعیت هستی‌شناختی نیست، بلکه فقط پدیده‌ای انسان‌شناختی یا روان‌شناختی است که در آن اهریمن خصلتی غیرمادی دارد و گیتی به عنوان عرصه پرورش مناسبی برای قدرت‌های ویرانگر او به کار می‌رود (شاکد، ۱۳۹۳: ۱۲۲). این قدرت‌های ویرانگر با نفوذ در جسم و جان آدمی باعث زوال و تباهی او می‌شوند.

بینش زردشت از تحولات پایان جهان، مانند بسیاری از آموزه‌های وی اصیل بود و در نواندیشی‌های او ریشه داشت، مانند پایان کامل زمان و تاریخ، نابودی همیشگی روح پلیدی، رستاخیز عام مردگان و برقراری ملکوت جاودانه خداوند بر زمین (بویس، ۱۳۹۰: ۱۴۳). وی مردم را به آغاز آخرین دوران جهان خلقت بشارت داد و به آن‌ها گوشزد کرد که در پایان این دوره سه هزار ساله، نیک و بد از یکدیگر جدا می‌شوند و هر یک به مکافات اعمال خود می‌رسند. او برای مبارزه با بدی و برقرار ساختن ملکوت خداوندی، همه را به پیروی از دین خود دعوت کرد (باقری، ۱۳۹۵: ۳۸). دقت در ادبیات پیشگویانه در باب سوشیانت نشان می‌دهد که باور به موعود در اندیشه‌های زردشتی عمیقاً مبتنی بر اسطوره‌های بازگشت به عصر زرین است؛ زیرا مهم‌ترین وظیفه سوشیانت بازسازی گیتی بر مبنای الگوی نخستین آن «فرشگرد» است که این امر با نگرش دوری و نه خطی به تاریخ انطباق دارد (آقایی، ۱۳۷۹: ۱۲۴).

«اهریمن و آز، بدان دعای گاهانی، به شکسته افزاری، از کار افتاده، از آن گذر آسمان که از آن درتاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی افتند... آن سوراخ که اهریمن بدان درتاخته بود، بدان فلز گرفته شود. آن زمین دوزخ را باز به فراخی

گیتی آورند و فرشکرد شود در جهان. جهان، جاودانه و به کام، بی‌مرگ شود»
(بندهشن، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

در واقع، فرشگرد، نقطه اوج تحولی است که از همان ابتدای آفرینش شروع شده و همواره ادامه دارد. در این روند، نیروهای نیک به یاری اهوره‌مزدا در جدال با اهریمن و نیروی وابسته به او، گام‌به‌گام پیش می‌روند تا عاقبت در پایان دوران دوازده هزار ساله، بر آن‌ها چیره می‌شوند. در این هنگام، همه اجزای گیتی، از هرگونه بدی و ناپاکی پالایش شده، بازسازی دوباره گیتی مطابق با دوران نخستین آفرینش انجام می‌شود.

۳. نتیجه

مفهوم آخرالزمان و بسط و توسعه مبانی آن، متأثر از برخی تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران از جمله حمله اسکندر مقدونی و آنگاه اعراب بوده است که در آن دوره‌ها، جامعه ضمن ابراز نارضایتی از وضعیت موجود، امید به رهایی را از دست داد و برای بیان آرزوهای خود و حفظ وحدت درونی جامعه به ادبیات پایان‌جهانی پناه آورد.

صرف نظر از علل متعدد سقوط ساسانیان که می‌توان آن‌ها را از زوایای مختلف در دو دسته عوامل زیربنایی و عوامل شتاب‌دهنده مورد بررسی و تحلیل قرار داد، آن‌چه پس از این رخداد جامعه زردشتی را به خود مشغول داشت، عدم باورپذیری این جامعه نسبت به سقوط ساسانیان و تسلط اعراب بود. اگرچه در دهه‌های نخست پس از سقوط ساسانیان، جامعه زردشتی به اتکای مقاومت‌های محلی و اقدامات نظامی شاهزادگان ساسانی، تلاش می‌کرد امید خود را به بیرون‌راندن اعراب و برقراری مجدد حکومت ملی در ایرانشهر زنده نگه دارد، اما با فروکش کردن پایداری‌ها و ناکامی بقایای ساسانیان، این امیدها از بین رفت و شک و تردید نسبت به دین زردشتی و ناامیدی به آینده‌ای که چشم‌انداز روشنی برای آن وجود نداشت، جای آن را گرفت.

در این شرایط مضامین پایان‌جهانی به کمک زردشتیان آمد و شکل جدیدی از پایداری و مقاومت را در قالب مفاهیم دینی و اسطوره‌ای ارائه داد. به عبارتی عدم باورپذیری شرایط

موجود، دین زردشتی را مجدداً به سوی جهان اسطوره‌ای سوق داد و در آن اسطوره‌ها در قالب مفاهیم پایان‌جهانی و ظهور سه منجی زردشتی در پایان جهان تجلی یافتند. در این شرایط، زردشتیان تفکر احیای حکومت ایرانشهری را کنار گذاشتند و دغدغه‌های خویش را بر مبنای حفظ وحدت و انسجام درونی جامعه زردشتی در چارچوب مضامین پایان‌جهانی پایه‌ریزی کردند. بر این اساس، روحانیون زردشتی در متون پس‌اساسانی به آسیب‌شناسی تحولات جامعه در حوزه‌های مختلف دینی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی پرداختند و با تکیه بر مضامین پایان‌جهانی، آموزه‌ها و تعالیمی را ارائه دادند که جامعه زردشتی برای بقا و ماندگاری در آن شرایط به آن‌ها نیازمند بود.

منابع

- آقایی، مجتبی (۱۳۷۹)، «بازخوانی مفهوم موعود در دین زرتشتی»، *فصلنامه هفت آسمان*، ش. ۷، صص ۱۱۱-۱۲۸.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۲)، *اسطوره زندگی زردشت*، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.
- *ارداویرافنامه* (۱۳۸۲)، آوانویسی، ترجمه متن پهلوی و واژه‌نامه از فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران، نشر معین.
- امریک، رونالد و ماریا ماتسوخ (۱۳۹۳)، *تاریخ ادبیات فارسی، ادبیات ایران پیش از اسلام*، ج ۱۷، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، نشر سخن.
- باقری، مهری (۱۳۹۵)، *دین‌های ایران باستان*، چاپ هشتم، تهران، نشر قطره.
- *بندھشن* (۱۳۸۰)، ترجمه مهرداد بهار، تهران، نشر توس.
- بویس، مری (۱۳۹۵)، *زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها*، ترجمه عسکر بهرامی، چاپ چهاردهم، تهران، نشر ققنوس.
- _____ (۱۳۹۰)، *آیین زرتشت*، ترجمه ابوالحسن تهامی، چاپ چهارم، تهران، نشر نگاه.
- پوردادود، ابراهیم (۱۳۸۹)، *اوستا*، تهران، نشر پارمیس.
- تاوادی، جهانگیر (۱۳۸۳)، *زبان و ادبیات پهلوی، فارسی میانه*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، نشر دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، چاپ سوم، تهران، نشر سخن.
- تونه‌ای، مجتبی (۱۳۹۳)، *فرهنگ الفبایی مهدویت، موعودنامه*، چاپ سی و یکم، قم، نشر مشهور.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶)، *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان*، تهران، نشر سمت.
- چوکسی، جمشید کرشاسب (۱۳۹۳)، *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میرسعیدی، چاپ هفتم، تهران، نشر ققنوس.
- دریایی، تورج (۱۳۹۳)، *شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها و فرجام‌شناختی زردشتی*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران، نشر توس.
- _____ (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، نشر ققنوس.
- *دینکرد هفتم* (۱۳۸۹)، گردآورنده محمدتقی راشدمحصل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *زندبهمن‌یسن* (۱۳۷۰)، تصحیح متن، آوانویسی و برگردان فارسی از محمدتقی راشدمحصل، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- سنگاری، اسماعیل و محسن یعقوبی (۱۳۹۸)، «بررسی، تبیین و تحلیل دیدگاه متون آخرالزمانی زردشتی نسبت به جنبش‌های ایرانی ضدخلافت در سده‌های دوم و سوم هجری»، *الهیات تطبیقی*، سال دهم، شماره بیست و یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۱-۱۶.
- شاکد، شائول (۱۳۹۳)، *از ایران زردشتی تا اسلام*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ پنجم، تهران، نشر ققنوس.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲)، *جنبش‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران، نشر پاژنگ.
- کای‌بار، چس پیتر آسموسن و مری بویس (۱۳۸۶)، *دیانت زردشتی*، ترجمه فریدون وهمن، تهران، نشر جامی.
- *گزیده‌های زادسپرم* (۱۳۶۶)، ترجمه محمدتقی راشدمحصل، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- *متن‌های پهلوی* (۱۳۷۱)، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، پژوهش سعید عریان، تهران، نشر کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۴)، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، نشر ساحل.
- ولی، وهاب و میترا بصیری (۱۳۷۹)، *ادیان جهان باستان*، ج ۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینلز، جان (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه.
- Azarnouche, Samra (2012), «Repères», dans Zoroastrisme le rite pour l'éternité, *Religions & Histoire*, no. 44, Mai/Juin 2012, p. 14-15, Paris.
- Leclant, Jean (2005), *Dictionnaire de l'Antiquité*, Ouvrage publiée avec le concours du Centre National du Livre et de M. Jean Bonna, sous la direction de J. Leclant, Edition de Quadrige et PUF, Paris.
- Malandra, William W. (1983), *An introduction to Ancient Iranian Religion, Readings from the Avesta and Achaemenid Inscriptions*, Minnesota Publications in the Humanities, V. 2, University of Minnesota, Minnesota.
- Messina, Giuseppe (1939), *Libro Apocalittico Persiano ayatkar ī Zamaspiik. Test Pehlevico Parsi e Pazend Restituito, tradotto e commentato*, Roma Pontificio Istituto Biblico, Roma.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و دو، بهار ۹۹، صفحات ۱۰۵-۱۲۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

بررسی و تحلیلی بر آداب و اخلاق شکار حیوانات در عصر صفویه

شهاب شهیدانی^۱

مehshid السادات اصلاحي^۲

متین السادات اصلاحي^۳

چکیده

شکار حیوانات در عصر صفوی، به دلیل علاقه مفرط پادشاهان این سلسله، از اهمیت وافری برخوردار شد که رسوم، تشکیلات و آیین‌های درباری، مناصب و ابزار، آداب و ایام شکار و نیز بازتاب آن در ذوق و آثار هنری و احکام مذهبی و فقهی را شامل گردید که به نوعی فرهنگ، اخلاق و آداب شکار را به وجود آورد. پژوهش حاضر به روش تاریخی توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع دست اول تاریخی، سفرنامه‌ها و نسخ خطی، با عطف به نظریات حوزه اخلاق محیط‌زیست و شکار، پیامدهای زیستی و انسانی آن را در روند تاریخ صفویان بررسی کرده است و به این سوالات می‌پردازد که انگیزه و فرآیند شکار در عصر صفوی چگونه بوده و مخاطرات آن بر محیط‌زیست و گونه‌های حیوانی ایران تا چه اندازه‌ای بوده‌است؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که پادشاهان صفویه شکار را علاوه بر منبع غذایی، شامل فراگیری فنون رزمی، تفریح، سرگرمی و بزم، تشخیص و مشروعیت یافتن و اقناع حس افتخارجویی و جاه‌طلبی می‌دانستند اما با رویکرد اخلاق «انسان‌محوری» در شکار و محیط زیست، و با در نظر گرفتن الگوپردازی حاکمان صفوی و بی‌توجهی به اعتدال در شکار و استمرار و انتقال این میراث به دوره‌های بعدی، پیامدها و تبعات مخربی را به وجود آوردند که باعث تلفات انسانی، خسارت‌های محیط زیستی درباره گونه‌هایی از حیوانات شد.

واژگان کلیدی: اخلاق زیست‌محیطی، شکار، حیوانات، شکارگاه، صفویه.

shahidani.sh@lu.ac.ir

mahshideslahi@yahoo.com

matineslahi@yahoo.com

۱. استادیار دانشگاه لرستان، لرستان- ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران

۳. کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران

The Evalutin and assessment of environmental Ethics the hunting of animals in the Safavid era

Sh. Shahidani¹

M. Sadat Eslahi²

M. Sadat Eslahi³

Abstract

As a result of the excessive interest of the Safavid kings in animal hunting in the safavid era, it was of great importance that the customs, the organization and the rules of the court, bylines and tools, hunting days and its reflections were included in taste and religious artwork and jurisprudential rulings which created a culture of ethics and hunting practices. The current research with a descriptive-analytic approach and based on first order historical sources travelogues and manuscripts has turned to the views of environmental ethics and hunting, the biological and human consequences for the study of the safavid's history and asks of the motivation and process of hunting in the safavid era and its risks to the environment and the extent of danger for different animal species of Iran. The findings of this essay indicate that safavid kings understood hunting in addition to a food source, as something that includes learning martial arts, entertainment ,fun and play, identity markers and legitimization and persuading a sense of pride and ambition albeit, with an anthropocentric ethical approach to hunting and the environment and taking into account the modeling of the safavid rulers and neglecting the moderation of hunting and its continuation and transfer as a heritage to subsequent periods, they created devastating consequences which caused human casualties, and environmental damage to species of animals.

Keywords: Environmental ethics, animals, hunting, hunting ground, Safavid.

1 . Assistant Professor Lorestan University, Lorestan-Iran (Corresponding Author)
shahidani.sh@lu.ac.ir

2 . Master of Science, University of Isfahan, Isfahan-Iran

mahshideslahi@yahoo.com

3 . Master of Science, University of Isfahan, Isfahan-Iran

matineslahi@yahoo.com

مقدمه

شکار به صورت فردی و جمعی یکی از راه‌های امرار معاش و تأمین آذوقه انسان‌ها به شمار می‌رفت. و برای پادشاهان تلفیقی از تمرین جنگ، جنبه آئینی و امری تفریحی محسوب می‌شد که جنبه معرفی و مشروعیت شکوهمندانه شاه در فنون شکار مانند تیراندازی و نخجیرکردن را هم در پی داشت به نحوی که گاه افراد شکار خود را به نام شاه ثبت می‌نمودند. علاقه پادشاهان صفوی به این مقوله، سبب شد تا آنها تشکیلات خاصی را برای شکار ترتیب دهند و حیوانات شکاری را نگهداری و از آنها برای تفاخر و تجمل، هدیه و پیشکش استفاده کنند. علاوه بر آن مناصب متعددی مانند میرشکارباشی، قوشچی‌گری و اُمجدار شکل گرفت که وظیفه آنها نگهداری حیوانات و پرندگان شکاری در قوشخانه بود. با چنین اهمیتی، شکار بی‌رویه و دسته‌جمعی حیوانات، خسارت‌های جبران ناپذیری را به زیستگاه و تنوع زیستی حیوانات وارد ساخت. پیشینه این پژوهش چندان گسترده نیست و هنوز مطالعات منسجم و درخور توجهی درباره شکار و در ارتباط با تاریخ محیط‌زیست ایران انجام نگرفته است. بیشتر پژوهش‌ها ناظر به مقوله شکار در هنرهای صفوی و نقوش شکارگاهی و نمادهای مرتبط با آن است. میرزا امینی و شاه پروری در مقاله بررسی ماهیت وجودی نقش شکار در فرش‌های دوره صفویه (۱۳۹۲) به نمادشناسی و رمزپردازی شکار پرداخته‌اند. صباغ پور آرانی در مطالعه تطبیقی جلوه‌های شکار در فرش‌های صفویه و قاجار (۱۳۸۸) مفاهیم شکار را در فرش‌های دوره صفویه و قاجار مقایسه کرده است و در مقاله دیگر شیرازی و کشاورز تحلیل نقشه فرش‌های شکارگاهی محمدحسین مصورالملکی بر مبنای فرش‌های شکارگاهی دوره صفوی (۱۳۹۰) به بررسی نقشه فرش‌های شکارگاهی مصورالملکی اشاره کرده‌اند. ناگفته نماند که پژوهش‌های عام در حیطه صفویه پژوهی، همچون جلد دوم زندگانی شاه عباس اول (۱۳۴۴) از نصرالله فلسفی به تفریحات شاه عباس اول که شکار، بخشی از آن محسوب می‌شده، به صورت مجزا پرداخته است. با وجود این، پژوهش مستقل و تاریخی تاکنون در مورد شکار در دوره صفویه و تبعات آن از حیث مباحث تنوع زیستی و محیط زیست، صورت نگرفته است.

تعریف و مفهوم شکار

شکار در لغت به معنای صید کردن حیوان و هر حیوانی است که آن را با تیر زده یا با دام می‌گیرند (عمید، ۱۳۶۰ و دهخدا، ۱۳۵۴: ذیل شکار). شکار، برخاسته از نیاز به غذا، مهارت شکارگری، حبّ نفس، سدّ جوع و برتری‌جویی بوده است (خسروی، ۱۳۸۳: ۱۸). و گاهی نیز در زمره امور مقدس و مذهبی تلقی شده است (Gilhus, 2006, p: 121). از لحاظ نمادگرایی، کشتن حیوان نشانه از بین بردن جهل و گرایش‌های پلید و پی‌گرفتن ردپای خداوند و صید است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۵). گاهی شاه، شکارچی-راهبر، نخستین فرد در مبارزه و والاترین کاهن به حساب می‌آمد (کخ، ۱۳۸۲: ۴۲). شکار در نزد هخامنشیان و ساسانیان جایگاه ممتازی داشت که با اقتدار و عظمت شاه، آموزش و پرورش سلطنتی جوانان اشراف جهت مهارت در جنگاوری و افزایش قوای جسمی و بدنی تلفیق و هماهنگ شده بود (بریان، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۱۵ و کریستین سن، ۱۳۸۴: ۴۰۴-۴۰۵: تاجبخش، ۱۳۵۷: ۳۳۰). استمرار این امر در دوره ایران اسلامی نیز مشاهده می‌شود. لسان طبسی در رساله «صیدیه»، بهترین و لایق‌ترین کار و شغلی که سلاطین بعد از رتق و فتق امور و انتظام احوال سپاه و رعیت به آن می‌پردازند را صید و شکار و گشت در صحرا و مرغزار می‌داند (لسان طبسی، ۱۳۹۳: ۴۶). ردپای علاقه‌مندی پادشاهان و مردم عصر صفویه به شکار را می‌توان در متون ادبی و هنری نیز یافت.

زهره می‌بازد عقاب از خنده مستانه‌ام من نه آن کبکم که صید خود کند شاهین مرا

(صائب، ۱۳۶۴: غزل ۱۷۵)

در آثار هنری و صنایع دستی و مخصوصاً نقوش شکارگاهی در قالی دوره صفوی اهمیت بسیاری داشته و گاه به‌مثابه کالایی نفیس به دیگر سلاطین اهدا می‌شد (دپماند، ۱۳۷۹: ۳۰۷). مقوله شکار به متون فقهی نیز راه یافته از جمله شیخ بهایی در «جامع‌عباسی» به احکام فقهی شکار و حرمت شکار بی‌رویه و بی‌رحمانه حیوانات پرداخته است (شیخ‌بهایی، ۱۳۱۹: ۱۰) رساله «خواص‌الحیوان» منبع مهم و ارزنده‌ای درباره جانورشناسی، در دوره صفویه توسط علی‌بن عبدالواسع کامی‌لاهیجی در سال ۱۰۳۳ ه‍.ق نگاشته شده است که اطلاعات ارزنده‌ای درباره جانوران بومی لاهیجان دارد (کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۲۰). فرایند

شکار شامل دو ویژگی ظاهری و محتوایی است در نوع اول ابزار شکار، نحوه تربیت پرندگان و حیوانات شکاری و محل آنها و در نوع دوم انگیزه‌های شکار است که می‌توان ردپایی از اخلاق محیط‌زیست و شکار را در این رابطه بررسی نمود.

ابزار، وسایل و حیوانات شکاری در دوره صفویه

برای شکار حیوانات از سلاح‌هایی نظیر تبر، شمشیر و دشنه‌های فلزی، تیر و کمان استفاده می‌شد (نسوی، ۱۳۵۴: ۳۶ و ۳۸). همچنین شکار با تفنگ، مرغان شکاری و تازی‌های صیاد، آزاد بود و درواقع هرکس می‌توانست با هر وسیله‌ای که در دسترس داشت به شکار بپردازد (شاردن، ۱۳۷۴: ۷۵۳ / ۲). اغلب پادشاهان صفوی در تیرافکندن با کمان و تفنگ مهارت بیشتری نسبت به دیگر وسایل شکار داشتند (سانسون، ۱۳۷۷: ۸۱). این گونه ابزار بیشتر مورد استفاده حیواناتی بود که تیزرو و نزدیک شدن به آنها برای شکار میسر نبود. در بعضی اوقات از شمشال، تفنگ سر پُر و سنگین (عمید، ۱۳۶۳: ذیل شمشال) در شکار استفاده می‌کردند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳).

با توجه به هزینه نگهداری و تربیت پرندگان شکاری در دوره صفویه، این عمل بیشتر توسط دربار انجام می‌گرفت. نحوه تربیت شکار پرندگان شکاری به گونه‌ای بود که هرکدام از آنها با توجه به نوع جثه و نوع حیوان شکار شونده تعلیم و پرورش می‌یافت. پرندگان شکاری برای متوقف ساختن سواره در حال تاخت هم تربیت شده بودند. باز، قرقی، چرغ^۱ و پرندگان شکاری از جمله پرندگان شکاری بودند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۴ و فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۲۸). پرندگان شکاری در ایران هر روز تعلیم می‌دیدند و علاوه بر پرندگان، برای حیواناتی چون گراز، گورخر، روباه، خرگوش و حیوانات شکاری دیگر هم تعلیم می‌دادند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۴ و (شاردن، ۱۳۷۴: ۷۵۴ / ۲). گاه شکارچیان با اسب شکار را چندان دنبال می‌کردند که حیوان خسته و درمانده شود، آن گاه پرنده شکاری را به سوی او رها می‌کردند و پرنده او را تعقیب نموده تا شکارچی به طعمه برسد (شاردن، ۱۳۷۴: ۷۵۴ / ۲). به این دلیل که بزهای وحشی حیوانات سبک و تیزروی بودند، مجبورند آنها را با تفنگ شکار کنند. شکارچیان برای تسریع

۱. «چرغ از شکارگران سیه چشم است و در کوه و دشت و کناره‌های دریا زندگی می‌کند. علت این نامگذاری به سبب چرخیدن و دور زدن این مرغ است در پرواز. وی به حیواناتی چون کلنگ، غزال و خرگوش حمله می‌کند» (پورداوود، ۱۳۲۶: ۳۱۴).

در امر شکار، شترانی را برای دنبال کردن بزها تربیت نمودند که بعد از زخمی شدن شکار، آن را دنبال می‌کند و بعد از صید، منتظر صاحبش می‌ماند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۵۷). شکار غزال توسط یوز صورت می‌گرفت. سوارکار، یوز را بر ترک اسب می‌نشاند و با دیدن غزال او را رها و یوز بسیار سریع او را خفه می‌کرد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۵).

همچنین شکار را با حیواناتی نظیر شتر و یوز و در موارد خاص و نادر، حیواناتی مانند شیر، پلنگ و دیگر درندگان که تربیت می‌شد، انجام می‌دادند (کاری، ۱۳۴۸: ۶۷-۶۸). گاهی نیز سگ‌های شکاری به شکار خرگوش و پلنگ‌های تربیت شده برای شکار بزهای کوهی، گوزن، گرگ و خوک فرستاده می‌شد (سانسون، ۱۳۷۷: ۸۰).

پرندگان شکاری در مراسم شکار پادشاهان صفویه، مورد استفاده قرار می‌گرفت. هریک از پرندگان و مرغان شکاری در جای مخصوصی تربیت و نگهداری می‌شد. محلی که در آنجا قوش و باز تربیت می‌شد، بازخانه یا قوش‌خانه می‌نامیدند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۵۳). باغ‌قوشخانه منحصر به شخص پادشاهان صفویه بود و هریک از بازها مربی و نگهبان مخصوص به خود را داشت (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/ ۱۵۲۴ و تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳ و ۳۴ شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۵۲). محل نگهداری قوش‌ها و پرندگان شکاری نقش بسزایی در نحوه تعلیم شکار و مدت عمر آنها داشت. قدشخانه، دارای ساختمان یا پناهگاهی هواگیر و روشن بود به نحوی که به سادگی پاک و تمیز می‌شد (فورد، ۱۳۷۶: ۲۰-۲۱). این پرندگان قیمت گران‌بهایی داشتند و شامل قرقی، قوش، سنقر، قوش نر، بالابان و شاهین بود.

بسیاری از اعیان و اشراف صفویه متناسب با شأن و منزلت خویش، پرندگان شکاری را نگهداری می‌کردند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۵۳). پرندگان شکاری در دوره صفویه، در بازخانه یا قوشخانه بنا بر نوع شکار حیوانات، نگهداری و تربیت می‌شدند. علاوه بر باغ‌قوشخانه، در کاخ میرشکارباشی و قصر تفنگچی آقاسی پرندگان شکاری متعددی نگهداری می‌شد (شاردن، ۴/ ۱۵۲۴). در بازخانه شاهان صفویه، مشخصات حیوانات شکاری را که به دربار تقدیم شده یا شاه به دیگران اعطا می‌کرد، ثبت می‌کردند (شاردن، ۴/ ۷۵۳). هرکدام از این پرندگان شکاری، مخصوص شکار حیوانات خاصی بود؛ بعضی برای شکار گراز، گورخر، غزال و برخی دیگر برای شکار درنا، کلنگ، غاز، کبک و تیهو تربیت شده‌اند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳).

صفویان و نظریه اخلاق انسان محوری (Anthropo- centrism) در شکار

رعایت حقوق حیوانات و حفظ گونه‌های مختلف آنان، از جمله موضوعاتی است که در حوزه اخلاق محیط زیست (Applied Ethics) قرار می‌گیرد (کرمی و نقی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲). از یک نظر نه تنها حیوانات، بلکه تمام آنچه روی زمین وجود دارد، مانند کوه، دریا، حیوانات و گیاهان نیز دارای حقوق‌اند (خوشیاری حاجی بابا و مجدی، ۱۳۹۲: ۱۷۴). «اخلاق محیط زیست شامل مطالعه رابطه انسان با آنچه که جزیی از محیط زیست یک موجود اخلاقی است، می‌شود» (بنسون، ۱۳۸۲: ۴۰). اخلاق محیط زیست، فضایل و رذایل اخلاقی ناظر به روابط انسان با محیط زیست را تحلیل می‌کند (شریفی، ۱۳۹۶: ۲۵). در اخلاق زیست محیطی، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که مهمترین آن از حیث ارتباط با این گفتار، اخلاق «انسان‌محور»، «جانورمحور» و «اخلاق ملاحظات جهانی» است. طرفداران دیدگاه «جانورمحور» (Zoo- centrism) معتقدند، همه حیوانات و یا دست کم گونه‌ای از حیوانات باید در ملاحظات اخلاقی به‌طور مستقیم در نظر گرفته شوند (بهرام‌پور، ۱۳۹۰: ۴۷). لذا نوع رفتار انسان‌ها و محیط‌زیست بر گونه‌های جانوری تعیین کننده این اخلاق می‌باشد (Fabricius, 2001: p 6). بررسی‌های فلسفی - اخلاقی یا فرهنگی در این زمینه را باید وابسته به درک انسانی از شکار، دید غیر انحصارگرایانه جامعه به حیوانات (آشنایی و اهمیت حقوق جامعه با حقوق حیوانات)، فرهنگ دینی و همچنین سبک زندگی افراد در هر منطقه دید (Recreational, 2009: p 157). دیدگاه اخلاق ملاحظات جهانی (Universal consideration) که مکمل دو دیدگاه فوق است، همه موجودات را در حوزه ملاحظات مستقیم اخلاقی وارد می‌کند. حامیان این دیدگاه بر این باورند که همه پدیده‌ها با هم ارتباط دارند، از این رو همه پدیده‌ها، ارزش ذاتی و منزلت اخلاقی مستقیم دارند. در تعریف این دیدگاه گفته شده است: «ملاحظه عام یعنی توجه به همه موجودات از هر نوع با هدف تعیین تکلیف اخلاقی مستقیم ناشی از ارتباط با آنها، باید به عنوان یکی از اصول محوری سازنده عقلانیت عملی قلمداد کرد» (Nelson, 2001: p 466). دیدگاه اخلاق همه چیز، به عبارتی رعایت اخلاق در تمام موجودات را شامل می‌شود. اما به لحاظ تاریخی اولین دیدگاه در اخلاق محیط زیست، همان اخلاق «انسان‌محور» است که در آن سیاست‌های زیست محیطی تنها براساس تأثیرگذاری بر انسان ارزیابی می‌شود. این دیدگاه سودجویانه، تنها به

منافع انسان توجه می‌کند و به گونه‌های زیستی توجه خاصی ندارد و پیامدهای گوناگون مساله زیست محیطی را در بستر لذت و آلم انسان‌ها محاسبه کند و تنها برای انسان‌ها ارزش ذاتی قائل باشد (بهرام پور، ۱۳۹۰: ۴۴-۴۵). در این دیدگاه، فقط انسان‌ها هستند که حق و حقوق مستقل دارند و حقوق دیگر موجودات در ارتباط با انسان تعریف می‌شود (Nelson, 2001: p 445) در واقع این رفتار انسان است که زیست محیط را تعریف و چارچوب نحوه استفاده از آن را تعیین می‌کند. دامنه این امر تا به حدی است که نوعی از شکار وجود دارد که به آن شکار یادگاری می‌گویند، در این نوع شکار شخص برای سرگرمی به دنبال شکار گونه‌های نادر، یا گونه‌های در خطر انقراض هستند (Erik Cohen, 2014: p 3-4). با اینکه نتیجه شکار کشتن جاندار است، با این حال شکارچیان معمولاً بیان می‌کنند که حیوانات را دوست دارند و یا اینکه آنچه برای آنان مهم و سرگرم کننده است تعقیب شکار و مهارتی است که در رسیدن به شکار نهفته است (Stebbins, 1982: p 251). در واقع مورد اخیر نیز از «انسان‌محوری» شکار نمی‌کاهد.

در خصوص ارتباط این نظریه با نوع شکار در عصر صفویان باید گفت؛ اگر به فهرست مبسوطی از ابزار و وسایل شکار، که در سطور فوق اشاره گردید و یا انگیزه‌ها، مناصب و تشکیلات شکار و مخاطرات آن که در پی خواهد آمد، توجه شود، به وفور اخلاق «انسان-محوری» شکار در این دوره قابل مشاهده است. این رویه «انسان‌محوری شکار» هرچه به سمت بالای هرم، یعنی شاه و اطرافیانش می‌رود خود را بیشتر نمایان ساخته است.

شکار در خدمت مفهوم قدرت و شکوه شاهان صفوی

برگزاری شکار توسط پادشاهان، آمادگی رزمی و ایجاد ترس و دلهره در دل دشمنان، در کنار جشن و تفرج را نشان می‌داد (مجبی، ۱۳۷۷: ۱۰). شاه اسماعیل اول برای نشان دادن این امر، دستور ساختن مناره‌هایی با سر شکار در قصر زمستانی‌اش در خوی داده بود (باربارو، ۱۳۴۹: ۱۶۵). شاه عباس اول برای اینکه به شکار اظهار علاقه کند و آن را به مردم نشان دهد بعضی از تیرها را برمی‌داشت و با دست آزمایش می‌کرد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۳۳-۲۳۴). پادشاهان صفویه، تشکیلات عالی برای شکار داشتند و زمانی که از شکار برمی‌گشتند، تعدادی از بزرگان دربار، با صفی منظم ردیف می‌شدند. آنچه بر جلال و شکوه

این منظره می‌افزود، پرنده‌های شکاری بود که با الماس و سنگ‌های قیمتی آراسته، یا بوسیله کلاهک‌های مروارید دوزی شده تزیین می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳ و کشیشان ژزوئیت، ۱۳۷۰، ۱۰۱). علاوه بر پادشاهان صفویه، بزرگان و صاحب‌منصبان دربار، نیز تشکیلات مخصوص شکار را داشتند؛ پرندگان گرانبهایی نظیر باز یا شاهین، در همراهی شخصیت‌های والا مقام، نقش به‌سزایی داشت (شاردن، ۱۳۷۴: ۸۱۸/۲). هرچه این حیوانات شکاری نایاب و گرانبهاتر بود، فرد ارزش بالاتری نسبت به دیگر صاحب‌منصبان داشت. تشخیص یافتن، و مهارت در امر شکار باعث می‌شد که گاهی شاهان صفویه، سفیران و سیاحان کشورهای دیگر را برای شکار با خود همراه کنند. برادران شرلی در هنگام رسیدن به شهر کاشان به همراه شاه عباس اول به شکار پرداختند (برادران شرلی، ۱۳۶۳: ۸۷). شاه صفی در سال ۱۰۴۷ هـ ق ایلچی شاه جهان، والی هندوستان را به همراه خود به مجالس بزم بُرد و در شکارگاه وی را مورد شفقت و عنایت خویش قرار داد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۹). وی همچنین سفرای تاتارستان، روسیه و هند را همراه خود به شکار بُرد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۵). تاورنیه به همراه شاه عباس دوم به شکار رفت (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۵۲). شاه عباس ثانی برای نشان دادن هنرنمایی در امر شکار، ایلچی هندوستان را با خود همراه ساخت و مهارت و توانایی وی مورد تحسین ایلچی قرار گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۳۱-۴۳۲). بدیهی است که امر تفاخر در شکار به شدت بر انسان‌محوری متکی است. در این فرایند، حیوان تنها از حیث شکار شدن و در راستای بزرگ‌نمایی شاه و دیگران ارزشمند است.

مناصب شکار در تشکیلات دوره صفویه

با توجه به گسترش شکار پادشاهان و دربار صفویه، مناصب متعددی مانند میرشکارباشی، اُمَاجدار و قوشچی‌گری شکل گرفت که هر کدام از آنها با توجه به نوع وظیفه شان، مکمل همدیگر محسوب می‌شدند. میرشکارباشی که افراد زیادی در سراسر کشور زیر فرمان وی بودند، یکی از مناصب شکار بود که با توجه به رونق شکار اهمیت یافت. وی وظیفه قوشچی‌باشی را انجام می‌داد و پرندگان، سگ‌های شکاری و قوشخانه تحت نظر وی نگهداری می‌شدند (شاردن، ۱۳۷۴: ۳ / ۱۲۲۵-۱۲۲۶ و تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۴۷ و فلسفی، ۱۳۴۷، ج ۲: ۴۰۵). در زمان شاه سلیمان (۱۰۴۵-۱۰۷۳ هـ ق) هشتصد باز در قوشخانه وجود

داشت که برای نگهداری از آنها فقط یک نفر مخصوص را مشخص کرده بودند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۳). در کنار منصب میر شکارباشی، أماجدار در دربار صفوی، به تمامی غلام‌بچه‌ها و کارکنان دربار تیراندازی آموزش می‌داد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۵۰ / ۲). منصب قوشچی‌گری در ردیف‌های پایین مناصب بشمار می‌رفت (ترکمان، ۱۳۸۳: ۱۷۳۲ / ۲) موجب سالانه میرشکارباشی، هشتصد تومان و همه‌ساله از گروه‌های مختلف و ساکنین شهرها مقداری پول، به عنوان انعام دریافت می‌کرد. علاوه بر آن اراضی ممالک عموماً از طریق تصدی یا عایدی به مناصب اداری خاصی تعلق می‌گرفت که البته میرشکارباشی هم از این امر مستثنی نبود (متی، ۱۳۹۳: ۱۴۸). امیرشکارباشی (رئیس شکار) بخشی از درآمد خود را از ابهر، قزوین و سلطانیه دریافت می‌کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۱۶) امرای عالیجاه و حکام ممالک دیگر، هرساله یک مرتبه می‌بایست حیواناتی را اعم از شکاری و غیر شکاری برای میرشکارباشی ارسال می‌کردند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۸۵). اگرچه مناصب شکار در این عصر، با اهمیت و درخور توجه بود اما از حیث ملاحظات اخلاقی صیانت از جانوران، شامل حال همه حیوانات نمی‌شد بلکه تمامی این تشکیلات در خدمت اقناع شخص سلطان یا شکارچی قرار داشت. از سوی دیگر چرخه شکار و شکارچی به نوعی بود که هزینه نگهداری حیوانات شکارچی گرانبها، برای همگان امکان‌پذیر نبود و نیز نگهداری این حیوانات، مسلزم وجود شکار بود.

هدیه و پیشکش در شکار

اگر بنابه تعدیل در افراط شکار توسط شاهان صفوی هستیم باید پذیرفت که پرندگان شکاری از جایگاه و ارزش بالایی برخوردار بودند و گونه‌های کم‌یاب این پرندگان و حیوانات ارزشمند بود. در این قسمت گاهی بنابه ارزش و زیبایی پرندگان شکاری، از آنها مراقبت شدیدی انجام می‌پذیرفت و می‌توان گفت بیشترین رعایت حقوق حیوانات تنها در این نوع اتفاق می‌افتاد اما به نظر می‌رسد که این امر از حیث حقوق جاندار و محیط زیست نبود بلکه صرفاً از دریچه نگاهداری حیوان شکارچی برای شکار بود. هدیه دادن که در بین پادشاهان و درباریان صفویه جزو عرف و مناسبات شاهانه بود و در واقع بیشتر روابط سیاسی و اجتماعی شامل مبادله هدایا و پیشکش بود (دلواله، ۱۳۷۰: ۲۳۱ و متی، ۱۳۹۳: ۴۰) شامل

پرنندگان گرانبها شکاری نیز می‌شد. شاه‌طهماسب به محمد خان شرف الدین اقلی در باب پذیرایی از همایون، پادشاه معزول گورکانی «شنقار و باز و چرغ^۱ و باشه و شاهین و بحری... پیشکش نمود» (حسینی مرعشی تبریزی، ۱۳۷۰: ۴۰۰) مرغان و پرنندگان شکاری از جمله هدایای نفیسی بود که شاه عباس اول به بزرگان مورد اعتماد و حاکمان ایالات می‌داد و یا از دیگران دریافت می‌نمود (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/ ۷۵۳ و تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۷ و شاردن، ۱۳۷۴: ۴/ ۱۵۸۰ و ۱۵۸۱ و تاریخ عباسی، ۱۳۶۶: ۳۰۰). شاه عباس اول در نامه خود به پادشاه روسیه از وی تقاضای باز شکاری (شنقار) کرد و پادشاه روسیه هم با درخواست وی موافقت کرد (نوبی، ۱۳۷۷: ۲۰۹). دلاواله می‌نویسد که سفیر اسپانیا برای ادای احترام در مقابل پادشاه صفویه، تعدادی باز شکاری و پرنده‌گانی شبیه به آن هدیه داد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۳۲-۲۳۳). استفاده از این پرنندگان با دستکشی به نام بهله انجام می‌گرفت که دستانه یا دستانه از جنس چرم و مخصوص بازداران و میرشکاران بود (منشی قمی، ۱۳۶۳: ۵۴ و فورد، ۱۳۷۶: ۶۸). گوشت شکار نیز در بعضی موارد از سوی دربار صفوی در قالب هدیه و پیشکش به دیگران اعطا می‌شد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۰۸). گاه بهای هرچه به شاه هدیه داده می‌شد در مقابل پرداخت می‌شد و نیز در صورت مردن هدایای شکار سفیران در طول سفر، باید سر و بالش را به دربار ببرند، تا آن را در شمار مرغان زنده خود به حساب نیاورند (شاردن، ۱۳۷۴: ۷۵۳/۲).

پیامدهای غیراخلاقی شکار

تلفات انسانی شکار

اوج «انسان‌محوری» در شکار را می‌توان در دو مقوله شکار شاهی و تلفات انسانی و آسیب به زیست حیوانات از طریق شکار دسته‌جمعی دانست. در نوع نخست باید به انسان-محوری مفرط و خودسرانه شاه و اطرافیانش و در نوع دوم به بی‌اعتنایی مطلق در رعایت حقوق حیوانات توجه نمود. اگرچه شکار منحصر به پادشاهان صفویه نبود؛ شاردن بیان می‌کند که مردم در دوره صفویه در زیر زین اسب خود طبل‌های کوچک قرار می‌دادند تا در

۱. مرغی است به بزرگی شاهین که بیشتر در بلاد شمال است و در زمره پرنده‌گام با ارزش بوده است که قیمت گزافی دارد (کامی لاهیجی، ۱۳۹۳: ۱۹۳-۱۹۵).

گشت و گذار صحرا، با به صدا درآوردن آن، پرندگان را فریب و از این طریق آنها را شکار کنند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/۷۵۵). اما شکار شاهی، امری متفاوت بود که تبعات مخرب انسانی نیز داشت. در بسیاری از موارد شکار پادشاهان صفویه به همراه مردم آن مناطق صورت می‌گرفت که غالباً روستائیان بودند که محیط شکارگاه را مهیا می‌کردند. شاه عباس اول در سال ۱۰۰۱ق/ ۱۵۹۳م در منطقه‌ای به نام چال سیاه از بیلاقات اطراف اصفهان فرمان داد تا مردم آن ناحیه در امر شکار با وی همراه شوند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۶۹). روستائیان در کنار اردوی شاهی موظف بودند که شکارگاه را آماده سازند. وی در سال ۱۰۰۳ق/ ۱۵۹۵م در گیلان به شکار پرداخت و حدود ۱۰ هزار نفر از روستائیان این ناحیه را برای انجام کار به خدمت گرفت (ترکمان، ۱۳۸۳: ۴۹۳/۱). شکارهایی که در نواحی زندگی روستائیان بود، سختی و مشقت فراوانی برای آنها داشت زیرا چند روز از زندگی و امورات خود را صرف همراهی پادشاه در منطقه می‌نمودند.

شکار برای صفویان، منحصر به یک فصل نبود و گاهی پادشاهان صفوی بدون در نظر گرفتن شرایط آب و هوایی به شکار می‌پرداختند که همین امر خسارت جانی و مالی برای مردم داشت. به‌گونه‌ای که شکار حتی در زمستان هم ادامه داشت و شدت برف و سرما بر تصمیم پادشاهان در شکار حیوانات تأثیری نداشت (سانسون، ۱۳۷۷: ۸۱). می‌توان به شکار بهرام میرزا برادر شاه طهماسب اول در ۱۶ نوامبر/ ۴ رجب اشاره کرد؛ وی زمانی که برای شکار رفته بود، به علت شرایط نامساعد جوی، هوای سرد و باد شدید نتوانست به شکار بپردازد (ممبره، ۱۳۹۳: ۲۶). شرایط نامناسب آب و هوایی سبب می‌گردید، روستائیان که در شکار با پادشاهان همراهی می‌کردند، دچار زیان گردند. در سال ۱۰۰۱ق/ ۱۵۹۳م شاه عباس برای شکار به اطراف اصفهان رفت و با وجود سردی هوا حاضر به انصراف نبود و این امر باعث شد که بسیاری از روستائیان به علت سرمازدگی هلاک شوند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۹۶). در سال ۱۰۲۱ق/ ۱۶۱۳م هنگامی که شاه عباس برای شکار به گیلان سفر کرده بود از ۳۰ هزار نفر از مردم گیلان که برای شکار برده شده بودند، ۲۷۰۰ نفر از آنها به علت سرمای شدید جان خود را از دست دادند (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۱۶-۲۱۷).

نگهداری و پرورش مرغان شکاری، علاوه بر جنبه نمادین و تجملاتی، مخاطراتی را

برای همراهان شاه داشت. شاردن بیان می‌کند که علی‌قلی‌خان حاکم تبریز، در کنار نگهداری از مرغان شکاری، با آنها تفریح می‌کرد و «روزی یکی از مرغان شکاری را به سوی یکی از نجیب زادگان پرواز داد و چون پیش از وقوع حادثه او را نگرفتند چشمان نجیب زاده را کند. نجیب زاده از شدت جراحت درگذشت» (شاردن، ۲/ ۷۵۵). گاهی شکار دسته جمعی حیوانات، باعث آسیب و حتی قتل افراد می‌شد. در عالم‌آرای شاه اسماعیل آمده که شاه اسماعیل اول «چون جماعت الوار، آهویمان و غیره، شکاری در یک جا جمع نموده خبر آوردند که نره پلنگی از دهن کوه داخل شکار شده و روی به جماعت شکاریان گذاشته تا پانزده نفر به قتل رسانید» (ناشناس، ۱۳۸۴: ۱۸۰). لذا قتل شکارچیان بواسطه حمله حیوانات نیز تلفات انسانی در بر داشت.

آسیب به زیست حیوانات از طریق شکار دسته جمعی

تاورنیه سیاح و جهانگرد فرانسوی، اضافه می‌کند؛ امر شکار در ایران را بسیار آسان است؛ زیرا موقعیت جغرافیایی ایران باز است و جنگلی ندارد که دید پرندگان را محدود کند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۳). در دوره صفویه، شکار دسته‌جمعی رواج گسترده‌ای پیدا کرد. چنان که درباره این نوع شکار بی‌رحمانه، گزارش‌های متعددی ثبت شده‌است. قزوینی به شکار آهوان به صورت دسته جمعی اشاره دارد که بسیاری از آنان به واسطه این نوع شکار تلف شدند. اغراق در شکار چنان بود که وی پس از گزارش شکار شاه به زبان شعر نوشت:

به گرد آهوان ترکان خونخوار صف مژگان نموده نرگس یار

در آن هنگامه از شاخ گوزنان درختستان خشکی شد نمایان»

(وجید قزوینی، ۱۳۸۳: ۴۳۳-۴۳۶)

شکار دسته جمعی آهوان در یک محیط محصور شده، بر تعداد تلفات آنان می‌افزود. به طوری که فقط تعداد کمی از آنها شکار و بقیه به دلیل ترس و وحشت از بین می‌رفتند. ترکمان گزارشی از شکار در سرزمین میانکال اشاره دارد که آب دریا سه طرف آن را فرا گرفته و فقط از یک طرف به خشکی متصل بود و در غوغا و هنگامه شکار، تعداد زیادی از گونه‌های مختلف غزال، آهو و یوزپلنگ و جانوران کوهی شکار شدند و پاره‌ای نیز غرق

شدند (ترکمان، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۵۶۰). این نوع شکار بی‌رحمانه، علاوه بر آسیب‌رسانی به حیوانات، صحنه دلخراش و دل‌آزرده‌ای را رقم می‌زد. با اینحال شاه عباس‌اول برای جلوگیری از آسیب‌رسانی و حفظ گونه‌های زیستی، از ایوانکی تا مشهد را به عنوان یک منطقه حفاظت شده در نظر گرفت و شکار آهو را ۴۰۰ سال در این منطقه ممنوع ساخت (قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۹). فیگوئروا در سفر خویش از فراوانی کبک در لار صحبت می‌کند اما به علت نایابی این حیوان در شیراز، حکومت صفویه جریمه‌ای از شکارکنندگان دریافت می‌کرد (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۷). علاوه بر شکار دسته‌جمعی آهوان توسط پادشاهان صفویه، شکار گورخر هم رواج داشت. اولتاریوس بیان می‌کند که در زمان شاه‌صفی حدود ۳۰ آهو و گوزن را وارد محوطه‌ای کردند و با تیر و گلوله شاه شکار شدند. پس از جمع‌آوری شکار، گوشت آنها را به آشپزخانه سلطنتی در اصفهان فرستادند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲ / ۵۷۰). تعدد شکارهای بی‌رحمانه و دسته‌جمعی حیوانات، تأثیر به‌سزایی در از بین رفتن تنوع زیستی آنها داشت. در این نوع شکار، حیوانات بسیاری تلف و گاه تعداد کمی از آنها شکار می‌شدند.

شکارگاه صفویان؛ آمیزه‌ای از بزم و رزم

تشخیص آنکه تا چه حد شکار به مهارت رزمی و تا چه اندازه به بزم و تفریح و خوشگذرانی باز می‌گردد ساده نیست و گاه درهم آمیختگی این دو جدا نشدنی است. شکارگاه، میدان اصلی شاهان برای قدرت‌طلبی و احساس تفوق بر طبیعت و احساس پیروزی بود و در هنگامی که از رزم خبری نبود به مجلس بزم تبدیل می‌شد (نسوی، ۱۳۵۴: ۴۷). اوج این نوع شکار وقتی بود که شاهان صفویه، زنان حرم را با خود همراه می‌کردند. در این نوع شکار، رجال و بزرگان می‌بایست دور از چشم حرم، به نخجیرافکنی و شکار می‌پرداختند (سانسون، ۱۳۷۷: ۸۰). شاه‌عباس با زنان حرم دو روز در شهریار اقامت نموده و پس از عیش و سواری و شکار یک گوزن به دست خود، به زیارت عبدالعظیم رفته است (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۷۶). تاورنیه بیان می‌کند که شاه‌سلیمان بیشتر وقت خود را به شکار همراه زنانش می‌پرداخت (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۸۷). می‌توان اذعان کرد که با توجه به عدم حضور زنان حرمسرا در جامعه و دیگر مکان‌ها، حضور در شکارگاه‌ها و شکار حیوانات برای آنها نوعی تفریح محسوب می‌شد. شکارگاه‌ها متناسب با اقلیم جغرافیایی، تنوع زیستی

حیوانات مختلف انتخاب می‌شد. بعضی از شکارگاه‌ها به صورت عادی و برخی دیگر منحصر به خود پادشاهان صفویه بود. در شکارهای عادی رسم چنان بود که وقتی صیدی در تنگنا قرار می‌گرفت شکارچیان صبر می‌کردند تا آن کسی که مقام و مرتبت بالاتر نسبت به بقیه دارد به حیوان تیراندازی کند، سپس دیگران به ادامه این کار بپردازند (شاردن، ۱۳۷۴: ۲/۷۵۶).

یکی از نقاط مورد علاقه شاه‌عباس دوم برای شکار، شهریار (نزدیک تهران کنونی) بود که در آن زمان بسیار با صفا و دارای آب فراوان و چمنزارهای وسیع بوده و انواع شکارها مانند گوزن، گراز و شکارهای پرنده در آنجا یافت می‌شد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۷۶). کناره زاینده‌رود به همراه امرا و خواص و مشغول شدن به باده‌گساری و تماشای شیران شکاری و صید ماهی توسط صیادان از مکان‌هایی بود که شکار و تفریحات شاه عباس دوم در آنجا صورت می‌گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۳۰). مستوفی قزوینی در ذکر ولایات عراق عجم به زنده‌رود و گاوخونی اشاره می‌کند که «شکارگاه‌های فراوان و نیکو دارد» (مستوفی، ۱۳۷۸: ۹۰). علاوه بر آن مازندران به دلیل دامنه‌های پوشیده از جنگلهای انبوه و چراگاه‌ها یکی از بهترین اماکن برای تفریح و شکار به‌شمار می‌رفت (بارتلد، ۱۳۷۷: ۲۹۷، ترکمان، ۱۳۸۳: ۱۶۴۶/۲). از جمله نواحی فرحبخش مازندران می‌توان به (پرسته‌کل) اشاره کرد که شاه عباس دوم به دلیل آب و هوای مناسب به شکار «اصناف مرغابیان و تذرو و گوزن و گراز و گور» و مجلس بزم می‌پرداخت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۷۹). نواحی گیلان، رشت، مازندران و لاهیجان از بهترین مکان‌ها برای شکار محسوب می‌شدند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۸). شاه صفی علاقه‌مند به شکار در بلوکات قزوین بود (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۷) که به دلیل اقلیم جغرافیایی متفاوت، تنوع شکارگاه‌ها و علفزارهای نیکو دارد (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۰۰). شاه‌صفی در اردستان، حیواناتی نظیر کبک را شکار کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۸۴). نواحی شکارگاه در بعضی موارد، باغ یا مکانی محصور بود که در کنار آن به سیر و تفریح می‌پرداختند (ترکمان، ۱۳۸۳: ۲/۸۸۳-۸۸۴). طبق روایات گفته شده؛ علاقه‌مندی شاه‌عباس دوم و شاه صفی به شکار بزمی بیشتر بوده و این امر تا حدودی به دوری جانشینان شاه‌عباس از جنگ و جدال‌های سیاسی و خونین و آرامش بیشتر کشور باز می‌گردد.

در جدول ۱ و ۲، درباره نوع و نحوه شکار حیوانات در دوره صفویه و گستره مناطق شکارگاهی اشاره شده است.

جدول ۱: گزارش‌های نوع و نحوه شکار حیوانات

نوع حیوان	نحوه شکار
کلنگ ^۱	در زمان شاه عباس اول، شکار کلنگ بوسیله چرخ و شاهین، صورت می‌گرفت (نسوی، ۱۳۵۴: ۹۴). شکار قهال با کمک شاهین انجام می‌گرفت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۷۴-۳۷۵). چرخ و شاهین در صید کلنگ، قاز و سایر طیور بزرگ، استفاد می‌شد (کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۱۹۴ و نسوی، ۱۳۵۴: ۱۵۶).
کبک	کبک معمولاً توسط باز شکار می‌شد (نسوی، ۱۳۵۴: ۳۲؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۷؛ تاورنیه، ۱۳۸۵: ۳۵۰-۳۵۱؛ و کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۲۱۵ و ۱۹۹).
ماهی	شاه اسماعیل اول در دوره اختفای خویش در ناحیه لاهیجان و گیلان به شکار و صید انواع ماهی می‌پرداخت (ناشناس، ۱۳۶۴: ۲۷۸) (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۵۰). شاه طهماسب اول از شکار ماهی لذت می‌برد (ممبره، ۱۳۹۳: ۲۳؛ کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۳۰۶).
خوک	شکار خوک در نواحی جنگل گیلان رواج داشت (ترکمان، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۹۲). در شکار شاه عباس اول در سال ۱۰۲۰ در رشت و فومن ۹۲ خوک کشته شد بیست و دو عدد مقتول شاهی بودند. در زنگول فومن ۶۸ خوک کشته شد که بیست عدد به دست شاه بود (منجم، ۱۳۶۶: ۴۳۰).
باز ^۲	مقام و منزلت بازداران نسبت به دیگر مناصب شکار بالاتر بود بازداران یا بازسالاران در شکارگاهها باز بر دست داشتند و پادشاهان از آنها می‌گرفتند و می‌پروراندند (نسوی، ۱۳۵۴: ۶۳). باز معمولاً پرندگان و گاه دوندگانی را شکار می‌کند (نسوی، ۱۳۵۴: ۶۲؛ کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۱۹۲؛ خسروی، ۱۳۸۳: ۲۸). دو تا از برادران شاه طهماسب اول، بهرام‌میرزا و سام‌میرزا تعدادی باز داشتند (ممبره، ۱۳۹۳: ۲۳).
گراز	شکار گراز بیشتر برای سفیران و سیاحان صورت می‌گرفت. این گرازها بیشتر در نواحی شیراز شکار می‌شدند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۴۷).

۱. «کلنگ مرغی معروف است و کم جانوری به بلندی او پرواز کند. صید آن به تیر، تفنگ، دام، تله، چرخ و بحری است» (کامی‌لاهیجی، ۱۳۹۳: ۱۹۹).

2. Falko imperialis

پلنگ	در سال ۹۱۴ هـ.ق در شکارگاه ملک شاه رستم، شاه اسماعیل پلنگی را شکار و از پای درآورد (ناشناس، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۸۱).
شیر	در سال ۹۱۴ هـ.ق هنگام بازگشت شاه اسماعیل اول از فتح بغداد، به شاه خبر داده که شیری عظیم الجثه اجازه عبور سپاهیان را نمی‌دهد. شاه به همراه امرای خاصه به شکار شیر رفت و او را از پای درآورد (ناشناس، ۱۳۸۴: ۱۸۱).
بلدرچین	شاه اسماعیل اول قبل از جنگ چالدران برای آزمودن خود در تیراندازی به شکار بلدرچین پرداخت (ناشناس، ۱۳۶۴: ۳۰۳؛ روملو، ۱۹۳۱: ۲۳۵-۲۳۶).

جدول ۲: گستره شکارگاه‌های صفویان براساس گزارش‌های موجود

اماکن شکار
تهران (شهریار)، اصفهان (زاینده رود)، مازندران (پرسته کل)، گیلان، رشت، مازندران و لاهیجان، قزوین، اردستان (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۶ و ۷۳ و ۷۹ و ۲۹۸ و ۲۹۷ و ۲۸۴).
شیراز (فسا) (لار) (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۲۸ و ۱۴۶-۱۴۷)
اصفهان (چال سیاه) (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۶۹)
کاشان (برادران شرلی، ۱۳۶۳: ۸۷)
گیلان (ترکمان، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۹۳)
گیلان (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۱۶-۲۱۷)
لاهیجان و گیلان (ناشناس، ۲۷۸: ۱۳۶۴) (استرآبادی، ۱۳۶۴: ۵۰)

نتیجه

بدون توجه به تاریخ و پیشینه آنچه بر محیط زیست و اخلاق شکار در ادوار مختلف یک قوم سپری شده پرداختن به این مسائل شتابزده و دور از واقع‌بینی است. انقراض نسل گونه‌های مختلف جانوری، از بین رفتن زیستگاه‌ها و شکارگاه با توجه به فرهنگ شکار قومی در گذر زمان به وجود آمده است.

اگرچه نظرات محیط‌زیست و اخلاق شکار با توجه به معضلات جهان کنونی تازه و پُراهمیت است، پیشینه فرهنگی و تاریخی در این خصوص نقش مهم و بارزی ایفا می‌کند هم از این‌رو که استمرار شیوه‌های زیست‌محیطی و حقوق شکار و حیوانات در ایران نهاده‌ای شده که تبعات مخرب یا مثبتی دارد و هم از این حیث که واکاوی آن ما را با آنچه در گستره محیط زیست و حیوانات منجر به تشدید و تسریع انقراض یا آسیب‌پذیری گونه‌های شکار بی‌رویه رفته آشنا می‌کند. اگر براساس نظریات ارائه شده در محیط زیست و اخلاق جانوری نتیجه‌گیری شود، اخلاق انسان‌محور در فرایند محیط زیست و شکار در عصر صفویه غالب بوده است. این امر اگرچه در قدغن‌های جسته‌گریخته‌ای چون فرمان شاه عباس برای جلوگیری از آسیب‌رسانی و حفظ گونه‌های زیستی از ایوانکی تا مشهد به‌عنوان منطقه حفاظت‌شده و یا جریمه بر شکار کبک در «لار» گزارش شده است اما این امور زودگذار و فاقد استمرار یا قاطعیت عملی بوده است. در ارتباط با فراز و فرود حکومت صفویان با مقوله شکار، نسبت میان نوع شکار و تعدد جنگ‌های سلاطین صفوی نیز قابل ذکر است؛ چنانکه ایام حکومت شاه اسماعیل اول که برای تأسیس حکومت با رقبای داخلی و خارجی در جنگ بود و ایام شاه عباس اول که در راستای تثبیت امور با دشمنان داخلی و خارجی در منازعه بود، حجم و میزان شدت شکارهای خونی با نظریه انسان‌محوری بیشتر است. در این صورت با توجه به علاقه‌مندی شاهان صفوی و امکانات وسیع شکار، تبعات جبران‌ناپذیری به محیط زیست و حیوانات وارد ساخت. از این‌رو جانشینان شاه‌عباس اول در ثبات و آرامش بیشتر کشور، به شکارهای بزمی علاقه‌مندی بیشتری نشان دادند. در مجموع تأثیر مخرب شکار، با توجه به منطقه جغرافیایی ایران که در آن شکار سهل‌الوصول بود، مضاعف به نظر می‌رسد. به‌طور قطع گستره اماکن شکار و رخدادهای مربوط به محیط

زیست ایران عصر صفوی از گزارش‌های به جا مانده بیشتر است و می‌توان در هر نقطه از ایران امکان شکار را متصور شد اما شکارگاه‌های دائمی صفویان شامل مناطق مختلف اصفهان، گیلان و مازندران، شیراز، قزوین و کمی از محدوده تهران بوده است. تفاوت بارز شکار در نزد عامه مردم برای تغذیه و به‌طور محدودتر، با شکار شاهی که همه‌گونه حیوانات در ابعاد و اندازه وسیع قربانی می‌شدند بارز و معنادار است. در این نوع اخیر، حتی حقوق انسانی، همچون حقوق حیوانات نادیده گرفته می‌شد. اگرچه گونه‌های کم‌یاب و ارزشمند پرندگان شکاری دارای حقوق و رسیدگی و یا ارزش هدیه‌ای و نفیس بودند اما هدف از این امر پرداختن به گونه‌های دیگر شکار بود. خود این حیوانات به عنوان شکار مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند با اینحال در چرخه محیط زیست در خدمت شکارهای بی‌رویه سلاطین صفوی بودند. به نظر می‌رسد که در انتقال میراث شکار بی‌رویه به دوره قاجار و کم‌توجهی به حقوق حیوانات، زمینه تخریب محیط‌زیست و انقراض گونه‌های مختلف حیوانات در ایران فراهم شد لذا کارنامه صفویان در این خصوص علیرغم وجه بارز فرهنگ و تمدنی آنها چندان درخشان به نظر نمی‌رسد.

منابع

- استرآبادی، سیدحسن مرتضی (۱۳۶۴)، *تاریخ سلطانی*، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران.
- افشته‌ای نطنزی، محمدین هدایت (۱۳۵۰)، *نقاوه الاثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، شرکت کتاب برای همه، بی‌جا.
- باربارو، جوزافا (۱۳۴۹)، *سفرنامه ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، خوارزمی، تهران.
- بارتلد، واسیلی ولادمیروویچ (۱۳۷۷)، *جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- برادران شرلی (۱۳۶۲)، *سفرنامه برادران شرلی*، ترجمه آوانس، به‌کوشش علی دهباشی، بی‌جا، انتشارات نگاه.
- بریان، پیر (۱۳۸۱)، *امپراطوری هخامنشی*، از کوروش تا اسکندر، ج ۱، ترجمه ناهید فروغان، تهران، نشر قطره.
- بنسون، جان (۱۳۸۲)، *اخلاق محیط‌زیست؛ مقدمات و مقالات*، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، تهران.
- بهرام‌پور، مرضیه (۱۳۹۰)، *دین، طبیعت و بحران محیط زیست*، نقش‌مانا، اصفهان.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۲۶)، *فرهنگ ایران باستان*، تهران، چاپخانه پاکتچی.
- تاجبخش، احمد (۱۳۵۷)، *تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام*، تهران، انتشارات دانشگاه ملی سابق.
- تاورنیه، ژان‌باتیست (۱۳۸۲)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
- ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۸۳)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ج ۱ و ۲، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.

- خسروی، زهرا (۱۳۸۳)، *شعر شکار در ادب عربی*، تهران، امیرکبیر.
- خوشیاری حاجی بابا، رزاق و علی مجدی (۱۳۹۲)، *حمایت از حیوانات در قوانین ایران و اسناد بین‌المللی*، سال ۷، ش ۲۶.
- دلاواله، پیترو (۱۳۷۰)، *سفرنامه*، ترجمه و شرح و حواشی: شجاع‌الدین شفا، بی‌جا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۴)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- دیماند، موریس اسون (بی‌تا)، *بافته‌ها و فرش‌های عصر صفوی*، ترجمه روئین پاکباز و هرمز عبداللهی، تهران، آگه.
- روملو، حسن (۱۹۳۱)، *احسن‌التواریخ*، تصحیح چارلس نارمن سیدن، شمس، تهران.
- سانسون (۱۳۷۷)، *وضع ایران در عهد شاه سلیمان صفوی*، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، نشر گلها.
- شاردن، جان (۱۳۷۴)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۲، تهران، توس.
- شریفی، احمد حسین (۱۳۹۶)، *دانش‌نامه اخلاق کاربردی*، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
- شوالیه، ژان و آلن گربران (۱۳۸۵)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضائلی، ج ۴، جیحون، تهران.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۳۱۹)، *جامع عباسی*، طهران، دارالخلافة.
- شیرازی، علی اصغر و حسام کشاورز (۱۳۹۰)، *تحلیل نقشه فرش‌های شکارگاهی محمد حسین مصورالملکی بر مبنای فرش‌های شکارگاهی دوره صفوی*، گلجام، ش ۲۰.
- صائب، محمدعلی (۱۳۶۴)، *دیوان صائب تبریزی*، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- صباغ پور آرانی، طیبه (۱۳۸۸)، *مطالعه تطبیقی جلوه‌های شکار در فرش‌های صفویه و قاجار*، نگره، ش ۱۰.

- عمید، حسن (۱۳۶۱)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، چاپخانه سپهر.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۴)، *زندگانی شاه‌عباس اول*، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- فورد، اِما (۱۳۷۶)، *قوشبازی در قوش‌خانه و صحرا*، بی‌جا، نشر واژگان.
- فومنی، ملاعبدالفتاح (۱۳۵۳)، *تاریخ گیلان*، به کوشش عطاالله تدین، فروغی.
- فیگوئروا، دن‌گارسیداسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن‌گارسیداسیلوا فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- کارری، جووانی فرانچسکو (۱۳۴۸)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کامی لاهیجی، علی‌بن‌عبدالواسع (۱۳۹۳)، *خواص الحیوان*، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، سفیر اردهال.
- کخ، هاید ماری (۱۳۸۲)، *خدانشناسی و پرستش در ایلام و ایران هخامنشی*، ترجمه نگین میری، مجله باستان‌پژوهی، ش ۱۱.
- کرمی، محمد و حامد نقی‌زاده (۱۳۸۹)، *رفتار با حیوان آزمایشگاهی از منظر قرآن*، مجله اخلاق و تاریخ پزشکی، دوره ۴، ش ۱.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۷۰)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- کشیشان ژزوئیت (۱۳۷۰)، *نامه‌های شگفت‌انگیز از دوران صفویه و افشاریه*، مترجم دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، مؤسسه علمی اندیشه‌جوان.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران، خوارزمی.
- لسان‌طیبی، حسین (۱۳۹۳)، *صیدیه*، با مقدمه و تحقیق رضا زنگنه، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- متی، رودی (۱۳۹۳)، *ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.

- محبی، حمیدرضا (۱۳۷۷)، *مطالعه و بررسی نقوش شکار در هنر ایران (تا پایان صفویه)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس دانشکده هنر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۸)، *نزهه القلوب*، با تصحیح و تحشیه سیدمحمد دبیرسیاقی، قزوین، نشر طه.
- ممبره، میکله (۱۳۹۳)، *سفرنامه میکله ممبره*، ترجمه ساسان طهماسبی، اصفهان، بهتا پژوهش.
- منجم، جلال‌الدین (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، انتشارات وحید.
- منشی قمی، قاضی میراحمدبن شرف‌الدین حسین (۱۳۶۳)، *گلستان هنر*، ناشر کتابخانه منوچهری خیابان جمهوری اسلامی، تصحیح و اهتمام: احمد سهیلی خوانساری، چ ۲.
- میرزاامینی، سیدمحمد مهدی و محمدرضا شاه‌پروری (۱۳۹۲)، *بررسی ماهیت وجودی نقش شکار در فرث‌های دوره صفویه*، گلجام، ش ۲۴.
- میرزارفیع، محمدفیع‌بن حسن (۱۳۸۵)، *دستورالملوک میرزارفیع*، به کوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران.
- ناشناس (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد.
- ناشناس (۱۳۸۴)، *عالم‌آرای شاه‌اسماعیل*، مترجم اصغر منتظرصاحب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- نسوی، ابوالحسن علی‌بن احمد (۱۳۵۴)، *بازنامه*، نگارش و تصحیح علی غروی، بی‌جا، مرکز مردم‌شناسی ایران.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران، سمت.
- وحید قزوینی، میرزامحمدطاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تصحیح و تعلیقات: سید سعید میرمحمدصادق، تهران، انتشارات پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ERIK COHEN (2014), *Recreational Hunting: Ethics, Experiences and Commoditization*, TOURISMRECREATIONRESEARCH VOL. 39(1), 2014.

- Fabricius, C., Koch, E. & Magome, H. (2001), Community Wildlife Management in Southern Africa: Challenging the Assumptions of Eden. IIED Evaluating Eden Series No. 6. International Institute for Environment and Development, London.
- Gilhus, Ingvald Saelid (2006), Animal, Gods and Humans, Taylor & Francis Group, London and New York.
- Nelson, Michael P(2001), environmental ethics. Encyclopedia of world environmental history, routledge, new York.
- Recreational Hunting(2009), Conservation and Rural Livelihoods, Science and Practice-Wiley-Blackwell.
- STEBBINS, RA (1982), Serious Leisure: A Conceptual Statement. Pacific Sociological Review 25(2)

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال یازدهم، شماره بیست و دو، بهار ۹۹، صفحات ۱۲۹-۱۵۵

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۰۵/۰۸

نقش جغتایان در شکل‌گیری، استقرار و تداوم حکومت تیمور گورکانی

جمشید نوروزی^۱

هوشنگ خسروبیگی^۲

چکیده

از وجوه بارز دوران حکومت تیمور، حضور پر رنگ جغتایان در تشکیلات حکومتی است. این امر، از آنجا ناشی شده که تیمور برای بنیانگذاری و تثبیت حکومت و نیز گسترش قلمرو، از عناصر جغتایی استفاده قابل توجهی کرد. مسأله اصلی این پژوهش، بررسی نقش جغتایان در شکل‌گیری و استقرار حکومت تیمور و ارزیابی چرایی و چگونگی نفوذ سیاسی، اداری و نظامی جغتایان در این حکومت است. در این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی در حوزه مطالعات کتابخانه‌ای، اندیشه و سیاست تیمور در خصوص جغتایان و استفاده از آنان در امور نظامی و مملکداری بررسی شده است. دست‌آورد تحقیق، نشانگر حضور پررنگ جغتایان در امور نظامی و حکومتی تیمور است. این امر، افزون بر ناگزیری گرایش تیمور به استفاده از جغتایان برای تعمیق مشروعیت سیاسی، متأثر از وابستگی حکمرانی تیمور به سپاهیان جغتایی و بهره‌مندی از آنان برای گسترش و حفظ قلمرو و نیز تثبیت حکومت است.

کلید واژه: تیمور، تیموریان، جغتای، جغتایان، مغولان.

The role of Chaghatays in formation, establishment and continuity of the Gurkani Timur's rule

J. Norouzi¹

H. Khosrobigi²

Abstract

Bold presence of Chagataees in governmental organization is the most prominent aspects of the Timurid era. This is due to the fact that Timur used Chagataees elements for establishment, consolidation of the state and expanding the territory. The main issue of this research is to investigate the role of Chagataees in the formation and establishment of the Timur's rule and the assessment of the reasons and the political, administrative and military influence of the chaghatays in this government. This research had examined the thoughts and politics of Timur in relation with Chagataees in military and estate affairs based on descriptive-analytical method in the field of library studies. The results of the research indicate that Chagataees' presence in Timur's military and governance affairs was significant. This issue, in addition to Timur's inevitability for using Chagataees for obtaining consolidation of political legitimacy, was influenced by the dependence of Timur's rule on the Chagataees' armies and the using them for the expansion and preservation of the territory and the consolidation of the state.

Keywords: Timur, Ttimurids, Chagatai, Chagataees, Mongols.

1 . Associate Professor Payame Noor University (Corresponding Author)
njamshid1346@gmail.com

2 . Associate Professor Payame Noor University

kh_beghi@pnu.ac.ir

مقدمه

از جمله مباحث مهم پیرامون سلسله‌هایی که در قرون گذشته بر تمام یا بخشی از ایران حکمرانی داشتند، تبیین نقش گروه‌های مختلف در قدرت‌یابی سلاطین و حکام و تثبیت حکومت آنها و نیز چگونگی تلاش حکمرانان برای دستیابی به «مشروعیت و مقبولیت» به منظور دوام و قوام حکومت است.

جهانگشایان مشهور و حکمرانان مقتدر بیش از هر چیز، به نظر خود و نیروی شمشیر امرا و سربازان وفادار خویش تکیه می‌کردند؛ به عبارت دیگر، بر مشروعیت از طریق غلبه و استیلا متوسل می‌شدند. معمولاً بانیان سلسله‌ها، فرماندهان وفادار و سربازان ایثارگر را از بین گروه‌های مورد اعتماد خود انتخاب می‌نمودند. در صورت موفقیت حکام و سلاطین در انتخاب درست این قبیل نظامیان و اقدامات سنجیده در راضی نگهداشتن این افراد، این گونه نظامیان هم ضامن موفقیت حکام بودند و هم یاریگر آنها در حفظ سلطنت در دودمان مؤسس سلسله می‌شدند. این امر، از آن جهت اهمیت داشت که بعد از مرگ شخصیت‌های مقتدر بانی، معمولاً فرزندان و جانشینان آنها به دنبال «موروثی ساختن حاکمیت در دودمان فرمانروای پیروز» و تصاحب «حق ارثی حکومت» بودند.

با استیلای مغولان بر مناطق مختلفی چون ایران، تغییرات قابل توجهی در شئون مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی پدیدار شد. پیش از تسلط مغولان بر همه ایران و بیشتر ممالک اسلامی، موافقت و تأیید حکمرانی از سوی خلیفه عباسی، منشأ مشروعیت سیاسی برای احراز حکمروایی تلقی می‌شد. اما ایلخانان مغول حاکم بر ایران، اعتنایی به سنت مرسوم در ممالک اسلامی نداشته و انتساب به چنگیزخان را مستمسک مشروعیت حکومت خویش قرار دادند. با انقراض ایلخانان، برخی از مدعیان قدرت از وابستگی خود به مغولان و سابقه خدمت خود به آنها به‌عنوان مستمسک مشروعیت‌یابی استفاده کردند.

در شرایطی که اختلافات داخلی بازماندگان و وابستگان چنگیزخان در اولوس‌های چهارگانه مغولان به اوج رسیده بود، شخصی به نام تیمور به تکاپوی کسب قدرت سیاسی پرداخت. در قدرت‌گیری و استمرار حکومت او، عوامل مختلفی دخیل بودند؛ یکی از این عوامل، بهره‌گیری مناسب تیمور از اعتبار و قدرت جغتائیان بود. مسأله اصلی این پژوهش،

چگونگی رابطه تیمور با جغتاییان و چرایی نفوذ سیاسی و نظامی جغتاییان در دوره تیمور و نیز نقش آنان در شکل‌گیری، استمرار و تثبیت قدرت سیاسی تیمور است. فرضیه اولیه این بررسی، این است که تیمور عامدانه و آگاهانه در سه مرحله شکل‌گیری، استقرار و تثبیت حکومتش از ایلات جغتایی و امرای آنان بهره برد. این بهره‌مندی، عمدتاً معطوف به سه وجه بود: بهره‌گیری از توان نظامی آنان، میراث خواهی از قلمرو بازمانده از جغتاییان و مغولان و نیز کسب مشروعیت در میان گروه‌هایی از جامعه که کماکان انتساب به خاندان چنگیزی را وجه الزامی برای حکمرانی تلقی می‌کردند.

در پژوهش‌های مختلفی در دوره تیمور و نیز به لحاظ جایگاه جغتاییان در حکومت تیمور، به موضوع جغتاییان توجه شده است. بیشترین سهم تحقیقات در این حوزه به پژوهش‌های بتاتریس منز اختصاص دارد. رساله دکترای وی در خصوص تیمور در ۱۹۸۳م بود^۱ که این رساله مبنای نگارش کتاب اول ایشان شد^۲. این کتاب با عنوان «برآمدن و فرمانروایی تیمور» به فارسی ترجمه شده است^۳. دومین کتاب وی^۴ نیز با عنوان «قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری» ترجمه شده است^۵. بخشی از پژوهش‌های منز نیز در جلد دهم دانشنامه اسلام و مقالات^۶ ارائه شده است. بخش دانشنامه جهان اسلام^۷ و یکی از مقالات^۸ در مجموعه‌ای با عنوان «تیموریان» به همراه چند اثر از دیگر پژوهشگران ترجمه و به چاپ رسیده است^۹. در این آثار جایگاه نظامی جغتاییان در تشکیلات نظامی و اداری دوره تیموری بررسی شده است. منز در یک مقاله نیز، به مبانی مشروعیت حکومت تیمور پرداخته است^{۱۰} و در این مقاله بنیان‌های مشروعیت خواهی تیمور را متکی بر حاکمیت

1 . Politics and control under Tamerlane

2 . The Rise and Rule of Tamerlane

۳ . منز، بتاتریس فوربز، برآمدن و فرمانروایی تیمور، مترجم منصور صفت گل، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۸۹.

4 . Power, Politics and Religion in Timurid Iran

۵ . منز، بتاتریس فوربز، قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، مترجم جواد عباسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۹۰.

6 . Multi-ethnic Empires and the formulation of identity, Journal: Ethnic and Racial Studies, 01 January 2003, Vol. 26 (1), p.70-101, DOI: 10.1080/01419870022000025289.

7 . Encyclopaedia of Islam

8 . The ulus chaghatay befor and after Temurs rise to power: The transformation from tribal confederation to army of conquest.

۹ . تاکستن ... [و دیگران]، تیموریان، مترجم یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۸۴.

10 . Beatrice Forbes Manz, Tamerlane and the Symbolism of Sovereignty, Journal Iranian Studies, Pages 105-122 | Published online: 02 Jan 2007.

بر اولوس جغتای، انتساب به خاندان چنگیزی از طریق انتخاب همسر از بین نوادگان چنگیز و نیز اتکا بر سنت‌های ایرانی-اسلامی دانسته است. منزه در یک کار گروهی در یک کتاب با موضوع تغییرات هویتی مسلمانان آسیای مرکزی^۱، در یک فصل سیر تکاملی هویت جغتائیان در ایران را بررسی کرده است.^۲ مسأله این مقاله تغییراتی قومیتی جغتائیان و چگونگی شکل‌گیری هویت جغتائیان در میان دیگر اقوام ایرانی است و با مسأله این پژوهش متفاوت می‌باشد.

از جمله دیگر تحقیقات، می‌توان به مقاله «روابط تیموریان با خانان جغتائی» از مسعود بیات اشاره کرد. در این مقاله، کل دوره تیموری مورد نظر بوده و اهداف تیموریان از برقراری روابط با مغول‌ها و نیز جغتائیان در سه حوزه: گسترش قلمرو، غلبه بر بحران مشروعیت و نیز ایجاد امنیت راه‌های تجاری در تمام طول دوره تیموریان بررسی شده است. ابوالحسن فیاض انوش نیز در مقاله «امیر تیمور و مسأله الوس جغتای؛ تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی» به رفتار تیمور برای حفظ امنیت از سوی الوس جغتایی و استمرار نفوذ او در این اولوس پرداخته است.

در میان انبوه پایان‌نامه‌ها و رساله‌های مختلفی که در مورد دوره تیموری انجام شده است تعداد انگشت شماری و به صورت غیر مستقیم به موضوع جغتائیان و نقش آنان در حکومت تیموریان پرداخته‌اند. از حیث نزدیکی به موضوع این مقاله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در دو پایان‌نامه با عناوین: «بررسی تحلیلی مشروعیت سیاسی حاکمیت در دوره تیموریان (۹۱۲-۷۷۱ ه.ق)» و «مبانی مشروعیت دولت تیموریان» به عامل وابستگی به الوس جغتای به عنوان یکی از عوامل مشروعیت زای حکومت تیمور توجه شده است. در دو پایان‌نامه نیز با عناوین «نظام اداری تیموریان» و «سپاه در عصر تیموری» حسب ارتباط موضوع به نقش جغتائیان در تشکیلات اداری و سپاه دوره تیموری توجه شده است. دو پژوهش نیز از بناتریس فوربز منزه استاد تاریخ دانشگاه تافتس آمریکا در دست است که اولی با عنوان «برآمدن و فرمانروایی تیمور» و دومین با عنوان «قدرت، دین و سیاست در دوره تیموری» به فارسی ترجمه شده‌اند. در اولین اثر، مؤلف به اوضاع ماورالنهر در دوره جغتائیان

1. Muslims in Central Asia: Expressions of Identity and Change, Jo-Ann Gross (Editor), Duke University Press, 1992.

2. Development and meaning of chaghatay identity, pp: 27-46.

و زمینه‌های شکل‌گیری قدرت تیمور توجه کرده است. دومین اثر نیز، عمدتاً معطوف به دوره شاهرخ تیموری و بررسی سه عنصر جامعه، حکومت و مذهب در این دوره است. بررسی تعامل دوسویه حکومت و جامعه در این دوره، مساله اصلی پیش روی مولف بوده است.

مقاله حاضر، معطوف به دوره تیمور و متکی بر بررسی تدابیر و راهکارهای تیمور و چگونگی بهره‌مندی وی از توانمندی‌ها و قابلیت‌های جغتاییان در شکل‌گیری قدرت سیاسی، استقرار و تثبیت حکومت خود می‌باشد.

پیشینه جغتای و جغتاییان

جغتای، پسر دوم چنگیزخان بود که در ایام حکمرانی پدر، افزون بر سرداری قسمتی از لشکر در برخی جنگ‌ها (جوینی، ۱۳۷۵: ۶۴، ۹۷، ۹۹/۱؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۲/۱، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۶۳)، به وظیفه نظم و نسق کار لشکر مغول، نظارت و مراقبت از «یاسا»، اجرای امور کیفری و پیاده ساختن قوانین چنگیزخان مشغول بود (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۴۸۷، ۵۴۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۶؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۹۱/۱). در اواخر حیات چنگیزخان، سرزمین واقع در فاصله بین بلاد اویغور و کاشغر تا رود جیحون یعنی مناطقی چون غزنه در کنار رود سند، بلخ، بدخشان، بخشی از منطقه خوارزم، قسمت عمده ماوراءالنهر، و کاشغر واقع در نزدیک مرز چین، به عنوان قلمرو و اولوس جغتای تعیین شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۶۹، ۱۷۱/۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۴۱۸، ۴۳۴-۴۳۶، ۵۳۵).

از جغتای، به عنوان خانی یاد شده که بسیار پایبند یاسای چنگیزی بود (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۳۶-۲۳۷؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۴۱۷). دیگر ویژگی جغتای و فرزندان در مقایسه با طرز سلوک و زندگی دیگر فرزندان و اعقاب چنگیزخان، تلاش برای حفظ سنت‌های زندگی چادرنشینی مغولان و مقاومت در برابر فرآیند تأثیرپذیری فاتحان مغول از فرهنگ مغلوبان است (گروسه، ۱۳۷۹: ۴۱۷، ۵۳۶). مندرجات برخی منابع (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۴۸۷-۴۸۹، ۴۹۶-۴۹۷؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۷)، گویای سخت‌گیری جغتای و اعقابش با مسلمانان و مقاومت بیشتر آنها در پذیرش اسلام، در مقایسه با رفتار توأم با احترام و مدارای اُگتای و نیز فرزندان جوجی با مسلمانان است (جوینی، ۱۳۷۵: ۸۵/۱-۹۰، ۲۳۷؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۳۶-۵۳۹).

بعد از رسیدن جانشینی چنگیزخان به اُگتای (حک: ۶۲۴-۶۳۹ق)، جغتای افزون بر نظارت بر امور اقطاع و اولوس خود و منتفع شدن از عواید قلمرو خویش، از وظیفه مهم مراقبت بر حفظ «یاسا» و رعایت اجرای آن و نیز قضاوت در برخی منازعات شاهزادگان مغول دور نگردید (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۴۲-۵۴۴؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۳۷-۵۳۸). با وجود اهتمام جغتای بر حفظ میراث‌ها و سنت‌های مغولی و چنگیزی، اداره امور دیوانی و مالی اولوس وی همچون دیگر اولوس‌های چنگیزی، بر عهده شماری از وزیران و دیوانسالاران چینی و مسلمان ایرانی بود. رضایت جغتای به حضور این مسلمانان در جایگاه اداره قلمرو خود، متأثر از ناگزیر بودن مغولان برای واگذاری امور دیوانی و مالی به ایرانیان و نیز اجبار جغتای به پذیرش فرامین برادرش اُگتای قآن در این زمینه بود (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۳۷/۱-۲۳۸؛ رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۵۰؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۳۸-۵۴۰، ۵۴۳-۵۴۴؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۶۸-۶۹). در کنار دیوانسالاران مسلمان و ایرانی شاغل در اولوس جغتای، شماری از نوایان‌های (سرداران) مغول و ترک تبار چون قراچار- جد پنجم تیمور- حضور داشتند که عمدتاً به امر برقراری نظم و امنیت و مقابله با مخالفان می‌پرداختند (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۴۱؛ علامی، ۱۳۷۲: ۱۱۷/۱-۱۲۲). مطابق ادعای برخی منابع (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۶۸/۱-۱۶۹-۱۷۰؛ رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۴۱؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۴۳۱-۴۳۲)، قراچار نوین هم‌وابستگی سببی با چنگیز داشت و هم متحد او در قدرت‌یابی و جهانگشایی بود؛ وی که از طایفه برلاس بود، افزون بر این که در حیات چنگیزخان به «ضبط مملکت و امور سپاه» می‌پرداخت، به وصیت چنگیزخان، عهده‌دار این قبیل امور برای قلمرو جغتای شد.

با گذر زمان، ناکامی تلاش جغتای و اعقابش برای حفظ سنت‌های مغولی در تمام قلمرو آنها آشکارتر گردید. میزان اثربخشی سیاست فرهنگی جغتای در مناطق مختلف اولوس جغتای، بسته به عواملی مختلفی چون فاصله آن مناطق از سرزمین مغولستان و پیشینه تمدنی و فرهنگی و نیز ترکیب جمعیتی ساکنان آن مناطق، متفاوت بود. آن بخش از اولوس جغتای که به مرزهای مغولستان نزدیکتر بودند، کمتر از سنن و فرهنگ زندگی یکجانشینان و شهرنشینان متأثر شدند. در مقابل، آن دسته از جغتاییان که در شهرهای ماوراءالنهر استقرار یافتند، بیشتر از سنن زندگی یکجانشینی و شهرنشینی تأثیر پذیرفتند. از عوامل دیگر مؤثر در

تشدید تفرق فرهنگی و مذهبی اولوس جغتای، تبدیل اتحاد و انسجام اعضای خاندان جغتای و قبایل هم پیمان آنها به رقابت و اختلاف بود (منز، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۶، ۴۹، ۶۱-۶۵). دیگر نشانه دور شدن این اولوس از اقتدار و وضعیت مطلوب و بروز پاره‌ای تحولات فرهنگی و اجتماعی در آن، گرایش شماری از شاهزادگان جغتایی به دین اسلام بود (منز، ۱۳۹۳: ۴۴، ۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۴۴، ۵۴۷). هرچند مسلمان شدن شاهزادگان جغتایی مستقر در ماوراءالنهر به کاهش فاصله آنها با مردم اغلب مسلمان این مناطق مدد می‌رساند، اما تا مدتی واکنش بقیه اعضای خاندان جغتای به این امر بعضاً آنقدر شدید بود که به برکناری یا قتل شاهزاده جغتایی مسلمان می‌انجامید (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۴۵-۵۴۸؛ منز، ۱۳۹۳: ۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۴۴، ۵۵۶). به این ترتیب، تأثیرپذیری تدریجی شاهزادگان جغتایی از فرهنگ و مذهب مغلوبان، اسباب تفرقه بیشتر شاهزادگان جغتایی و تشدید منازعات درونی آنان شد.

با گذر زمان و به دلیل تفاوت‌های بارزی که از حیث مذهبی و فرهنگی بین مناطق مختلف اولوس جغتای وجود داشت، زمانی فرا رسید که نه شاهزاده جغتایی شمنی مورد پذیرش همگان بود و نه شاهزاده جغتایی مسلمان می‌توانست رضایت ساکنان همه مناطق به‌خصوص نواحی نزدیک به مغولستان را کسب نماید. همانگونه که اغلب ساکنان و مردم مناطق ماوراءالنهر، برخی شاهزادگان جغتایی را به دلیل بی‌دینی و نامسلمانی، طرد می‌کردند؛ اغلب ساکنان و مردم مناطق نزدیک به مغولستان نیز، بعضاً شاهزادگان جغتایی مسلمان شده را به بهانه «نقض یاسا» از خود می‌رانند (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴: ۵۴۵-۵۴۸؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۴۱-۵۵۶، ۵۵۲، ۵۴۴، ۵۴۲).

بعد از مرگ جغتای (۶۴۰ق)، فرزندان و اعقاب وی بیش از یک قرن در قسمتی از ماوراءالنهر، بخشی از خوارزم، حدود کاشغر و خُتن و تورفان، مستقر و بر این نواحی حکومت کردند. با توجه به امارت طولانی شماری از بازماندگان جغتای در این مناطق، این سرزمین‌ها به «قلمرو خانات جغتای» معروف شد (شیانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۶). همانگونه که اشاره شد، در دوره حکومت اعقاب جغتای، بین فرزندان و نوادگان پرشمار وی بر سر حکومت مناطق مختلف ترکستان و ماوراءالنهر اختلاف نظر و نزاع پدید آمد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۷۴:

۵۴۴-۵۴۸). آنچه بر دامنه این منازعات افزود، دخالت مکرر حکومت مرکزی مغولان (دربار قراقورم) در انتخاب حکام الوس جغتای و نیز تلاش گهگاه حکام اولوس جوجی و مغولان مستقر در چین و نیز ایلخانان ایران برای تصرف بخش‌هایی از قلمرو اولوس جغتای و حمایت از شاهزادگان مورد نظر خود بود (همانجا؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۳۹-۵۴۰، ۵۴۲-۵۴۸، ۵۵۳-۵۵۵). این نزاع‌های درون‌خاندانی که به قتل شماری از شاهزادگان جغتایی انجامید، سبب تجزیه چند باره اولوس جغتای به بخش‌های کوچک‌تر و تنزل بیشتر اقتدار و اعتبار خاندان جغتای شد (نطنزی، ۱۳۸۳: ۸۳، ۹۱). در دهه چهارم قرن هشتم که مقارن با مرگ آخرین ایلخان ایران (سلطان ابوسعید؛ مرگ: ۷۳۶ق) بود، اولوس جغتای به دو خان‌نشین شرقی (مغولستان/شرق ترکستان) با سنت‌های عمدتاً مغولی، و دیگر خان‌نشین غربی (ماوراءالنهر) با جمعیت غالباً مسلمان و نیز مغولان ترک شده و اغلب اسلام پذیرفته، تقسیم شد (رویمر، ۱۳۷۹: ۵۲؛ و نیز نک: منز، ۱۳۹۳: ۴۶؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۵۷-۵۵۹). به سبب دو شقه شدن قلمرو اولوس جغتای، یزدی (۱۳۸۷: ۲۴۹/۱-۲۵۰) در شرح طغیان یکی از امراء علیه یکی از آخرین شاهزادگان جغتایی (قزان سلطان خان)، صراحتاً از عبارت «سلطنت قزان سلطان خان در ماوراءالنهر و ترکستان» استفاده می‌کند. نکته قابل تأمل دیگر در وقایع نگاری یزدی، اشاره به شباهت خصوصیات اخلاقی «قزان سلطان» به اخلاق تند جدش جغتای است؛ به گونه‌ای که به نوشته وی، مردم از او متنفر شده بودند (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۴۹/۱، ۲۵۱؛ و نیز نطنزی، ۱۳۸۳: ۹۱). در اواخر نیمه اول قرن هشتم قمری، موقعیت شاهزادگان جغتایی، آن اندازه تنزل یافت که برخی از آنها، ابزار دست برخی امرا و فرماندهان نظامی برای دستیابی به قدرت شدند. از موارد صحت این ادعا، شورش یکی از امرای بزرگ ترک تبار اولوس جغتای به نام «امیر قزغن» علیه «قزان سلطان» و جنگ‌های وی با قزان در حدود ۷۴۶-۷۴۷ق است. سرانجام امیر قزغن در سایه اتحاد با برخی امرای الوس جغتای، به سلطنت قزان که نسب به جغتای می‌برد خاتمه بخشید و بیش از ده سال، اداره ماوراءالنهر را در دست گرفت. قزغن برای مجاب ساختن قبایل و امرا به تبعیت از خود، دو شاهزاده از نسل اوگتای و چنگیز را یکی پس از دیگری بر «سریر خانی» نشاند و خود به نیابت از آنها زمام امور را در دست داشت (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۴۹/۱-۲۵۰؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۸۳، ۹۱-۹۲، ۱۶۲).

استفاده تیمور از اعتبار خاندان جغتای در شکل‌گیری حکومت

بعد از قتل امیر قزغن (۷۵۹ق)، حکومت نسبتاً یکپارچه و مقتدری که وی در ماوراءالنهر ایجاد کرده بود از هم پاشید و بازماندگان قزغن و نیز دیگر امرای ترک و مغول الوس جغتای، برای تصاحب قدرت به جان یکدیگر افتادند. از عوامل بروز این آشفتگی و عدم حمایت امرا از حکومت پسر امیر قزغن (عبدالله)، اقدام نسنجیده عبدالله در قتل شاهزاده مغولی (بیان قلی خان بن یسور اغلان) بود که در ایام پدرش بر سریر شاهی و خانی مستقر بود (نطنزی، ۱۳۸۳: ۸۲، ۹۲، ۱۶۶). هر یک از امرای مدعی که بر رقیب پیروز می‌شد، شاهزاده جغتایی که توسط امرای مغلوب بر تخت «خانی» مستقر شده بود را از میان برداشته و یک شاهزاده جغتایی دیگر را به این مسند می‌نشانند. با لشکرکشی‌های حاکم بخش شرقی اولوس جغتای (تعلق تیمورخان از نوادگان جغتای) برای تصاحب ماوراءالنهر در ۷۶۱-۷۶۲ق، اوضاع بحرانی‌تر شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۲۵۰-۲۶۳، ۲۷۴). نطنزی ضمن اشاره به وجود تفرق بین مغولان و ترکان در ماوراءالنهر در این زمان، می‌نویسد: «مغول که قطعاً و اصلاً از سهم تیغ و تیر امرای ترک، ترک مغولستان کرده بودند، به یکبار تعلق تیمور پادشاه را به فتح ماوراءالنهر ترغیب کردند، تا لشکری بی‌نهایت را بدین ولایت کشید» (۱۳۸۳: ۱۶۷).

در سال‌های ۷۶۱-۷۷۱ق، به واسطه تشدید آشفتگی سیاسی و نظامی قلمرو اولوس جغتای و شدت گرفتن منازعات داخلی امرای دو بخش شرقی و غربی اولوس، شرایط به قدرت رسیدن امیر تیمور مهیا شد. تیمور، از طریق اظهار فرمانبری مقطعی به تعلق تیمورخان - از نوادگان جغتای - و سپس اتحاد تاکتیکی با نواده امیر حسین قزغن - از امرای ترک تبار و نیز جلب حمایت نظامیان طایفه خود (برلاس)، مقدمات دستیابی به قدرت را طی کرد. هنگامی که تیموری این مراحل را سپری می‌کرد، یکپارچگی قلمرو اولوس جغتایی آنقدر از میان رفته بود که حدود هشت نفر در اولوس جغتایی ادعای خانی داشتند. افزون بر این، عملاً این اولوس به دو بخش «ماوراءالنهر» و «ماورای رود سیحون» تبدیل شده بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۲۶۱-۲۸۵؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴-۳۴، ۲۹۲؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۵۵۸-۵۶۴، ۶۶۸-۶۷۱). در حقیقت تیمور با اتکا به سه رکن: آشکاری وابستگی به خاندان جغتای،

اتحاد با امرای شاخه ترکی اولوس جغتای و نیز حمایت طایفه اش توانست قدرت سیاسی خود را استقرار بخشد.

بعد از موفقیت تیمور در کسب حکمرانی مستقل ماوراءالنهر (۷۷۱ق)، وی به‌منظور سهولت در تثبیت حکومت و پیشبرد اهداف سیاسی نظامی، غلبه راحت‌تر بر حریفان و گسترش حوزه حکمرانی، و جذب حامیان و هواداران بیشتر، نه تنها «سلطانی» خود را اعلام نکرد بلکه خود را وارث چنگیزخان و جغتای خواند. در این راستا، افرادی از خاندان جغتای را به صورت اسمی بر «سریر سلطنت» می‌نشاند و خود در سایه آنها به حکمرانی می‌پرداخت. آغاز گرایش تیمور به این استراتژی، به ۷۶۵ق برمی‌گردد که با متحد سیاسی و نظامی خود (امیرحسین قرغن)، به صورت مشترک به اداره ماوراءالنهر و مناطق پیرامون آن پرداختند: به نوشته یزدی چون امرا و اعیان «حکومت و فرماندهی یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمی‌نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار به کثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود، مجموع سر اطاعت و فرمانبرداری به یک کس فرو نمی‌آوردند... بنابراین امیرحسین و حضرت صاحب‌قرانی [تیمور]... مصلحت در آن دانستند که از نسل جغتای خان یکی را به خانی بردارند» (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۰۶/۱-۳۰۷؛ و نیز شامی، ۱۳۶۳: ۲۷). در سال‌های بعد که موقعیت تیمور مستحکم‌تر و قدرت وی افزون گردید، باز مصلحت ندید که این «خان‌های» بی‌نام و نشان و اسمی و بی‌اختیار خاندان جغتایی- چنگیزی را حذف نماید. تیمور با حفظ این افراد در جایگاه صوری فرمانروایی و سلطنت، از میزان مخالفان و دشمنان خود کاست و راحت‌تر توانست بعضی سلاطین محلی و برخی امراء ماوراءالنهر را مجاب به اطاعت از خود نماید. مضاف آنکه این امر موجب می‌شد که تلاش‌های دیگر مدعیان حکومت از خاندان چنگیز به سطح یک رقابت درون خاندانی تنزل یابد و جایگاه تیمور را در برخورد با این مدعیان هم سطح آنان سازد.

افزون بر این، تیمور با طرح ادعای وابستگی نژادی و خاندانی خود به جغتای و چنگیزخان، نوعی تبلیغات و جنگ روانی برای تصاحب میراث آنها را به راه انداخت. باوجود تکاپوی هدفمند تیمور برای طراحی مبانی حقوقی حکومت خود از طریق ادعای اخیر و علی‌رغم تلاش مورخان تیموری برای درج نسب نامه‌ای که اجداد چنگیز و تیمور را یکی نشان

می‌دهد (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۰/۱؛ سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۵۰-۱۵۱؛ علامی، ۱۳۷۲: ۱۱۰، ۱۲۰-۱۲۱)، به نظر گروسه (۱۳۷۹: ۶۶۸، ۶۸۳) تیمور اصلاً مغول نبود و عنصری ترک نژاد است که انتساب به خاندان چنگیزی را، از روی سیاست و برای تسهیل در قدرت‌یابی و تصاحب قلمرو گسترده مطرح ساخت.

قلمرو مد نظر تیمور، فراتر از محدوده الوس جغتای بود و ممالک ایلخانان ایران را هم دربرمی‌گرفت. تمایل تیمور برای تصاحب این سرزمین‌ها، افزون بر عملکرد او در ایام اقتدار (برای نمونه، نک: به ماجرای فتح خوارزم؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۴۲۲/۱-۴۳۰)، در نامه وی به حاکم مصر آشکار است: «چون... چنگیزخان را ممالک ایران و توران مسلم گشت و این ولایات را بدو فرزند خود مقسوم گردانید و پسر بزرگ جوجی را از طوس و سرای و باخزر و قبرس و حدود ترکستان داد. پادشاه جغتای... از التای و قراجوحه و الماس و اسپیجاب تا سمرقند و بخارا و غزنین تا سرحد هندوستان و هرات و ری و فارس و آذربایجان و بغداد و آنقدر بلاد و معموری که فتح کرده بود، بدو داد و آنچه حصه پادشاهی جغتای بود، اکثر در حیز تسخیر آمد. بغیر از بغداد و تبریز که هنوز فتح نشده بود... چون منگوقاآن... تخت سلطنت بدست فروگرفت. هلاکوخان را... فرستاد تا ممالکی که پادشاه جغتای در تسخیر نیاورده بود، مسخر گردانید... آن ممالک بحکم چنگیزخان تعلق بپادشاه جغتای داشت و منکوقاآن بطریق تغلب بهلاگو داد... از دست متغلبان مستخلص می‌باید گردانید» («مکتوب تاریخی»، ص ۶۸۳-۶۸۵؛ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، ۱۳۵۶: ۷۶-۷۷).

علی‌رغم تلاش زیاد تیمور برای تصاحب میراث سرزمینی چنگیز و جغتای و بسط قلمرو، برخی مناطق شرقی اولوس جغتای (مغولستان و اویغوریه) همچنان توسط بازماندگان خاندان چنگیزی اداره می‌شدند (گروسه، ۱۳۷۹: ۶۷۲، ۶۹۲-۷۰۰). با توجه به وجود این قبیل حکام ضعیف جغتایی الاصل در شرق ترکستان و نیز خطراتی که از جانب مدعیان مختلف مغول و ترک برای تصاحب ماوراءالنهر و مناطق پیرامون آن وجود داشت، تداوم سیاست تیمور در تظاهر به انتساب فامیلی با جغتای و چنگیزخان (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۵، ۲۱۸-۲۱۹) و نیز اقدام وی در برگماشتن اسمی یک خان جغتایی به سلطنت، بیشتر قابل درک است.

در دوران حکومت تیمور (۷۷۱-۸۰۷ق) و جانشینانش در ایران (۸۰۷-۹۱۳ق) و هند

(۹۳۲-۱۲۷۴ق)، افزون بر خانواده و منتسبان و امراء تیمور، بعضاً خانان و سکنه چادر نشین و جنگجوی ماوراءالنهر و مناطق پیرامون آن به اعتبار آن که پیشتر جزئی از اولوس جغتای بودند، «جغتایی» یا «جغتاییان» نامیده می‌شدند (علامی، ۱۳۷۲: ۱۲۰، ۳۳۹؛ کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۱۹؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۸۰۳).^۱ بخشی از این نامگذاری، متأثر از تکیه اقدامات نظامی و حکومت تیمور و اعقابش به جغتاییان است (نک: نوروزی، ۱۳۸۹: ۱۴۰-۱۴۱؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۴۶۴/۱). به نوشته یزدی، بعد از پیروزی تیمور بر متحد سابقش امیرحسین، امرای جغتایی و برلاس و دیگر سرداران و بزرگان «روی حکومت تیمور به اتفاق نظر رسیدند» (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۲/۱-۴۰۶).

باید با مد نظر قرار دادن عملکرد تیمور در ایام قدرت‌یابی و حکمرانی، در معنای دقیق واژه «جغتاییان» و دایره شمول آن و نیز میزان انطباق آن با مفهوم افراد بازمانده از نسل جغتای تأمل نمود. زیرا، تیمور در طی جنگ‌های مختلف برای قدرت‌یابی و نیز در ایام حکومت خود، بیش از تکیه صرف به بزرگان قبیله‌ای حاضر در اولوس جغتای، به اعضای خاندانش و قبیله برلاس و امرای وفادار دیگر قبایل تکیه می‌کرد. باوجود حضور تعداد قابل توجه از امرای قبیله برلاس در بین امرای خاص تیمور، برخی از امرای خاص وی از الوس‌های دیگر چون جلایر، سلدوز، ارغون، تولکچی، ارلات، طوغای، تاتار، مغول، دولدی بودند (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۲/۱؛ منز، ۱۳۹۳: ۱۱۴-۱۱۵). تیمور با ایجاد یک گروه نخبه جدید متشکل از فرماندهانی که به شخص او وفادار بودند، تلاش کرد خود را از سیطره اشراف قبایل مستقر در اولوس جغتای برهاند. به زبان دیگر، هر چند شمار قابل توجهی از فرماندهان تیمور از بین قبایل مستقر در قلمرو اولوس جغتای انتخاب شدند، اما تیمور تلاش نمود حداقل بخش غربی اولوس جغتای را از شکل یک اتحادیه قبیله‌ای به صورت یک لشکر فاتح درآورد که قبایل در آن نقش زیردست و درجه دوم را داشتند. تیمور با ایجاد گروه

۱. ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی مؤلف یکی از منابع تاریخ محلی عهد صفویه نیز، از حکومت تیموریان هند/بایریان به عنوان حکومت بازماندگان الوس جغتای یاد کرده و درگیری‌های گاهگاه بایریان با ازبکان را «نزاع میان الوس جغتای و ایل اوزبک» ذکر نموده است (سیستانی، ۱۳۸۳: ۳۶۷-۳۶۹). نکته جالب آن که در اواخر عهد صفویه، کتاب در قلمرو بایریان و در وصف حکومت تعدادی از جانشینان آخرین حاکم مقتدر بایری (اورنگ زیب) نوشته شده که عنوانش گویای کاربرد چغتای برای سلاطین تیموری هند است. عنوان این کتاب «تذکره السلاطین چغتای» می‌باشد (کامورخان، ۱۹۸۰م).

نخبه از فرماندهان نظامی کارآمد و وفادار به خود و دادن امتیازات مختلف و مشاغل مهم به این قبیل افراد، در راستای تقلیل قدرت و نقش روسای قبایل واقع در قلمرو اولوس جغتای گام برداشت (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۲۸/۱، ۱۷۰-۱۷۲، ۲۶۸-۲۹۲، ۳۰۸-۳۱۲؛ منز، ۱۳۹۳: ۱۱۴). موفقیت تیمور در این زمینه، کمک موثری به ایجاد انسجام سپاه تیمور، تبعیت کامل نظامیان از وی و سرانجام تداوم پیروزی در اقدامات نظامی او نمود. باوجود این اقدامات، به نظر محققانی چون منز (۱۳۹۳: ۴۱)، تیمور از دل اولوس جغتای به قدرت رسید و در سراسر ایام حکمرانی او، بخش عمده الوس جغتای به عنوان هسته اصلی قلمرو تیمور باقی ماند. افزون بر این، تیمور در لشکرکشی‌های متعدد خود که بعضی بیرون از قلمرو اولوس جغتای جریان یافت، اولوس جغتای را به دنبال خود کشاند. تیمور ضمن تلاش برای حفظ سلطه بر صحراگردان ترک و مغول اولوس جغتای، هسته اصلی سپاه خود را با انتخاب افرادی از میان این صحراگردان تشکیل داد (منز، ۱۳۹۳: ۴۱).

جنبه دیگر رابطه پر فراز و فرود تیمور با جغتاییان، به چگونگی واکنش آنها به تشکیل حکومت تیمور مرتبط است. در سال‌هایی که تیمور ابتدا به اتفاق متحدش امیر حسین قزغن و سپس به صورت مستقل مشغول تلاش برای تحکیم و تثبیت قدرت و حکومت در ماوراءالنهر بود، شماری از شاهزادگان و بازماندگان جغتایی مستقر در بخش شرقی اولوس جغتای (مغولستان، اوغوریه، ترکستان شرقی) نه تنها از حکومت تیمور استقبال نکردند، بلکه از تلاش برای احیای ایام اقتدار شاهزادگان جغتایی و از بین بردن حکومت تیمور فروگذاری نکردند. با این رویکرد، همیشه این خطر وجود داشت که یکی از شاهزادگان مسلمان یا نامسلمان جغتایی آن حدود، علم احیای فرمانروایی خاندان جغتای و تشکیل حکومت گسترده بر قلمرو اولوس جغتای را برافرازد و اسباب و شورش علیه تیمور شود. با توجه به این امر، تیمور، چند بار ناچار شد پیش از اقدام برای تسخیر خراسان و ایران، به بخش شرقی اولوس جغتای لشکرکشی نماید تا نگرانی خود بابت ایجاد خطر از ناحیه مدعیان مستقر در این بخش را برطرف نماید. با استمرار حملات پیاپی تیمور به خانات جغتایی شرقی و آشکار شدن نشانه‌های موفقیت تیمور در تثبیت قدرت، شماری از خانات و جنگجویان مستقر در شرق اولوس جغتای به تابعیت تیمور و بعضاً به یاری وی در جنگ‌ها شتافتند. با این حال برخی از خانات و امراء ساکن در شرق اولوس جغتای، از پذیرش تابعیت

تیمور سرباز زدند و بارها علیه تیمور شورش کردند (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۱۱/۱-۳۲۰، ۳۷۴-۳۷۵، ۴۱۷-۴۲۰؛ گروسه، ۱۳۷۹: ۶۹۳-۷۰۰).

با وجود واکنش منفی برخی از امرا و شاهزادگان جغتایی نسبت به حکومت تیمور و علی‌رغم جنگ‌های قابل توجه تیمور در داخل الوس جغتای، شماری از مردمان جغتایی در زمره هواداران و حامیان تیمور قرار داشتند. این مردمان مستقر در شرق و غرب اولوس جغتای که بخشی از تبار قبایل مغول و بخشی از تبار قبایل و ایلات ترک بودند، به پشتیبانان اصلی تیمور تبدیل شده و وی را در امر مهم تثبیت حکومت و توسعه قلمرو بسیار یاری دادند. به واسطه ایفای این نقش مهم، تیمور با دادن مناصب حکومتی و نظامی و نیز منافع اقتصادی به امرای وفادار، بازستاندن امتیازات از امرای خاطی، بر انگیزه‌های امرا برای حمایت از خودش افزود (برای نمونه، نک: یزدی، ۱۳۸۷: ۴۲۲/۱-۴۴۷). از عوامل موفقیت و پیروزی تیمور در لشکرکشی‌های چندباره به بخش شرقی اولوس جغتای، ضعف جدی بازماندگان خاندان چنگیزی و جغتایی، بروز اختلافات عمیق و نزاع مکرر بین شاخه‌های مختلف بازماندگان چنگیزخان و جغتای و اجبار آنها برای توسل به امرای نظامی و قدرت‌های منطقه‌ای برای رویارویی با تیمور بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۵۲/۱-۴۵۵، ۴۶۲-۴۶۸).

استفاده تیمور از اعتبار خاندان جغتای در استقرار حکومت و کسب مشروعیت سیاسی

شناخت چگونگی شکل‌گیری اندیشه تیمور نسبت به جغتایان، از رهگذر مطالعه مسایل مختلف چون پیشینه خانوادگی، محیط نشو و نما و پیوند زندگی سیاسی-نظامی وی با اولوس جغتای امکان‌پذیر می‌گردد. تیمور ظاهراً در ۷۳۶ق، در یک روستا از توابع شهر کوچک کیش در نزدیکی سمرقند به دنیا آمد (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۳۴/۱؛ ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۵). تیمور، در جایی دیده به جهان گشود که اصالتاً از اهالی آنجا نبود. اجداد وی، همانند بسیاری از قبایل بیابانگرد و چادرنشین مغول و تاتار و ترک، به دنبال فتوحات چنگیزخان به ماوراءالنهر آمده بودند. با قرار گرفتن ماوراءالنهر در زمره قلمرو جغتای، به واسطه قرار داشتن برخی اجداد تیمور در زمره صاحب منصبان جغتای و جانشینانش، اقامت طایفه تیمور (برلاس) در این منطقه استمرار یافت. افراد این طایفه، شهر کیش را به عنوان مقر خویش

برگزیدند و حکومت آن را نیز برای سالیان دراز در اختیار داشتند (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۴-۲۱۵؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۲۲۲/۱-۲۲۴، ۲۶۱).

برخی منابع (ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۵-۶؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۲۲۳/۱؛ کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۵)، پدر تیمور (امیر طراغای نویان) را از خاندانی بزرگ و والاتبار، از خون جغتاییان و از محترمان و بزرگان کم ثروت قبیله برلاس دانسته‌اند. گرچه جد تیمور به اسلام گراییده بود ولی همانند پدر و پدر بزرگش منصب «امیرالامرای» اولوس جغتای را حفظ کرد (علامی، ۱۳۷۲: ۱۲۳).

به نوشته یزدی (۱۳۸۷: ۲۳۴/۱)، پدر و مادر تیمور مسلمان بودند. به واسطه این امر، تیمور در دوره کودکی و نوجوانی در کنار فراگیری فنون سوارکاری و شکار و آیین‌های رزم، از انجام فرایض عبادی و تلاوت قرآن غافل نبود (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹/۱-۲۴۰). آنچه یزدی (۱۳۸۷: ۲۲۳/۱)، در خصوص شخصیت و اندیشه پدر تیمور آورده، گویای آن است که یکی از عوامل دور شدن تدریجی اسلاف تیمور از فضای فرهنگی مغولان و هضم شدن آنها در فضای فرهنگی اسلامی ایرانی، صوفیان و اهل طریقت بودند (ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۶-۷).

از دیگر مظاهر مهم فرهنگی موجود در منطقه محل تولد و نشو و نما تیمور، حضور زبان و ادبیات فارسی در رگه‌هایی از جامعه ماوراءالنهر است. ماوراءالنهر، حداقل تا سقوط سامانیان (۳۸۹ق)، از پایگاه‌های عمده حفظ و تعالی مظاهر مختلف فرهنگ و تمدن ایران و به‌خصوص از خاستگاه‌های عمده نشر زبان و ادبیات فارسی بود. اما در هنگام تولد تیمور، نشانه‌ها و مظاهر میراث تمدن و فرهنگ ایرانی تحت تأثیر چند دهه سلطه ترکان و سپس مغولان و تاتارها، کم رنگ گردیده و به حاشیه رانده شده بود. این که تیمور به عنوان فرزند یک شخصیت محترم قبیله برلاس، در کنار زبان ترکی شرقی که زبان مادری او بوده، زبان فارسی را تا حد درک و بیان گفتاری فرا گرفت ولی خواندن و نوشتن آن را بلد نبود (ابن عربشاه: ۱۳۸۱: ۲۳۷)، نشانه آن است که تعلق خاطر اکثریت ساکنان ماوراءالنهر و حکام منطقه در این روزگار به زبان فارسی قابل مقایسه با تعلق خاطر ایام سامانیان نیست. با این حال، زبان فارسی در عهد حکومت تیمور (۷۷۱-۸۰۷ق)، زبان وقایع نگاران دربار تیمور و زبان دیوانی بود. به نوشته ابن عربشاه (۱۳۸۱: ۲۳۷)، تیمور «در سفر و حضر به شنیدن

تواریخ و قصص پیغمبران... و سیرت پادشاهان و اخبار گذشتگان می‌پرداخت و همه آنها به فارسی بود و از بس خواندن داستانها بر او تکرار شده و آهنگش در گوش او جای گرفته بود، ملکه او شده بود، چنانکه هرگاه از خواننده لغزشی می‌دید، وی را از آن سخن نادرست باز می‌داشت... او خود نوشتن و خواندن نمی‌دانست و از عربی بهره نداشت. لغت‌های پارسی و ترکی و مغولی در سخن به کار می‌برد». این میزان آشنائی و ارتباط تیمور با زبان و ادبیات فارسی، گویای فاصله گرفتن تقریبی تیمور ترک تبار از سرشت نظامی و زندگی صحراگردی صرف و ارتباط وی و خانواده اش با یکجانشینان ایرانی تبار و گرایش نسبی تیمور به علائق فرهنگی جامعه شهرنشین و یکجانشینان است (رویمر، ۱۳۷۹: ۵۳، ۹۶، ۹۹).

باوجود رشد و پرورش تیمور در فضای آمیخته از عناصر فرهنگ مغولی- ترکی و اسلامی- ایرانی، برخی مورخان عهد تیموریان تلاش داشتند وابستگی و انتساب تیمور به مغولان و جغتایان را پر رنگ نشان دهند. سمرقندی (۱۳۷۲: ۱۳۰-۱۳۲) که از رجال دربار شاهرخ فرزند تیمور بوده، اظهار داشته که تیمور در همان سالی زاده شد که سلطان ابوسعید ایلخانی دنیا را ترک گفت. این نویسنده در توجیه تقارن افول سلطنت ایلخانان در ایران با تولد تیمور، به گونه‌ای عبارت پردازی می‌کند که این امر بخشی از «تقدیر الهی و خواست خداوندی» بوده است. احتمالاً وی، به دنبال مشروعیت یابی سیاسی برای تیمور است (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۳۳-۱۳۴). سمرقندی در ادامه (۱۳۷۲: ۱۵۰-۱۵۱)، تلاش کرده با طرح نسبت فامیلی خانواده امیر تیمور با جغتای فرزند چنگیز و نیز تبیین خدمات برجسته اجداد تیمور به جغتای و جایگاه مهم آنها در اولوس جغتای، وابستگی خاندان تیمور به جغتایان و چنگیزخان را برجسته ساخته و از این طریق به مشروعیت‌یابی تیمور کمک نماید. در این راستا، وی ضمن اشاره به اهتمام امرای مغول برای آگاهی از نسب آبا و اجداد خود و ثبت آن، آورده که تیمور هم نسبت خانوادگی با چنگیز دارد و هم اجدادش خدمات درخوری به چنگیز و خاندانش داشتند. در ادامه، آورده که به دلیل محرز بودن این سابقه خدمت، حکومت شهر کش برای سالیان دراز، در اختیار تنی چند از افراد خانواده تیمور بود (همانجا).

کلاویخو که در اواخر ایام حکمرانی تیمور به سمرقند سفر کرده و با وی و دربارانش

دیدار داشته، بخشی از نقطه نظرات سمرقندی را مورد اشاره قرار می‌دهد. اشاره کلاویخو (۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۱۹)، نشان از آن دارد که اتخاذ و تعقیب سیاست و استراتژی مشروعیت دادن به حکومت تیمور از طریق بیان وابستگی وی به چنگیزخان و یادآوری خدمات اجداد تیمور به چنگیز و جغتای، از ایام فرمانروایی امیر تیمور مورد توجه بود. به نظر می‌رسد، تیمور در مشروعیت حکومت خاندان جغتایی در ماوراءالنهر و محدوده سرزمین‌های اولوس جغتای، تردید نداشت؛ از این‌رو، برای انتقال این مشروعیت حکمرانی به خود و خاندانش تلاش می‌نمود. به این ترتیب، برخی اقدامات امیر تیمور در ایام دستیابی به قدرت و نیز در سال‌های فرمانروایی را، می‌توان در شمار گام‌هایی به منظور به ثمر نشستن این سیاست و رویکرد یعنی جا انداختن خود به عنوان وارث مشروع خاندان چنگیزی و کسب اعتبار اجتماعی در بین خاندان‌های معتبر ترک و مغول محسوب نمود.

از اقدامات مهم تیمور به منظور مشروعیت یابی و تسهیل قدرت یابی و حکمرانی، تدوین نسب نامه با هدف انتساب خود و خاندانش به جغتاییان بود. به نوشته نظام الدین شامی (۱۳۶۳: ۱۲؛ و نیز خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۱۳/۴)، شجره دولت تیمور «بر جویبار سلطنت جغتای نشو و نما یافته» و «نسل مبارک جغتای» توسط امیر تیمور احیا شده و او این نسل را «به مرتبه سلطنت ایران و توران رسانیده» است. ابن عربشاه نیز که با تیمور دشمنی داشته، نسب تیمور را «از طرف زنان... به چنگیزخان رسانده است» (ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۸).^۱ تا هنگام حضور کلاویخو در دربار تیمور (۸۰۷ق)، تبلیغات هدفمند برای جاانداختن نسب مغولی- جغتایی تیمور به اندازه‌ای نتیجه بخش بوده که این سفیر اسپانیایی، به صراحت و موکد از وابستگی خونی تیمور به جغتاییان سخن می‌راند (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۵، ۲۱۸-۲۱۹).

دیگر اقدام برجسته امیر تیمور برای مشروعیت‌یابی و تسهیل در تثبیت حکومت و افزایش قدرت و قلمرو، ازدواج با خاندان‌های معروف مغولی و جغتایی بود. از جمله این ازدواج‌ها، می‌توان به ازدواج تیمور با «ولجای ترکان آغا» خواهر امیرحسین قزغن خان

۱. در مورد صحت این نسب‌نامه در میان پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد. اسماعیل آکا پژوهشگر ترک بر این انتساب تأکید دارد (آکا، ۱۳۹۰: ۳۵)؛ با این حال بارتولد به این نسب‌نامه با تردید می‌نگرد (بارتولد، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۳۹-۱۴۵).

مغول در حدود ۷۶۵ق اشاره نمود (شامی، ۱۳۶۳: ۲۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۲۸۱/۱). ظاهراً از این پس، «گورکان» نامیده شد (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۲۳؛ آکا، ۱۳۹۰: ۲۳۰). از دیگر ازدواج‌های مهم و سیاسی تیمور، پیوند زناشویی وی با «سرای ملک خاتون» دختر قزان سلطان خان بود که از نسل جغتای است (شامی، ۱۳۶۳: ۹۵؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۰/۱). تیمور این ازدواج را پس از شکست امیر حسین قزغن و کشتن او در ۷۷۱ق انجام داد (همانجا؛ ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۸). از دیگر وصلت‌های هدف‌دار تیموری، باید به ازدواج یکی از نوادگان تیمور با محمود بن سیورغتمش اشاره نمود. این ازدواج در ۷۸۹ق و بعد از تصمیم تیمور برای انتخاب محمود به عنوان سلطانی و خانی صورت گرفت (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). احتمالاً این ازدواج نیز، برای تعمیق انتساب تیمور به شاخه جغتایان انجام گرفت. دیگر ازدواج مهم سیاسی شخص تیمور که در ۷۹۹ق و به دنبال موفقیت قابل توجه وی در مطیع ساختن امرا و حکام بخش شرقی اولوس جغتای انجام گرفت، وصلت با «تکل خانم» دختر خضر خواجه اوغلان پسر تغلتمور بود که از حکام و امرای معتبر مغولستان محسوب می‌شد (شامی، ۱۳۶۳: ۱۶۹-۱۷۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۷۱/۱ ۶۲۴ ۸۵۶-۸۶۳). همچنین، دو خواهر تیمور (یکی به نام «قتلغ ترکان آغا» و دیگری به نام «شیرین بیگ آغا») به ترتیب به ازدواج «امیر داود دوغلات» و «امیر جاکو موید ارلات» درآمدند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳۴/۱-۳۳۵). احتمالاً وصلت خواهران تیمور، با هدف تقویت پیوندهای نظامی تیمور با قبایل و ایلات به منظور غلبه بر حریفانی چون امیرحسین قزغن صورت گرفته است.

همانگونه که پیشتر اشاره شد، اقدام مهم دیگری که تیمور در راستای انتقال مشروعیت از خاندان جغتای به خود و مشروعیت‌یابی حکومت خویش انجام داد، دادن عنوان «خانی» و سلطنت اسمی به یکی از شاهزادگان جغتایی و تظاهر به عهده داری امارت و حکومت از جانب آنان بود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۴۵/۱؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۲۳، ۱۰۵؛ کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۱۹، ۲۲۵). برای فهم چرایی اتخاذ این رویه توسط تیمور، گذشته از احتمال توجه وی به تجربه امیر قزغن، باید به فضای سیاسی منطقه توجه داشت. در ۷۶۵ق که تیمور و امیر حسین قزغن موفق به کنار زدن سلطه جغتایان بر ماوراءالنهر شدند، این دو امیر متحد به همراه اشراف و نجباء محلی مغول و ترک مستقر در منطقه، نمی‌خواستند از ریاست معنوی و اسمی جغتایان به درآیند؛ زیرا همگی ولو در ظاهر، روی مشروع بودن سلطنت خاندان

چنگیزخانی اتفاق نظر داشتند. تیمور و امرای متحد و حامی او، بر آن بودند که باید یک خان جغتایی به تأیید پیروزی‌های آنها پرداخته و آنان به نمایندگی آن خان جغتایی به حکمرانی بپردازد. با توجه به این امر، تیمور و متحدانش یکی از احفاد جغتایی (به نام کابلشاه اوغلن پسر دورجی ابن ایلچیگدای بن دواخان) را طی مراسمی بر سریر «خانی» و سلطنت نشانند. در این مراسم، شمار زیادی از نجبا و اشراف مطابق سنت مغولی به رکوع و سجود در برابر این فرد پرداختند. پس از این تشریفات، کسی به این فرد اعتنا ننمود؛ با این حال، حضور اسمی وی در رأس سلطنت ماوراءالنهر، برای مشروع جلوه دادن حکومت تیمور و متحدانش ضروری بود. این مراسم تشریفات، حداقل بخشی از جغتاییان مستقر در بخش شرقی اولوس جغتای را مجبور می‌ساخت که از مداخله در امور ماوراءالنهر اجتناب کنند. زیرا، به ظاهر یک جغتایی صحیح النسب در رأس سلطنت ماوراءالنهر قرار داشت. به این ترتیب و با این ترفند، تیمور و متحدانش می‌توانستند تا مدتی با آسودگی خاطر به نام این خان جغتایی ولی به کام خود به حکمرانی و فرمانروائی بپردازند (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۰۶-۳۰۷؛ گروسه، ۱۳۵۳: ۶۷۱-۶۷۲).

در ۷۷۱ق که تیمور موفق به حذف متحد اصلی خود- امیر حسین قرغن، حاکم سابق بلخ و کابل- از گردونه قدرت شد (شامی، ۱۳۶۳: ۵۹-۶۱)، همچنان مصلحت ندانست خود را از وجود سمت «پادشاهی اسمی و تشریفات» فرد منتخب از نسل جغتای رها نیند و او را کلاً از صحنه خارج سازد. در این مرحله، تیمور که همچنان حضور «خان اسمی» از نسل جغتایی را برای غلبه بر سلاطین محلی و امراء ماوراءالنهر مفید می‌دید، کابلشاه را به دلیل نافرمانی هلاک نمود و شخص مطیع تر دیگر از اولاد چنگیزخان به نام سیورغتمش/ سیورقتمیش بن دانشمندجه را «خان» اعلام نمود و خود لقب «امیری» اختیار کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۴۵/۱ و نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۵، ۲۲۳). حتی پس از مرگ سیورغتمیش (۷۸۶ق)، تا سه سال به نام این خان پوشالی خطبه می‌خواند و سکه ضرب می‌کرد. پس از آن، یکی از نوادگان سیورغتمیش به نام سلطان محمود را جانشین او ساخت و خود همچنان به عنوان «امیر بزرگ» بسنده نمود (شامی، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). روایت شامی (۱۳۶۳: ۱۱۱-۱۱۲) از چرایی رضایت تیمور به سلطنت محمودخان بعد از وقفه سه ساله، گویای وادار شدن تیمور به این امر تحت تأثیر فضای سیاسی حاکم بر منطقه است: «...چون سریر

سلطنت از سایه پادشاه خالی ماند و بندگی حضرت امیر صاحب‌قران... با نوینان و امرا و ارکان دولت در قوریلتای بزرگ درین باب بحث و مشورت فرمود و بعد از تفکر در تدبیر امور مملکت و صلاح حال روزگار، متفق اللفظ گفتند ملک را از پادشاه ناگزیرست چه مثبت پادشاه بنسبت با لشکر مثبت سرست بنسبت با تن، چنانکه تن بی‌سر بکار نیاید، رعیت بی‌پادشاه بسیاری نماند. امیر صاحب‌قران رعایت حقوق پادشاه سعید سیورغاتمیش فرموده رقم سلطنت بر فرزند شایسته او سلطان محمود زد». ایام خانی و سلطانی محمود، هفده سال دوام داشت. بعد از مرگ وی که در ۸۰۵ ق وقوع یافت، تیمور تا یک سال نام این خان را در یرلیغ می‌آورد (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۵).

روایت منابع اصلی دوره تیموری درباره این سیاست تیمور، قابل تأمل است. شامی (۱۳۶۳: ۶۵)، دلیل این اقدامات تیمور را «احیای قواعد دودمان چغتای» و برگرداندن امانات به اهل آن و حافظ ابرو (۱۳۸۰: ۶۸۱/۲) به واسطه «صلاح حال روزگار» ذکر نموده است. به نوشته ابن عربشاه (۱۳۶۵: ۱۷-۱۸): «در آن زمان، نام خان و سلطان خاص خاندان چنگیز بود و آنان در قبایل ترک چون قریش در طوایف عرب ممتاز بودند و کس را یارای آن نبود که شرف تقدم از آنان بازگیرد یا مزیت و افتخاری بر خود بندد و اگر کسی آن شایستگی می‌داشت، همانا تیمور می‌بود».

در حقیقت تیمور و متحدانش و نیز روساء اشراف و نجباء محلی ترک بنابه دلایلی نمی‌خواستند از ریاست معنوی و اسمی جغتایان به درآیند؛ زیرا همگی ولو در ظاهر، روی مشروع بودن سلطنت خاندان چنگیزخانی اتفاق نظر داشتند. نسب بردن از نسل جغتای به قدری مهم بود و تا حدی مشروعیت می‌آورد که تیمور در ایام حکمرانی خود به عنوان امیر اکتفا کرده و افرادی از خاندان چنگیزی را به ترتیب بر تخت سلطنت اسمی نشاند. هنگامی که تیمور در تکاپوی قدرت و پایه‌گذاری حکومت بود، در نگاه شمار قابل توجهی از مردم ماوراءالنهر و نیز نزد قبایل پرشمار جغتایی، نام «خان» و «سلطان» مختص خاندان چنگیز بود و کسی توان آن را نداشت تا بر آنان در مقام سلطانی مقدم شود (ابن عربشاه، ۱۳۶۵: ۱۵). در آن ایام، تبار بردن از خاندان چنگیزی و به خصوص از نسل جغتای، مسئله‌ای بسیار مهم و با ارزش برای طالبان قدرت در ماوراءالنهر محسوب می‌شد. از این‌رو، بسیاری از مردم

ساکن در پیرامون سمرقند سعی بر آن داشتند تا خود را منسوب به ایل جغتای معرفی کرده و وانمود کنند که از همان تبار و نسل هستند (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۱۹).

استفاده تیمور از جغتایان در تثبیت حکومت و توسعه نظامی

دلیل دیگر توسل تیمور به اعتبار معنوی جغتای، نیاز مبرم وی در گردآوردن سپاه از بین مردمی بود که جزء اتباع اولوس جغتای محسوب می‌شدند. اگر به مواردی چون تلاش‌های طولانی و پرفراز و فرود تیمور برای قدرت‌یابی نظر افکنیم و محدوده گسترده قلمرو تیمور و گوناگونی مردمان ساکن در مناطق مختلف این گستره پهناور را در کنار شورش‌های مکرر مناطق مفتوحه و اجبار تیمور به تکرار چند باره برخی لشکرکشی‌ها را مدنظر قرار دهیم، به این نکته مهم می‌رسیم که تیمور برای تثبیت حکومت خود و متعاقب آن افزایش توان نظامی، ناچار بود به نیروهای نظامی هم‌قبیله‌ای خود و دیگر جغتایان - که با اوخونی داشتند - تکیه نماید. ترکان و مغولان ماوراءالنهر (یعنی جغتایان و تاتاران)، هسته اصلی سپاه تیمور و وفادارترین و زبده‌ترین نظامیان تیمور را تشکیل می‌دادند. تیمور در انجام فتوحات و پیروزی‌های پی‌درپی خود از نیروی جغتایان استفاده کرد و با همراهی و ایثار مستمر و درخور جغتایان توانست به پیروزی‌های بزرگی دست یابد. افراد قبایل جغتایی، به سبب نیروی جسمانی قوی و مهارت فوق‌العاده در تیراندازی و سوارکاری، ماشین جنگی پر قدرتی بودند که همواره یاور تیمور در جنگ‌های متعدد بودند. در عین حال افراد این قبایل، دارای ویژگی‌های خاصی چون تمایل به گریز از اطاعت و تابعیت محض از یک نفر بودند که تنها فردی چون تیمور با درایت توانست از این نیروی عظیم بهره لازم را بگیرد (کلاویخو، ۱۳۴۴: ۱۹۷-۱۹۸. ابن عریشاه، ۱۳۷۰: ۱۴-۱۶؛ رویمر، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

افزون بر حوزه نظامی، تیمور زمینه نفوذ امرای جغتایی را در تشکیلات اداری افزایش داد. در تشکیلات اداری تیموریان، عمدتاً در سه دیوان با عناوین: دیوان اعلی، دیوان جغتایی و دیوان یارغو سامان یافته بود. در دیوان اعلی که کارکنان آن عمدتاً ایرانیان بودند، فعالیت‌های اداری و مالی زیر نظر وزیر انجام می‌شد؛ با این حال در این دیوان، جغتایان نفوذ زیاد داشتند. دیوان جغتایی، منحصر به امور نظامی و پشتیبانی سپاه بود و اداره آن، در اختیار جغتایان قرار داشت. وظیفه دیوان یارغو نیز، بازرسی و بررسی شکایات و مجازات خاطیان بود (برای اطلاع بیشتر نک: امین، ۱۳۹۱).

تیمور ضمن بهادادن به امراء و فرماندهان وفادار جغتایی، از دادن اختیارات تام و تمام به آنان پرهیز می‌نمود. به عبارت دیگر، در کنار زیر نظر گرفتن دقیق و مستمر امور قلمرو و عملکرد امرا از طریق جاسوسان و اخبارنویسان (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۹۴، ۹۶)، یاری و همکاری برخی بزرگان جغتایی که یاریگر او در کسب حکومت و حفظ آن بودند را همواره به خاطر داشت و در دوره قدرت، تلاش این بزرگان را ارج نهاد (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۱۶، ۲۲۵). ظاهراً به همین دلیل است که تیمور از اتکا صرف به نیروی نظامی جغتایی پرهیز کرده بود و در سپاه خود از قومیت‌های دیگر نیز بهره فراوان گرفت (ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۲۵۵-۲۵۶؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۱۲).

استفاده از نیروی جغتاییان برای تثبیت حکومت و توسعه فتوحات، کار چندان ساده‌ای نبود. ارزش و اهمیت توانمندی تیمور در مدیریت نیروهای نظامی جغتاییان را، در زمان جانشینان تیمور بهتر متوجه می‌شویم؛ یعنی دوره‌ای که نه تنها شاهد تکرار فتوحات عصر تیمور نیستیم، بلکه اقتدار امپراتوری تیموریان و گستره پهناور آن به سرعت رو به زوال نهاد و بیشتر به خراسان و ماوراءالنهر محدود گردید (گروسه، ۶۸۴-۶۸۵). بخشی از این امر، متأثر از آن است که جانشینان تیمور کارآمدی لازم برای جلب همراهی این مجموعه قبایل و مدیریت بهینه آنها را نداشتند. به عبارت دیگر، جانشینان تیمور نتوانستند از تدبیرهای تیمور برای مقبولیت و مشروعیت بخشیدن به حکمرانی خویش در بین جغتاییان بهره‌مند شده و از توان نظامی آنها برای پیشبرد فتوحات بهره‌مند گردند. اگر دوره جانشینان تیمور و بروز منازعات مکرر خانگی را مورد واریسی دقیق قرار دهیم، خلاء نبود مدیریت و رهبری قوی تیمور برای بسیج نیروها و بهره‌گیری مناسب از توان نظامی جغتاییان را به روشنی درخواهیم یافت.

نتیجه‌گیری

پس از مرگ چنگیزخان مغول، بخشی از قلمرو او که عمدتاً شامل ماوراءالنهر و ترکستان بود و به «اولوس جغتای» معروف شد، به بازماندگان و وابستگان یکی از فرزندان به نام جغتای تعلق گرفت. گرچه اقتدار جغتاییان همزمان با سقوط ایلخانان ایران به ضعف گرائید و چند سال بعد از میان رفت، اما با به قدرت رسیدن تیمور، بار دیگر زمینه

ایفای نقش شماری از جغتائیان در امور نظامی و حکومتی ماوراءالنهر و ایران مهیا گردید. بخشی از دلایل نفوذ و اعتبار این گروه از جغتائیان در ساختار حکومت تیمور و جانشینانش، به تلاش‌ها و فداکاری‌های خود جغتائیان برمی‌گردد؛ اما بخشی دیگر از این موضوع، به اهداف و سیاست‌های تیمور از دادن زمینه نقش آفرینی به جغتائیان بازمی‌گردد. برخی از دلایل و اهداف تیمور از گرایش به جغتائیان، عبارتند از: توجیه‌سازی میراث داری قلمرو بازمانده از خاندان چنگیز، کسب مشروعیت سیاسی و تقویت جایگاه سیاسی از طریق انتساب به خاندان چنگیزی و مقابله با مدعیان منتسب به خاندان ایلخانان؛ وامدار بودن تیمور و خاندانش به جغتائیان به دلیل یاری رساندن جغتائیان به تیمور در کسب قدرت سیاسی؛ بهره‌مندی از توان نظامی جغتائیان در جهت تقویت توان نظامی و تثبیت قدرت سیاسی؛ وابستگی خاندان تیموریان به جغتائیان به دلیل انتساب پدر تیمور به جغتائیان؛ پرورش تیمور و برخی فرزندان و نوادگانش در محیط جغتایی.

با سقوط تیمور و روند رو به افزایش گرایش جانشینانش به عناصر ایرانی، گرچه انتظار می‌رفت با فراگیری فرهنگ و تمدن ایرانی و گسترش کاربردستان ایرانی در تشکیلات حکومتی جانشینان تیمور، نفوذ عناصر جغتایی کم رنگ شود، اما نه تنها این امر صورت نگرفت، بلکه نفوذ امرای جغتایی در دوره جانشینان تیمور در ایران و نیز حکومت یکی از شاخه‌های تیموریان در هند یعنی بابریان کمابیش برقرار ماند.

منابع

- ابن عربشاه (۱۳۶۵)، *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، علمی و فرهنگی.
- *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل* (۱۳۵۶)، گردآورنده عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعلامی زواره، زهرا (۱۳۹۰)، *بررسی تحلیلی مشروعیت سیاسی حاکمیت در دوره تیموریان (۹۱۳-۷۷۱ ق)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: فریدون الهیاری، دانشگاه اصفهان.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵)، *تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، تهران، امیرکبیر.
- امین، آرمن دخت (۱۳۹۱)، *نظام اداری تیموریان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما هوشنگ خسرویگی، دانشگاه پیام نور.
- آکا، اسماعیل (۱۳۹۰)، *تیموریان*، ترجمه اکبر صبوری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بابر (۱۳۰۸ ق)، *بابرنامه*، ترجمه عبدالرحیم خانخانان، بمبئی.
- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۸۷)، *ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگه.
- بیات، مسعود (۱۳۸۹)، «روابط تیموریان با خانات جغتایی»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال اول، ش ۳، ۷۱-۹۲.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۹)، *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*، تهران، سمت.
- جویی، علاءالدین عطاملک (۱۳۷۵)، *تاریخ جهانگشای جویی*، ج ۱، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰)، *زبدہ التواریخ*، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲)، *تزوکات تیموری، تهران، کتابفروشی اسلامی، نسخه عکسی از چاپ ۱۷۷۳ م آکسفورد.*
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام.*
- دوغلات، میرزا محمدحیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی، به تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب.*
- رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۴)، *جامع التواریخ، به تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال.*
- رویمر، هر (۱۳۷۹)، «*تیمور در ایران*»، منتشره در تاریخ تیموریان به روایت تاریخ ایران دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
- سمرقندی، عبدالرزاق بن اسحاق (۱۳۷۲)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- سیستانی (۱۳۸۳)، *ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود، احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.*
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه، ویراسته پناهی سمنانی، انتشارات بامداد.*
- شبانکاره‌ای، محمدعلی (۱۳۶۴)، *مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.*
- علامی، شیخ ابوالفضل مبارک (۱۳۷۲)، *اکبرنامه، ج ۱، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- کامورخان، محمد هادی (۱۹۸۰)، *تذکره السلاطین چغتای، تصحیح مظفر عالم، دهلی.*
- کلاویخو (۱۳۷۴)، *سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی.*
- گروسه، رنه (۱۳۷۹)، *امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و فرهنگی.*
- «مکتوب تاریخی» (نامه امیر تیمور به پادشاه مصر)، *ارمغان، سال چهاردهم، شماره ۱۰ (دی ۱۳۱۲، ص ۶۸۲-۶۸۶).*

- لونی، محسن (۱۳۹۴)، *مبانی مشروعیت دولت تیموریان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: امامعلی شعبانی، دانشگاه اراک.
- ملازهی، نعیم (۱۳۹۰)، *سیاه در عصر تیموریان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علی ناظمیان فرد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- منز، بتاتریس فوربز (۱۳۹۳)، *برآمدن و فرمانروایی تیمور(تاریخ ایران و آسیای مرکزی در سده‌های هشتم و نهم هجری)*، ترجمه منصور صفت گل، تهران، رسا.
- منز، بتاتریس فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و مذهب در عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر.
- نوروزی، جمشید (۱۳۸۹)، «علاقه بابر و همایون به فرهنگ ایرانی و پیامدهای آن»، *تاریخ اسلام و ایران*، س ۲۰، ش ۸۷ (پاییز ۱۳۸۹)، ص ۱۳۵-۱۵۳.
- یزدی، مولانا شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سید سعید میر محمد صادقی و عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- Manz, Beatrice Forbes, "Multi-ethnic Empires and the formulation of identity", *Ethnic and Racial Studies*, 01 January 2003, Vol.26(1), p.70-101, DOI: 10.1080/01419870022000025289.
- Manz, Beatrice Forbes, Tamerlane and the Symbolism of Sovereignty, *Journal Iranian Studies*, Pages 105-122 Published online: 02 Jan 2007.
- Gross, Jo-Ann (Editor), *Muslims in Central Asia: Expressions of Identity and Change*, Duke University Press, 1992.

Table of Contents

The Role of Silk of Guilan in the Foreign Affairs of Persia during the Qajar Era

A. Panahi 1-26

The Chinese roots of the twin ministry in the patriarchal era

B. Delrish; A. Zoghi; S. Afrasiabi 27-52

Explaining and Analyzing the Soviet Role in the Incidents of Kurdish Region of Iran (1941-1946)

M. Dehghannejad; M. Nouraei; K. Mirzaei 53-78

Review and analysis of apocalyptic contents in post-Sasanian texts (1st to 4th A.H)

E. Sangari; M. Yeghoubi 79-104

The Evalutin and assessment of environmental Ethics the hunting of animals in the Safavid era

Sh. Shahdani; M. Sadat Eslahi; M. Sadat Eslahi 105-128

The role of chaghatays in formation and establishment of the Gurkani Timur's rule

J. Norouzi; H. Khosrobigi 129-155

Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari

Associate Professor

Editor in Chief: Alireza Karimi

Associate Professor

Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanzan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Tehran University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
T. Atabaki	Professor at the Netherland Royal Academy
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Marburg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.)

Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

Address:

Faculty of Law and Social Sciences,
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013
Email: tabrizu.history2011@gmail.com
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of
Iranian Islamic Period History**

University Tabriz

Spring 2020

Y. 11 – No. 22

Tabriz – Iran



Journal of Iranian Islamic Period History



Year. 11, No. 22, Spring 2020

- *The Role of Silk of Guilan in the Foreign Affairs of Persia during the Qajar Era*
A. Panahi
- *The Chinese roots of the twin ministry in the patriarchal era*
B. Delrish; A. Zoghi; S. Afrasiabi
- *Explaining and Analyzing the Soviet Role in the Incidents of Kurdish Region of Iran (1941-1946)*
M. Dehghannejad; M. Nouraei; K. Mirzaei
- *Review and analysis of apocalyptic contents in post-Sasanian texts (1st to 4th A.H)*
E. Sangari; M. Yeghoubi
- *The Evalutin and assessment of environmental Ethics the hunting of animals in the Safavid era*
Sh. Shahdani; M. Sadat Eslahi; M. Sadat Eslahi
- *The role of chaghatays in formation and establishment of the Gurkani Timur's rule*
J. Norouzi; H. Khosrobigi

